

فاضل یزدی

مناهیج الاحکام

قسمت دوم

۶

BARAN WORLD CENTRE
LIBRARY

این مجموعه با اجازه محفل مقدس روحانی ملی ایران
توسط آئینه ارکانده متعدد از محدوده مضامین حقوقی و فقهی
تدوین و تدوین و انتشارات مجموعه امیری تهیه شده

شهر السلطان ۱۳۱۱ بدیع

8P

320

M35

v.6

و امر به الله و ارجح بود که باو تمیز داده میشود که کدام خلق است
و کدام تمیز و این در صورتی است که ذائقه بعضی چیزها نباشد
و حاصل از تمیز خلق مشهود گردد چه اگر تمیزی عارض شود حکم
ذائقه هم مردود شود و از تمیز عاجز گردد پس دیگرایی بعضیها در
محتاجه که هنوز از آفتاب دنیا و دنیا طاهر نشده اند و این
محتاجی است و نه آنکه از نعمات الهی استغناء نموده اند و این
دایقه عالم مشهور که با امرای و عیال گشت دارند چگونه گشت
بلا را از ما طبع تمیز گدازند و حق تعالی و ملائکات و جبرائیل
معانی و تسلیم شد سرمدانی را از او را گشت پس خلق لطیف مشهور
امر هیچ توجه نداشت که هم چنان محبوب اجواب معانی بر قلب محقق
شود و معانی چنگست زبانی بر فواید بگشاید پس بعد از خدا را
که بر طبعش همین دایره شده و از گشت و در مشهور گشت نمی و گشت
چند بلخ ناله از تنبیرات صفا شده اند ذائقه لطیف تهنیت شود
و با قلب رفیق محبوب طاعت و بر حریف از مشاهد و مشهور گردد
چه که بعد از طهارت قلب اگر ارکان طاهر و صفا سرگردد در این
صورت اعتقادی به محتسبان نبوده و نخواهد بود چه که اکثر زمام
بعضی مدح و ثناء را بدست تقلید گذاشته اند و چون نام قبل طهر
را بهجرات و معص و امرای نصیحه محبوب و طاهر نبوده اند دیگر تا
فتاوت طین الحبل چه ثابت نماید این در حریف مشیت الهی
مخزون بوده و خواهد بود بنا بر این میان اعتبار که معلوم شد گشته

هذا

شماره و تنقیه ظاهر و باطن باید بر خلق چنگ باشد پس
جسم لطیف اکثر تا حامل روح لطیف گردد و قلب با شایسته است
آینه نایاب شود چه واضح است که شرب لطیف را در صورتی است
گشت نریزد

بسم الله الرحمن الرحيم
وَقُلْ لِّمَنِ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَّقِينَ
الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْ مَجْرِبَةُكَ الْفِتْنَةُ أَصَابَتْ فَأَسْرَفُوا
وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ كَيْدٌ فَلْيَسِّرْ لَهُمْ فَهُمْ يُسَبِّحُونَ
الْحَمْدَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْ مَجْرِبَةُكَ الْفِتْنَةُ
أَصَابَتْ وَأَسْرَفُوا وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ كَيْدٌ فَلْيَسِّرْ لَهُمْ
فَهُمْ يُسَبِّحُونَ الْحَمْدَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْ مَجْرِبَةُكَ الْفِتْنَةُ
أَصَابَتْ وَأَسْرَفُوا وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ كَيْدٌ فَلْيَسِّرْ لَهُمْ
فَهُمْ يُسَبِّحُونَ الْحَمْدَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

چشم آینه اعتبار که نیست که خداوند مهربان از فضل و احسان
در این ظهور اعظم حکم نایابی را از جمیع خلق برداشته تا نوع بشر
براحت و آسایش را هم الفت و محبت ملوک و معاصرت نماید و بعد از
رسیده به نهایت سبوت امر الهی را در شرف و غریب عالم تبلیغ نمایند
و در بعضی از مزایع و ادیان دایقه مخالف عقیده و مذهب خود
را تجسید میکنند و نهایت تفاخر را از یکدیگر داشته و مسائل الفت
و یکدیگر بکنی مفلوک بود و نیز خود بر دایقه و بخشای عیال بر
شد دیگر بیافزود و در این ظهور مبارک بعضی فضل و رحمت جمیع خلق

هذا

این

اسباب را الهی صواب بخواند خود آفتاب شوند و بشری تبلیغ آگاه گردند
 و تفاوت مراتب درهم یاد را که نفوس را هدایت نمایند و از سیر حکمت
 انحراف نبخشند و با هر کس که از او استعداده شدار تصور یاد را که
 سبب و محاوره فرمایند قوله چل بیا که نظام مقصود عالمیان را رساند
کعبه رحمت را از تبلیغ نمودیم و رحل تبلیغ را هم در الواج متعدد و
تفصیل داریم تا آن که با امر به الله متعالی و با حق و نفوس متعالیه
مستغول شوند پس در آن مشاهده میشود بعضی از صراط مستقیم حکمت
که این احسان هدیه الهیه است انحراف نیست اندک شکر و شکر را بجای
این نعم میدهند و میگویند بجای نیکی زهر بگوا به متوجیان الحق -
هدایت شما اطاعت معتوی و حکایت جلالی هستند باید به خطای -
اولاد و ایم و نفوس ناطق با حید نفس که از ذکر ولایت مشغول میگرد
چگونه قابل حمل ذکر الوهیت است نفوس که خود را از انبیا و علمای -
اهل بیان میدارند از ذکر الوهیت متعصب گشتند تا چه رسد به
نفوس که در کبر فراق شریعت اند اندک او در دست علمای اوهام قریبها
میتواند بود اندک چه عیب های سنگین یافته یا در اوهامی جزوه خارج
نمایند یا نه از هر نفسی نظم کنید که نفسی هفت و هفتاد باید طلق طلب
را بیاورد ازین سرشیه و احوال طوبه شریعتانند و بعد بخواهد توبه -
ولایت و امتثال آن تا بعد از رفت و بماند و بماند در این وقت اگر باطن
از کار الوهیت سرسخت میزند نمود با حق نخواهد بود این حسن واقع است
که هر نفسی طالب عرفان من بود نخواهد بود و سبب اعراض انحراف

و گفت و چه الهی او را مانع بود که از توبه بآن توبه بافتد
 و چون این اوهام بسیار مشکل است بگریخت این نفس که سبب
 گشته رسیدن حقیقت داشت چنانچه مشاهده میشود و بعضی از این
 مکتب فی الحال را که در رحمت و رحمت با عباد سلوک میگویند
 حق باید بر اثر اتم او حق نمایند و قدر طلب ذکر مطلوب کنند
 و بعد از حشاش عالمی کوشش عرفان را بپذیرند و ازین اهل خفا و انفس
 اخبار انشاء الله بختایند الهی و فیما بین شما در رحمت الهی باشد
 امر مستغول باشد و دوستان خود را بپذیرد و این سخن از قلم اعلی
 نازل شده متذکر داریم تا چنانچه کوشش بجا نیست حجت و حاکم نظم
 نشان الرحمن مسرور شوند انا ذکر که اندک کبریا طریقی باشد
 لیس الذکر العظیم و در کتاب مبین میفرماید قوله هر چقدر که کتب الله
 ذکر تفسیر تبلیغ امر و الهی را یاد عالم به تبلیغی که آن بعد از صفات
 الحسنه اولاً ثم تبلیغ الناس لاجد ب بقوله قلوب العظیلین وین یرون
 ذلک لا یختر ذکر فی الله لا العباد لکن لا یحکم الله از هر الذکر
 الرحمن بیان الهی چنین است واجب کرده است خدا بر هر هر
 نفسی تبلیغ امر خود را و هر کس بخواهد عمل کند بآنچه مأمور شده
 سازاوار است که متعصب گردد و حقیقت ناخسته اولاً و بعد بآیه تبلیغ
 ... و با و با و بعد که قرآن تبلیغ کند مردم را تا متعصب بکند بگذار
 خود دل های متوجیان را و غیر از این اگر باشد تاثیر نمیکند صحبت
 او در دنیا ای پندگاران چنین میفرموده خوا خداوند الهی را است آفرنده

احیای الهی لازم است که آنرا در هیچ
 امری که حاصل نفسانیت نیست در
 کمال همین معنای است
 و در معنای نیست که آنرا برین معنی
 عز احدیت نیست و معنای
 همه اکثر نفسی الهی میسر
 شدایت نفسی شود اگر نفسی
 می بیند الله در تمامه حاصل او از
 کمال امری که خواسته شد اینست
 اصل پس در کار خود در باره معنای
 ان اصل بهما امری و لا تکن من
 الصائرين ایضا به این آواز
 گویند و معنای الهی به معنای
 خاصش نیستیم و در امری که
 کسب لا والله حاصلت پس من آنست
 که به معنایان همه کار کند از همه
 و هر شری به آوری میگویند -

بسم الله الرحمن الرحیم
 و الحمد لله رب العالمین و نحمده و نعبد
 الاشیاع المتعبدون و ربنا اتقوا الله وكونوا من الصالحین و
 الله یسری فی

شایسته است که لا یفعل و یفعل الله و یفعل الله
 استیضاحاً که فی قوله تعالى و لا یفعل الله
 لا یفعل الله یفعل و یفعل الله یفعل الله

اول بهاء و مشهور در معنای بهاء باید بتنبه و تدبیر ظاهر و
 باطن آراسته باشند فی مثل اکثر جادها هر و تالیف باشد و بدن با تالیف
 کلمات آلوده باشد البته معنای کلمات بدن در ظاهر سرایت کند
 و باید با تالیف و مشهور نماید همچنین اگر بدن ظاهر و نظایر
 باشد و جاد آلوده کثیف نماید لهذا باید جاد و بدن هر و ظاهر
 و نظایر باشد همچنین باید ظاهر و باطن انسان در نیاید طهارت
 و لطافت باشد تا باطن حاکم از ظاهر و ظاهر حاکم از باطن باشد
 و اصل طهارت و تنقیه قلب است بنابراین در الواج جدید و تصحیح
 و تصحیح است و بعضی از تعریف شده در این باب سابقه ذکر کرد
 و بعضی دیگر که بعضی این آیه مبارکه ذکر و بیان آن جاد و جاد
 از آن جمله این بیان مبارک است قوله الله ایضا ایضا باید کمال
بشدت و تنقیه حق را بر این دنیا بفرستد و ظاهر کمال از تقوی و الطهارت
کمال است بعضی از جاد و تالیف کلمات معنای حق را باطن
طهارت و مشروط است از علم انسانی و بدو و شایسته می شود و انوار
حق باید مطابق با طهارت حق الهی از این باشد در این دیگر
میفرماید قوله جل جلاله ایضا و یسری فی قوله ایضا و یسری فی قوله ایضا
ایضا و یسری فی قوله ایضا و یسری فی قوله ایضا و یسری فی قوله ایضا

رساند همانا راه راست و راه من است چنانکه از آفرینش عالمی از
چیزها نیست که تیار آید و از چیزی جز خدا نیگردد و آن مستعدین
کثایر و کثرت آفرست اگر چه تیار باشند و آفرینش همگی در دست خود
که آدمی خود را نیکخواه همه روزی زمین نماید و در این دیگر بفرماید
"قلوب را ملامت و طهر نماید تا روزی که بصر اعظم یابید دیگر
آن نفس را جزو عالم و ظاهر افعال الهیه نماید" فهم ضعیف
نظمت و در این دیگر بفرماید چنانکه او را حق تعالی بخود آفرینش
را از قیام بین قنبریات پاک و حق تعالی لعل بجهالت تعلیم
و انحراف جمال حق تعالی شنید و در این ج دیگر که قسمی از آن
نیز در این سلطان ذکر کند بفرماید "و آنچه حق جل و علاه از
بر او خود خواسته قلوب میاد است که کثایر از کثرت جبریه و الهیه
و عزائی علم و حکمت الهیه اند که هر از اراده سلطان از تعالی این
بود که قلوب میاد را از اشارات دنیا و ما فیها ظاهر نماید تا
قابل انواع تجلیات طبقات اسما و صفات شوند پس باید در حدیث
قلب بیگانه راه نماید تا در دست بیگانه بفرماید یعنی تجلیات
اسما و صفات نه ذات تعالی چه که آن سلطان پیش از آنکه طهر
از صغور و غول بود و خواست بود و در این دیگر که مخاطب نه
حبیب است بفرماید "ای حبیب الله این دشمنان قدس بدیخ را
جعل کن برضای تو آن و قیام کن بجهت شهادت آن قسم بخدا
که در ظلم و جور از او ای شجره را و چنان طایفه خلیل الهیه و
خواهد شد و هر نفسی را از او بجز و ندیده ایم خدا" بک

پند که بر باب او لایقند اهل ملاقاتین و سیدین اوراق از جمیع
انوارات بشریه و ملاقات ملئکه و توهمات تعلیه و غلطات اقلیه
و ظاهر نیاید باین مقام مبارک لطیف اثر و روحیه عالمی
آخر الطین و در کلمات مکتوبه فارسی بفرماید ای صاحب
بالاتر خود و در الفاظ الهیه قدم که او را قیام حاصل
بنی یاقین و آفرینش حاصل لولا که او را و نیزه و کلمات مکتوبه استیلا
کیا حال چگونه است با دست آلوده بشکر ما شرت جامه خود
نمایی و با دل آلوده بکلمات شیرون و غیری معاصرتی را جزوی و
بماله قدم راه خواهی هیجانات هیجاناتها استیثیم و در این
دیگر بفرماید تولد تعالی شایسته قلب باید از قنبریات تعلیم و طهر
طهر نماید چه که صلاح است و بسبب اویله نصرتی الهیه و رحمت
است در هر که هیچ امر را حفظ نمایند و جز با طهری نصرتی الهیه
لازال باید تکریم طهر بود و در این خلیل بفرماید تولد عز اسمیه
باعمال حسنه و عقیقه شایسته و خود را از آفرینش خواهی الهیه طاهر
و پاک سازید تا با سایر خلیفان ملاک گردید نصرتی الهیه طایفه
الهدی بشود بد که من تقرب با انعام الهیه ملکوت الانوار و المسلم
علی من الشیخ الهیه و تقرب فی الاخر و اخذ ما تقرب به الی عبود
الصراط النبی و چون باید ظاهر طهر باطن و باطن مطابق ظاهر
باشد لذا امر و تاکید در تطهیر و طهر بر جامه بدن و آنچه مورد
استعمال و مشعل با انسان است و همچنین استعمال انواع عبادات

نفس داشت وکن از افعال نفسی مستقیم باشد مراد اختیار نفس
 در این مقام مناسب چنانست که این موضع را بدانند که از نظم اعلی
 در وقت تشبیل بدن تزلزل یافته حکم بکند هر گز باشد "ای
 رب گاه طهرت بدنی من هذا الظلم طهرنی من کل ما یجسب علی من
 عرفات بین الارز و السماء لها الهی استکمل باسک الظاهر بیان
 تزلزل حیض من شحای بود امدار قدر الطافک لطیف بود
 نفس و اولاد من در حق الشیخ و کما یألفک و طهرنی من کل
 و لغرض من برهانک و انک انت العکبر علی ما یقول طهرنی بیان
 مبارک اینست که هرگز من چنانچه باید نمودی بدن مرا از این
 آفت ظاهر لغو مرا از هر چه محتجب میگردد مرا از تشاهی تو
 در میان زمین و آسمان پس ای خدا من از تو سؤال میکنم باشم
 طاهر تو که نازن آفریدی در ایستادن از این جود و بخشش بدو انبیا
 قدس الطاف خود را تا منظر کردی بآن روح من و قلب من از
 پلیدی و ناپائی گشایدگانم شدند آیات تو و معجزه نمودی نسیه
 با ذات تو و افرای نمودی از جهان تو و الهی تو قادر و توانا
 بر هر چه خواهی

نظم
 در وصف روح و جود و در وصف جود و در وصف جود
 لکند عین الله حکم ما نسبح من الهیان من کسب الکیم
 و انک قائم بان تقرؤا من الکسوف ما یفککم لا ما یجیب الی
 العباد لیک من الکتم حیدا غیرکم ان انکم من العبادین

چون امر جسد اعلی بود که هرگاه یک در نور امر بیان غالب شود
 سوختند لذا جمال حق جل جلاله اقامت در این آیه مبارکه جلال
 در این ظهور است از این حکم نفوذ و تحصیل علم و نور نامست
 عینه را نیز بلکه امر نبود است و انک علویک برآیدین و انبیا
 پس عینه باشد که علویک از سر آغاز شود و به عرف انجام یابد
 و جز عباد نه در کتب و برخاسته یکدیگر در صحبت و حال اثر
 خواهم که در حق تو در حق تو در حق تو در حق تو در حق تو
 مکرر بیان ساخته اند که خود عینه و در حاضر داشته باشند
 و اینهم از ظاهر نفوذ کشف است که صاحب است موقوف شده فقط
 آسمان آن در داستانها باقی مانده که حافظ علیا رحمه الله

است از قال و قول در دست خالق دلم گرفت بگفت نیز خدمت معنوی
 و سرگیم و مولوی رحمت الله علیه میفرماید خادین را بکنیم و خاترا
 تو برون را بکنیم و قالوا خود این میدان یکی از طلاق حوز در
 حق محمد تقی جلی الاین الله بیا بود و تقریب چهار صد تفسیر
 علیه در حوز در حق او حاضر میباشند و نیز در حق حق در حق حق
 که حدیث قال و لیل از ثلاثه بگفته میشد و نقل و قال بیا بیا
 جرمید ابتدا بگفته علم که بجای نه در کلام حق میباشند و بجای
 منبوی میگردد جز شایع مر و غسان دنیا و آخرت نبیجه ندارد
 لهذا من جل جلاله میفرماید علم عینه را تحصیل نمایند و علم
 بر حق علم و او هر و احکام و آداب دین است که در آغاز طوبیست

و حفظ همه آنکه واحد است که گفته اند باشد و از این جهت و یاد این
 از آن علم به مراتب بهتر است و برای تأیید این مقال ذکر می یار این
 مختصر این عبارت کتاب است "هنا المذاهب التي لا يملكون بحسبها"
 علم آید به این و این علمست باید این باشد که در بعضی نظیر
 چهارت یار و بطریق تدان مکتوبه ای بر روی صوب یونانی چشم
 کرد و سوانی گوشها و زدن کانی بر حاد و این دنیا را می آید
 بخوش عاقبت یار اندر یار است مکتوبه ای در بعضی آفرین و شد
 در حق ایست اگر یار نیست بحسب علم آید به علم آید به این حد و
 و منون است و از این اثر و تحریر است که در علم آید به علم آید به علم
 با علم این حرفه را از این یار یار جوارک هر یک به این علم تمام
 قوله هر گونه علم بر دو قسم است علم عادی و علم الهیه علم عادی
 کشف اسرار الهیه است علم الهیه کشف اسرار حقیقت نماید عالم
 انسانی باید تحصیل هر دو علم کند و انسانی بود علم تعالی بر
 این برده و بی محتاج واحد می تواند باشد به یار یار یار
 به یار علم عادی و یکبار علم الهیه این علم از عالم طبیعت و آن
 علم از عالم ورا الهیه است این علم تا حقیقت و آن علم از حقیقت مفقود
 از علم تا حقیقت کشف اسرار الهیه است و ادراک حقایق منوی است
 این علمست یا آید الهیه است کشف حقیقت یار الهیه است و ادراک
 طبیعت است از آنجه

تطبیق علم عادی و علم الهیه
 =====

یا معشر المذاهب قد انى الساتر بالملك لله المبین العلم الا
 تعبدوا الا الله وتوجهوا بقلوبكم نورا الى وجه ربكم مالك الاسماء
 هذا الامر لا يعاد له ما قد تم انالكم تعرفون اننا نالكم تعرفون
 ما جعلتموه لغيركم وتضمنون انفسكم من العلوم اكثركم -
 بحسبها الا لو لم الحفظ له لستفهم الاوال من انال هذا
 لا يملككم انما انتم تعلمون طهرت قلوبكم من ذنوبكم انما سره
 الى ملكوت ربكم فاطروا الارض والسماء الله ي به طهرت القلوب
 وناحت القلوب الى الامن نهد القلوب واخذ ما يريد في لوح مكتوب
 جنانك از برای کشف ان مکتوبه ای بر این لای است تا
 انها را جمع آوری نموده از گردان خود خواص را بطلست نماید همچنین
 برای جامعیه بشریت حافظ و نگهبانی لای تا انانرا از تعدی
 و تجاوز امور حفظ وصیانت کند لذا حضرت مالک الطوک زمام
 النظام ملک را به دست کتابت و در دست ملک واگذارده تا همیشه
 اجتماعیه بشر را از هر بوج و نشت و نفوذ صیون و محفوظ ماند و
 برای ملک اینوظائف و تکلیفی محتاج مقرر نموده و بموجب بیان
 منصور کلم را بر کلم مسئول من وجهه هر یک مسئول و نظریه
 و تکلیف خود هستند و اعظم وظیفه ملک عدل و انصاف است چه
 طاصب و بطریق هر دو است ادیب فاضل به بود از طاعت صمد
 ساله زهد قد یکساعت صری که در او داد کند تا برین اصل مسلم
 جمال قد جل اسمه الاعظم در این آیات مبارکه لسان عظمت را

بهیچت خلوق گشود و یا خدا ترا بوظائف مطهره و تنگایست
 عتیبه آبان شد کرد آشفته میفرماید ای گروه یار شاهان
 جز خدای یگانه را بهادت نکند یاد لایه ی روشن به خدا
 توجه کنید این است امری که بر امری نمیکند با آن سلطنت
 وحشت شما اگر انداید و در آنک تماشاخانه میبینم شما را
 که سرورید چیزی که برای دیگران جمع و شبیه کرد و اید
 و خود را از عوالم بن تشبیه ای الهی محروم بینداید اموال -
 دنیا شما را از غایت و آمل باز داشته و مشغول نموده این
 اشتغال برای نظام شما تاسف و سزاوار نیست تقیه -
 دنیا ی خود را از غفلت دنیا پاک و مطهر نماید و شنااید
 بصورت ملکوت پروردگار آن که خالق زمین و آسمان است
 آن ذات مقدس که ظهورش زلزله ها را هرشد و جمیع
 نباتات از ظهورش مضطرب گشتند مگر کسی که چشم از خلق
 پوشد و عالم را انداخت و گرفت آنچه را از خدا مسطور
 بود در کتاب الهی و در الواج سائر خصوصاً در السجود
 ملوک و مخصوصاً در سجود مبارکه ملوک آنچه لازمه تعیبت
 و بویخته و تلبیروند از بود از نظم الهی نازل یافته و بشما
 شلقت و رحمت بیان فرموده و گفته اگر که ارتشد و وحشت
 را بر ایشان تمام فرموده است از جمله تعالی الهیه در
 سوره مبارکه ملوک نازل قوله جل جلاله انظر الله بسا

محشر الملوك ولا تحرموا انفسكم من هذا العمل الا کبر قالوا یا
 برادر یکم تنگایست بجز و قاله العلی العظیم و تحبوا بقلوبکم الی
 وید الله ثم امرکوا بما امرکم و لا تكونن من الخاسرین -
 خدا بیان این است ای یار شاهان محروم نکند خود را از
 این فضل عظیم از خدا بفرمود آنچه در دست دارید تقیه
 و سجود هر نفس جویند و بقلوب خود بخدا توجه کنید و برای
 نفس خود را قرب نمایند و از اهل خسارت نباشند هم در این
 سوره مبارکه احد قوله العزیز اذا انصروا قولي اسمعوا
 بقلوبکم و لا تكونن من المعصیین لان انصارك لم یکن فی -
 سلطنتکم بل بقلوبکم الی الله و اتباعکم امری فیما نزل علی النام
 قدس حقیقت و این واحد انکم بقلوبکم علی الامر کتبها فیها و
 علیها من بحرها و سرها و جبلها و صلبها و این یاد کرد خدا الله
 ما یسمع علی من ذات ان انتم من العارفين و اعلموا بان سرایسته
 المهد الی قربه الی الله و من ذات الی بقلوبه اید اولو بقلوبکم
 علی الخلائق الصغیرین - بقلوباید متابعت کنید مرا و از صغیر
 قلب بشنید و از صغیرین بپاشید اعتقاد و سزاوارزی شما از
 یاد تاهی نبود بلکه محرم شما بقریب خدا و اطاعت امر او است
 در هر چه نازل شده در الواج مخلوق اگر یکی از شما حکم فرما
 شود بر تمام بوی زمین و هر چه در زمین و بر بوی زمین است از
 دنیا و بیابان و کوه و صحرائ آن و در خدا مذکور نشود هیچ نفسی

از آن حلقه ها بد او نکرده اکثر بنده و این را بد اند که
 شراعت بنده در تقرب او بخداوند است و غیر از آن هرگز نصیر یار
 نبخشند اگرچه بر گفته خلائق حکم فرما کرد و هم در این صورت است
 انخوا الله با ایها الملوك ولا تتجاوزوا عن حدود الله ثم انهموا بما
 اعزكم به فی الكتاب ولا تكونوا من الضالین ایانکم ان لا تغفلوا
 علی احد قدر خرد و اسفلوا سبیل العدل وانه لسبیل مستقیم است
 ذات بینکم وقللوا فی العساکر لعل حصارکم ولا تكونوا من الضالین
 وان ترتفعوا لا حقه بینکم لن تعاقبوا الذی کثره العیون لا یغیر
 الله و تصرعوا بها بلدانکم وصالکم انخوا الله ولا تسرفوا بها -
 فی شقی و لا تكونوا من المفسدین وعلما بانکم تردد از بین حصارکم
 فی کل یوم و تعلموها علی الریة و هذا یوم عاتقکم و ان هذا لایظم
 عظیم احد لیا بالیها الملوك بین الناس و کونوا مظاهرا للعدل فی الارض
 و هذا ینشی لکم و یلحق انفسکم لوانتم من الناصین طبق آیات -
 مبارکه که فی باین مضمون است بفرموده از خداوند شاهان و حاکمان
 نشاید از احکام خدا و ظلم نشاید بواحده ی قدر دانه خرد لی و در آیه
 عدالت رفتار نمایند که راه راست این است در میان خود اصلاح -
 کنید و از لشکرها - خود بکاهید تا راحت و آسوده باشید و اگر در بین
 خود رفع اختلاف کنید هرگز محتاج بکثرت سپاه نباشید بد مکرر تا در شق
 که لشکرها و کثرتها فی خود را محفوظ نگه دارید از خدا بترسید و از
 سرزمین نیابید و بایستد انهم که شما معارف خود را در هر روز زیاد می

کنید و از راه عمل بر میستند و این یوم عاتق ایشان است و
 البته این ظنی است بزرگ عدالت کنید ایاه شاهان در میان
 مردم و مظاهر عدالت باشید در زمین و این جزاوار است برای شما
 و این لایق شان است که با عدالت در اخلاق باشند هم در این
 صورت مبارکه است لا تطغوا بقدرتکم و میاگر کبر و غرور شما را طغی
 بالله بارانکم تم اسلحوا به فی امورکم و ان النصر لامن عندک
 یصرعون یقات - بجنود السموات و الارضین ثم اعلموا بان الفضا
 اما ن الله بینکم ایانکم ان لا تعاقبوا اما ن الله ولا تغفلوا هم
 و لا تكونوا من الضالین مستقیمون عن امامته فی یوم الذی تنصب
 فی یوم فیه میزان العدل و یعطی کل ذی حق حقه و یوزن فیه
 کل الاعمال من کل غنی و فقیر و ان لن تستصحبوا الا الصالحین
 فی هذا الکتاب بلسان بدع مسیح یا خدکم العذاب من کسبل
 الجبابه بانهکم الله بعد له ا لا لا تقدر و ان تلوموا منه و
 تكونوا من العاجزین فارحموا علی انفسکم و انفس العباد و شمس
 احکموا بینهم بما حکم الله فی لوح له مخرج عباد آیات فی رب باین
 بیان است ای بادشاهان مصلحت نیابید بقدردان خود و سپاه
 و خزانه ها ی خود ثان اعلموا بان باید بخشای که خالق شماست و
 از او نصرت جوئید و او را در خود ثان و نصرت نیست مگر از نزد او
 نصرت میباشد هرگز را نخواهد بد سپاه آسمانی و زمینها پس
 بد اند که غفلت اما نشای حلقه در میان شما عدالت کنید و -

اما نشانی خدا او ظلم در باره ایشان نکند و از طاعت کاران
 نیاید عقوبت مستول خواهد شد از امانت حق در روزی که
 برپا میشود میزان عدالت و عطا میشود حق هر ذی حلی و مستحیط
 میشود در آن میزان صیغ اتصال اواز هر نفس و نظیری و اگر نه
 بدی و نیکوئی را که پند دادیم شمارا در این لوح برسان
 بدیع و الفحیح بیکره نظارط اب از صیغ الطراف و میاور خدا
 عدل خود را و التوقه نمیتواند با عدل او مقابلهت کند و نتوان
 خواهد شد بر سر حق کند بر خود تان و بندگان بر حق کند در
 میان ایشان با نجه حکم فرموده است خدا در کتاب مقدس خود
 و هم در این سوره است که خطاب بپادشاه هتانی میریاید -
قوله جل کبریااته یا حله اصبح حلت الله فی تمسک و بارکاته و
لا تلعب حنین الطافین ^{بهم} و نام امره فی کفک و قیضه الله امره
ثم استفسر من کل الامر و تمسک لا تغفل عن لیلی و ان فی -
ذلک الخیر عظیم ان انکرا الله بک با الصلح الفین بینه و
جعلک سلطانا للمسلمین و ینفی لک بان تعرف قدر و ما
و هیات الله من بدایع جوده و احسانه و تنکیر فی کل عین و
شکرک بک عو حیات اعیان و خلقک عاده و صبا لقیم عن -
هو ۳۶۱ لخاتین افلا یظلمهم احد ثم امر حکم الله بینه
تظلم من شر الله لمن القاصین و انک لو تجری انما رب
العدل بین و بینهک لیتصرف الله بجنوده الغیب و الضیاده

و میگوید که صفای امر را و انبساط
 الله الا عسر الله الا عسر و
 ان عسر جمع عسل المخلصین و لا تظلم
 یخیر الله ما یظلم یخیر الله فی تمسک
 تسوکل علیه فی امورک و کن من الموفقین
 فی الامور عباد این نصایح الهیه
 ایست ای پادشاه ستم و احکام الهی را
 شایست بقلب و جمیع ارکانه تعالی را
 متکبران را پیروی مکن و تمام کلمات
 خود را بکسر در دست قیودت خود و از
 جمیع امور خودت جستجو کن و از هیچ
 چیز غفلت مکن و البته در این نصیحت
 غیر عظیمی است که مگر کن خدائی را که
 پروردگار تو است بر روی آنکه تسرا از
 جهان خلق خود بر گزیند و پادشاه
 سلطان گزیرد انبساط و تسامح
 بیاض است گنده پندار عیبه قیود
 آنچه و آنچه پندار پندار است
 خدا از جود و احسان تساه خود
 و در هر امر الهیه او را شکستنی نیست

خشمه الاقبال در تیره صغیره جدا الطغ سر تعقل و توان میباشد
 و از دو مقام مظهر که در یک پیکر واقع است که یکی شعیبه -
 معنای دگر بیستالطاف است و ای الهی بلند میشود و راجع
 این ظهور اعظم را بجای روح الحق و تکمیل شریعت تعبیر -
 فرموده است اذا علم اعلی در این آیات بنحو اختصار و اشارت
 و در سایر انواع مظهره مشرق و مغرب بیان مفریاد خلاصه
 معاد این آیات با همه اینست در این روز حضرت کیم با نوار قدیم
 قاطر کشتو شمیم وصال را از این حد نوبت و طور طافد حول
 این ظهور است و حضرت روح از ملکوت خود جدا میگردد که
 ای نور انوار مغرور غفلت و غرور شمارا از هیولیات این ظهور معین
 نکند بشتابید و بیاید تا بهیولیات مستفیض شود در این روز کرم
 مظهر خدا از فوق لقا شجره و روان گفت در این روز صیحه
 و فریاد صیحین بلند شده که رسیده و ظهور فرمود موصود یک
 در انواع الهی مکتوب بود ای یاد تاهان بشعقیق نزول یافت
 بزرگترین ناموس در این مظهر نورانی و ظاهر گفت هر امر پنهانی
 از جانب خداوند خفا و قدرت آن ذات مقدس که بواسطه او آیات
 قیام نمود و هر امر از این تفصیل یافت بی خاصیت نیست که معانی
 لغوی ناموس را در این مقام معروض داریم در کتب لغت برای
 لغت ناموس معانی ذکر نموده اند که در هر موردی بفرجه مقام
 یکی از آن معانی مطبق میگردد آنچه در کتابها مشاهده است -

این است ناموس صاحب الصراط المستقیم باطن امرت و يقال
 فلان ناموس الاخبرای سر ناموس - الحادق - نظره الطافه
 و غیره کالفرقه پختن میباشد العائد و قد العهد بهما التواهب -
 التشرک - الکذاب النمام - نواجیر ناموس ایضا التشیع
 ناموس الاکبر جبریل و در این آیه بار که معنی است مراد از -
 ناموس تیره قدسیه و سر و تنهیل یا شریعت الهیه باشد یارد در -
 یکی از انواع الهیه که مخاطب بیان است انجیل جلیقند و قسطن
 از آن نیست تولد تقدست اقواله قدس اتصال نبی از آن با نجر
 الاعظم و از این سر الواد المقدس بناد و الهیه و الطور بطوب حول
 الهیه اسم الهیه و الطور بطوب حول الهیه و الشجر بناد و قدس
 اتی المصنوع بجدد الضیع قل قد جاء الاب وکل ما وعدتم بصد
 من ملکوت الله حد و کشفتموها لابن انه قال لمن حوله انتم الهی
 لا تعملونها فلما تم العیقات وانی الوقت انصرف الکشف اقل -
 الطوبه ایانک یا عذرا الابن ان تدعوها وروا تم تکون بها عذرا
 لکم یا عذرا تم انه تقریبها الحسنین قد ائمه الساعه اکثر حسیرا
 طمعا معین علی الارواح کثیرا و من الصادق الطریقین قل انه شهد
 لى وانا اشهد له طاروا الا نفس بصد بصد بصد کل تصد عظیم
 چون یکی از اشارات انجیل در باره این ظهور اتصال نبی
 از آن پدریای بزرگ است لهذا در این آیات مبارکه تحقق این -
 دیده و ظهور خدا را آنرا اشاره فرموده خلاصه مطبق اینست نبی

اردن بدریای بزرگ متصل شد و حضرت مسیح دروادی مقدس
 ندای حقرا اجابت میگردد و طور طاف حول بیت گشته و منجسره
 جفا بشهر موجود یا مجد و رفعت ندا میکند بگیت حقین آمد
 بدر آسمانی و تشکیل شد آنچه را آن موجود بودید در زمین
 مسیح این است همان کلمه را که مسیح از حواریون پنهان داشت
 و فرمود این اگر بگویم طاقت تحمل آنرا ندارید چون وند سر آمد
 روغت وحید آن گفتار حق طاعت اشراق نمود ای طلمسح مبادا
 این گفترا عقب سر انداید صحت جوئید بآن این بهتر است برای
 شما از آنچه در نزد خود دارید البت خدا نزد بلد است بعباد
 نیکوکاران تعلیق آمد آسمانیک پنهان داشتیم هم آنرا از جمیع اهل
 عالم و از ملائکه مغرب بگو حضرت مسیح برای من شهادت داد و
 من نیز برای او شهادت میدهم بر اشی او اراده لغوی و مکررات
 مرا گواهد این مطلب است هر دانی صاحب انعامی و هم در این لوح
 صلیح مبارک است قوله العزیز و انزل للفقیر قد اتی الفریس العسیب
 عن خلف الضباب باسم ربك طائف الفراق و بشر الناس ببیعتنا
 الظهور الاکبر العظیم قد جاء روح القدس لیرشدکم الی جمیع
 الحق انه لا یقلکم من عهد تصحیل من لدن عظیم حکیم حق عسدا
 عوالتی مجد الا من و رفع امره فصحا اهل الارض طاعتکم وخذوا
 طاعتکم به من لدن نوری امین خلاصه مذهب آیات مبارکه اینست
 یا ایس بگویش آمد از خلف حجاب بیرون بخرام باسم خداوند

باسم خداوند و مردم را بشارت بداد باین شهر اعظم بتتحلیل
 آمد روح الحق موجود برای آنکه شما را بشام حق هدایت فرماید
 و از پند خود نکم نمیکند بلکه از طرف حق طلم حکیم تکلم میخاید
 بگو ایست همان ذات مقدسه بیگانه مجد و رفعت بخشید حضرت
 مسیح را و امر او را بلند نمود ای اهل عالم بگزارید آنچه در
 نزد خود دارید و بگویش آنچه را ماحور شده اید از جانب خداوند
 نوری امین چون این دو بشارت نیز در انجیل است لهذا حقیق
 اتصال شهر و تعلیق مصداق آنرا بامت مسیح طاظر نشان مظهر
 و نیز معانی این آیات و بشارت انجیل را از ماحور قدس مریز
 حیاتی مشوال کرده اند از جمله ساجدین حضرت معاون الشجار
 شهید نراقی بوده و در توضیح بافتخار او تالشد و میفرماید قوله
 تعالی اتصال لمرارده ببحر اعظم طائف و المصح و جبرین است از
 جمله اشاره بتقریب جمال مبارک بحر اعظمی بطراحی تبارک را است
 و آن تبارک را این بلد است یعنی حضرت مقصود رب جلود درین
 مبارکه ارض مقدس وادی این آیه و بانوار تقدیس تجلی و جلوه
 فرماید الی آخر اللوح و اما درباره شرافت اراضی مقدسه
 نه تنها در تورات و انجیل تصور صریحه وارد گشته بلکه در قرآن
 و احادیث نبوی و اخبار آل عصمت نیز تصور صریحه تورات و انجیل
 لوح مقدس مریز که از قلم اعلی شرافت لول یافته اهل بیاراکا چشم
 است و این عهد چند آیه از آن لوح مبارک را باین اوراق مینمایند

بوله لعالمات عبادت طوبی که حاجتک الله فی هذا الیهی مقرر
 عرشد و مطلق آیات و مشرق بیانات طوبی لعبد طاب فی حوزک و
 ذکر طهورک و یزورک و ما نزلت به من فضل الله و یکتفی فی کاف
 القاف باسم ربک الایوب تم اشکونه بجا بد ل حوزک بالسرور و همت
 بالفرح الاکبر و جملة من عله انه یحب السلام الذی استقر بسید
 عرشد و تشراف بقدر و به و عاز بقا که و فیہ ارتفع لد الله و صعدت به
 زمراته باکرمل بشری صبیون قوی اتی التکون سلطان غلبا عالم
 و بنور ساطع به اشرف الارض و من طیبها ایاک ان تکلوی شوقه
 فی مقام اسرعی تم طوبی مد یثقاله التي تزلزل من السماء و
 کعبه کله التي کانت عذاب الصغیرین و المخلصین و الملائکة لعالمین
 الی آخر القف ۱ خلاصه مضمون اینست طوبی بحال تو ای کرمل
 بر ای آنکه امروز ترا خدا مقرر عرشد خود و مطلق آیات و مشرق بیانات
 طوبی گردانید خوشحال آن بنده ای که دور تو طواف کند
 و ذکر کند طهور و یزور ترا و بجا یکه عاجز گشتی بآن از فضل یزور
 بکر جام بقار بنام یزور کار و ایضا یزور و بهیشت پس اشکر کن او را بسبب
 اینکه تبدیل فرمود حزن تو را بسرور و هم تم تو را بمن انجور یعنی
 اسد از نزد او را بقا و دوست دارد مقامی را که در آن عرض او استغفار
 یافته و یکه او را قاتلشده و یلقای او مشرف گشته و در آن تداوی او یکنه
 شد و یلقای او مشرف گشته و آهها ی او متعاهد گشته ای کرمل -
 صبیون را بشارت بنده و یکه کلمات مکنون آید بسلطنتی که غالب

است بر عالم و بنور ساطع که زبیر و هر کس بر روی زمین است
 است میاد اسکن کردی در جایی خود بقا - و طواف کن شیرالهی
 را که که از آسمان نازلشده و کعبه ای را که طوافگاه مغربین و مخلصین
 و ملائک ملا اعلی است چه خواص شود و است خواص طوبی السریة
 در جنبه نشان کف پای تو بود سالها سجد و حاجت بخوان خواهد

بسم الله الرحمن الرحیم
 یا معشر الکفر انتم الصالحین لیس طوبی لکم یا حسن
 الصبر و یزورکم الی نیکه المبین القیس انکم ان
 یمنکم الغیور من مشرق الطهور اوتعینکم الثیاب
 من طایر السماء لیسوا کل عید من
 انفسود الذی خلقتکم بکعبه بن عید و عینکم
 طاهر لیسوا لیسوا کان و ما یكون قالو لا
 یسید ان تصترو فی ما لکم کل
 حقا لیسوا القلوب انما لیسوا لیسوا
 یسید یذکر طوبی الاکمل کو انتم لیسوا
 و الذی انتم سولاً انه افر من الدنیا کلبا و
 کتب هذا النقیار المحمود دعوا الیوت تم اقبلو
 لیسوا الی الطوبی هذا ما یمنکم
 من الآخرة و الاولی یسید یذکر طوبی العیون لوانتم تعلمو
 در این آیات مبارکه طوبی و مخلصین را موعظه و هدیه و پشاندن

شدگر جدا دارد و میفرماید آن زیاد قاضیان شماها ملوک یک خانگی
 و مالک شما بطورترین زور ظهور فرموده و شما را بسوی دولت
 میبیند خود دعوت میفرماید بایا کیفر و زور شما را بهیچ از مشرک
 این ظهور خارج شود باینکه شما را از این خالق آسمان محتجب
 نماید قیام کنید بر مدست خداوندی که شما را بگفته از تسبیح خود
 ایجاد فرمود و شما هر قدر که خود مقهور است تقسم بخدا اما تمیز خود
 کشورها را شمار تصرف کنیم بلکه برای تصرف قلوب آمده ایم منتظر
 بهای دنیا را میباید است نه دنیا و بلاد ملوک است شما در این
 گفتار است اگر ادراک نمائید و هرگز تابع حق بماند از جمیع
 شئون دنیا اعراس و صرف نظر میکند تا چه رسد به سلطنت اقصی
 از اقامت دنیا اعراس کنید و بطول احوال توجه نمائید نیست
 آنچه برای آخرت و دنیا را شما تابع و پیغمبر است و شاهد این مطلب
 سلطان جبروت است اگر بداند از مصلحتها به پیغمبر است که
 مظاهر مقدس الهیه من جمیع اوجیه از افعال و کلمات بر نوع
 بشر توفیق دارند حتی خلاصه عالم عوالم را بر علم و حکمت مظاهر الهیه
 نیست و او منکر نبوت یا مشبهیت ایشان باشند و هر چه شعوری
 این تقصیر ادراک میکند که شخصیک نقشه حیات و نجات و ترقی
 و سعادت برای عالم طرح میکند بطریق اولی و احسن میتوان
 برای شخص خود نقشه راحت و آسایش بگشاید و بهترین مظاهر از
 برای خود اعراس نماید پس وجود قدر و راز جمیع شئون که شرف اعظم
 دلیل و اقیم برهان است که حیات چند روزه دنیا را قابل توجه و

اهمیت میدادند که از جمیع شئون دنیا برای صرف نظر میبگشاید و انواع
 مصالح و بازاریا تحمل میباید و تقویت و هدایت نوع بشر میبرد از حد
 حتی جان عزیز خود را بحسب اصلاح عالم و تلبه بپایم ادا میکنند
 و برای انبات این مدعا برهانی لازم نیست زیرا عقل هر عاقلی شاهد
 مدعا بر اوست چه اگر عقاب نظری بپایخ عالم کنیم و در احوالات هر
 یک از آنها و مظاهر الهیه به وقت نظر مطالعه نتایجیم میبینیم که
 هر یک از ایشان اگر از خاندان غیر معصومند که نه هیچیک در
 مدد جمیع زخارف و عظام دنیا بر نیامده اند و اگر از خاندان اقباس
 و اعیان نبوت بودند از نبوت و دارائی خود که فتنه و هستی خود را
 بر اقربون مقصد خود و آسایش و اصلاح عالم انفاق نمودند و بهدایت
 و تربیت و تلبه بپای اهل عالم پرداختند ملاحظه فرمائید حضرت کلم بهر
 خواننده و قریون مصر خاندان سلطنت بود و حضرت غفرل صاحب خیل
 و حشم بود و حضرت خاتم الانبیا دارای نبوت و فناء بود و حضرت
 اعظم از ایاب نبوت و شجاعت بود و حضرت بهاء الله از خاندان وزارت
 و دولت بود معذرت که چشم از نبوت و نبوت بر رفعت و راحت بپوشانند و
 برای ترویج دین و اصلاح عالم و هدایت نام تحمل انواع مصالح و بازاریا
 فرمودند پس اگر عوالم الهی منحصر باین عالم بود یا اگر عوالم دیگر
 هست تر از این دنیا بود هرگز مظاهر الهیه چشم از این نشانده فانیه
 بر نمیداشتند بلکه در تحصیل آن جهان از دیگران کوشش نمینمودند پس
 دنیا و سلطنت و عزت و حشمت و رفعت و نبوت دنیا محبوب و مطلوب است

اگر در توحید دین و خدمت ابراهیم تصور کرد و الا زبان اندر
 زبان و خسران اندر خسران است حضرت بهاء الله جل ز کسره
 و تاشد در یکی از الواح میفرماید اوله جل افشاله انا علفنا الدان
 لرواکنم و ایلا کنجاکم یا معشر الوائیدین " یعنی ما تحمل شد اندر
 مشقات فرمودیم برای آسایش شما و قبول بکلیا نمودیم بعضی خلاصی و
 نجات شما و در یکی از الواح که با مختار یکی از اعلان است میفرماید
 قوله العزیز لعمرك لو کان ملک الایلا لا شهر یا ما یقیم به الطول لدر
 الباب کسلوک خلافت مطب " یعنی قسم بجان تو اگر این عالم را
 لیافت و قابلیش بود هر آینه اظهار میکردیم چیزها که جسم
 صافین با نهایت خویش و خوشی بر آستان ما حاضر شوند و بر درگاه
 ما ایام نمایند در این دیگر برای تشبیه عباد میفرماید " عوا لسانج الصب
 سیحان الله آنچه در عالم وجود موجود صاحبان بصر حیرت ملاحظه
 آثاره از آن مشاهده میکنند بکشمش تشبیه بلسان یا طعن
 گواهی میدهد بر تائید آن مقرر کردیم چند واقع و شکوحت مکان
 حاجب و بلسان سر میگردد با اولی الالهیا بکجا است مدیو بکجا است
 خورق عروسی را خوابی ازین و هر حیاتی را جوی از غلب یا احد
 صاحبان تصور طرا بطریق راجع در صبح بر و ساند علیاتش و در وقت
 تحت احد ساکن دل بقدر احدان بعضی بین عظام الالهیا لسلوک
 و بین جمیع الوحد و الطول از حق جل جلاله بطریق بکجا است ی
 که رتبه و معانی را ی حقیقت یعنی بتا فرماید مقدس را از قنای و زوال طریق

از برای تفهیم بجهنم یعنی طافرت شود الی آخر القوم و درین که
 که در صفحه ۲۱۵ کتاب صین است میفرماید قوله عز قوله یا الیه
 یا صیت الیهیا فی حبله فیروز و فرشته انا لبقای کلیا فی حبسه
 و احبها و احره ان القهقهه و المرحا " بخیان و یا پشت ماعتد رکت این
 صبر من یس الله بر و این من اراد ان یزلی الی الا تهر ایسین
 المرافعة و این الطول الطامعیه این جناسیم المحروقه و یوم اکر
 این من شرب القوال و نظوی حوله و انا لجمال این امرتیم
 و یجانبیم و شوکتیم و سلطانیم قد نزلنا من معالکیم الی مقام
 و صری لو یسمع الناس کلام صریخ احد منهم لیتزکن الدنیا و یترجمین
 الی الاقل الاعلی الی بان لذین ناموا ان یقبلوا و الذین لفساوا
 ان ینتهوا و اهل یظنون انهم لایذنبون و فی المحدث لا یدخلون و
 وندا لا یحضرین و لا یصلون هیات قلوبهم یا طلق و نواهم هار و
 و لا یجدون لالهم حایة الا بان یرجعوا الی الله مالک الیه
 الی آخر القوم طبع آیات مبارکجهنم است ایلا که در هر سید بکلیا
 شده اند در ریاض خدا بفرایزم قسم بعضی او را جمع بکلیا را مشتاقیم
 در رحمت او و اعلی او را و او اینست سخن و آسایش در و ویکه در و آنچه
 بر قرار میباشد چیزی است که در نزد پروردگار تو است چه نسیه
 تحت سلطانیک تصور بر یا بتا نمود کجا است آن یاد شاهی که
 میخواست بکلیا شیر ارتقا " جید کجا باشد فرموده کجا باشد یاد شاهان
 که شده کجا است بوسه شایان کجا است خاندان ی طرفه

اینان کجاست آنکه آب خوشگوار بنوشید و صاحبان جمال در
 دور و آوازه نمیکردند چه شد تختهای آنان کجاست تاجهای -
 ایشان و شوکت و سلطنت ایشان بتخلیق عینکی خود آمدند از
 نصیرهای خود بسوی قبرهای خود قسم بذات خود اگر جمیع مردم
 میباید یکی از آنها را بشنوند هر یک شکر بخوانند نبودند و تبار و توحه
 خواهند کرد بسوی این اعلی آقا وقت آن نرسید که آنها بیک در
 خوابند بیدار گردند و نفوس بیکه فاعله آگاه گردند آیا کان میکند
 که وقتی نمیشند بوزار گردنور نمیشوند و فردا محسوس نمیکردند و
 معلول نمیشوند عیبات گناهان باطل است و عاویشان در رحمت
 است و باری خود یا باری نخواهند یافت مگر آنکه باز گردند بسوی -
 خدا آنکه مالک خلق است در لوح سلطان بصیرت فضل و احسان برای
 تشکر آن پادشاه مغرور نظیر این بیانات صبیحه میفرماید که اگر
 این آیات بر صخره صفا نازل شد بود تاثیر میشد و در دل مسکین
 و شکن آن طایف مشرور تاثیر نمیشد بوله جل کبریا تعالی العباد
 والفضل والاصرا این دقت انظار هم وجد انصار هم در وقت انظار هم
 و این عزای المنصور و عزای راس المشهود و حقیر هم الموضوعة
 عیبات قد صار الکل یبورا و جمیعهم قضا الله هیا منتورا قد فضل
 ما کثر و انزلت ما جمعوا و انزلت ما کثروا ایضا و لا یزیر الا ما تهبهم
 الخالبه و سلوهم الخالبه و جذوهم المنصورة و تهبهم البالبه
 ان البصر لا یشغله الحال من النظر الى المال والبهریر لا تمسک

الاموال من التوجه الى النفس المشغال این من حکم علی ما طلعت
 الشمس علیها و اسریت و استطرف من الدنيا وما خلق فیها این صاحب
 الکلیة السعرا والریة الصغرا این من حکم فی القهرا و این من
 ظلم فی القهرا الی آخر بیان جمل بیانیه خلاصه مباد این
 است کجاست در انفسدان و صاحبان فضل و سرزبان هیان کجاست
 است در دقت نظرایشان و صددت بصرایشان و در تشکر ایشان و صحت
 ز کسر ایشان چه شد خصلته های ایشان ایشان و ثبوت انگار
 و کسریا در بسطوی هم پیچید ایشان و سرسبها یگسترده
 ایشان عیبات نسا بود گفت و انصای الی الی آنها را بخسار
 برانند و گردانید بیرون ریخته شد آنچه پنهان داشتند بیرون آید
 گفت آنچه جمع کرد و بودند انگار کرد بد آنچه پنهان داشتند
 بودند صبح کردند در حالیکه دیده نمیشدند جاهای عیالی ایشان
 و عیالی بی صاحب ایشان و خلیا را از ریشتر آمد ایشان و
 نیا سبای تطیف گفته ایشان البته شخصیتها را حال از تنهایی عاقبت
 مشغول نیمازد و انسان آگاه را اموال از توجه بخدای متعال جلوگیری
 نمیکند کجاست آنکه بر تمام روی زمین حکمفرما بود و اعراف معلوم و
 جمیع ممال نمود و بدست آورد آنچه در دنیا بود کجاست صاحب عیبات
 گندم گون بیرون زد (کتابه از زمین است) کجاست گشیکه را بداند
 حکمفرما بود کجاست آنکه رفای علم و شتم متعوض یا رفیع و حق متعوض
 ملوک را مظاهر قدرت خود مقرب فرمود و رفای ملک را بست ایشان
 بسپرد ملک را بپسندان فضل و شغل ایشان اسرا نصیحت میفرماید

که به سلطنت خود مغرور نشوند و از حیل عدل و انصاف انحراف
 نکنند و عباد خود را در انواع عهده با طاعت و امر ملوک امر
 بفرمایند حتی در کتاب وصیت خود امر بصدقات در حق سلاطین
 بفرماید اوله تعالی عنایت یا اولیا الله و اعلاء طوایف
 قدرت و محال عزت و شرف حققت در باره ایشان دعا کنید حکیم
 اوست آن نفوس عنایت دهد و قلوب را از براه خود طریقت است تراود
 و انیس فرمود بسیار بسیار کتاب هذا المیزان فی هذا المیزان
 الاعظم و قصه من حکم المحبون ببطر از الالیت اند هو العظیم الحکیم
 حاضر حکیم بطالع امر که بطراز عدل و انصاف بنشیند مرکز اعانت آن
 نفوس لا اله الا الله و الله فی البها اولیة الهی بین

هوین لبطی قام علی نصره اسری فی سکنی و انفتح
عن جوانی انتی من اصحاب الکفنه العسرا الی
جعلک الله لاهل البها یفنی لکل ان یستزده
و یستزده و یستزده لفتح السدن بطایح اشی العبین
علی من فی سالد الکعب و الفهود اشی بخزانه البصر
للبصر و الفرة العسرا لبعین الله و یا من الکسب لفتح
الکسب انصروه یا اهل البها یا اهل البها و الفهود
 تواضع ز کردن فراوان نموده که اگر تواضع کند خود او است
 این و اخلاص که ثروت و استغناء غالباً باعث غفلت و غفلت می شود

بناجیه در جمیع کتب آسمانی هم تصویر شده و قرآن بکمال صراحت
 صراحت که در دخول شتر در سوراخ سوزن آسانتر است از دخول
 انسان غیر در طغوت انیس کلا ان الانسان لبطی ان و استعین
 به هکذا صاعی و این موضوع این را بسیار طبع و صبح -
 گفته یکسو بصورت نشسته و یکسوزن بر خیزد از این جا تعیین می شود
 نفس از این نفوس بر آن ملک نماند است از بسیار بسیار
 و پندرت دیده شده که اگر هر جهت انواع راحت و آسایش و عزت
 و شوکت و ثروت از برای او موجود و فراهم باشد خصوصاً اگر دارای
 تمام سلطنت هم باشد هیچ که از جمیع این مراتب صرف نظر نموده و
 توجه بخدا نماید و در وادی القلای قدم گذارد بسیار در فکر و تصور
 بیان عبارت جمال قدم جل اسم الاعظم قدم اول بر داشته و قدم دیگر
 در تمام قدم گذارد چنین نفس بسیار نفیس است بلکه عدم التخیل
 است و در بارگاه حضرت احدیت بسیار غریب و غریب و عجیب و بیسان
 صبح انیس نور جمیع عالم است و حال چه در تاریخ ام چه در کشفیات
 تاریخ تصدیق و تفحص کنیم معدود ی قلیل مراییم که با این مقام جلیل
 رسیده اند از قیل حضرت بودا یا نجاشی سلطان حبشیا قسطنطین
 کسریا نعمان که بشرف امان حضرت صبح جوق گشتند و همچونین
 نهانوس پادشاه فرانسه یا ابراهیم ادهم که هر یک در آسمان آسمان
 الی الای چون بدر نظر صاحب و درخشاندن امان تجانی
 در روح سلطان بر حسب اجمال از قلم اعلی نازل شده و این صید

زیاد این اوراق میباشد و شش فصل آنرا سوره باریخ میکند
 قوله جل و علاه و اذ کذا ایام التي فيها المشرق الشمس المظلمة
 عن اهل مشیة ربك العلی الاعلی العرش منه العلماء و اعتراف علیہ
 الادبیا لتطلق بالکمال البصر فی حجاب النور مستورا و اشدت -
 علیہ الامور من کل الجهات الی ان تفرق من حوله بصره کذا
 کان الاصر من سماء العرش یسود انما ذکر انما دخل احد منهم
 علی النجاشی و تلا علیہ سورة من القرآن قال لعن حوله انما نزل
 من لدن علیهم حکیم من صدق بالحسنى و آمن بما الی به عیسی
 لا یصدقه الا عراضها قرأ انما تشهد له کما تشهد لها عندنا
 من کتب الله المبین فی القیوم منهم آیات مبارکه ایستاد ای باد
 بخاطر بیاد روزگار که خاتم النبیا از اهل بطحا چون شمس -
 اشراق نمود علیا از او اعراض و ادبار نمود ندانا خلق عوی
 بر آنچه در عین بطور مستور بود و باز عرضست بر آنحضرت امور
 سخت ندانا اینکه اصحاب آن حضرت بامر مبارک از اطراف
 او متفرق گشتند باز بخاطر بیاد و رفتن یکی از مسلمانان بر نجاشی
 وارد شد و سوره ای از قرآن تلاوت نمود نجاشی و او به با طرافها
 خود فرمود بر استی این آیات از جانب حق شیع علیهم السلام -
 یا عذو عرش بطون بصیح و انجیل تصدیق دارد کجایش -
 اعراض از آیاتی که فراترند ندانند ما شهادت عید هم بر این
 آیات بدانگونه که شهادت عید هم بر انجیل و تورا است که در نزد خود

دایم و اما ذکر نعمانی در لون الخطا میفرماید قوله عیباته این
 انظرتم ان کرا نعمانی الله یکان من اهل الملک و من قبله احد
 من الکلیان انما تجلت من قبلها اسمرا لا انقطاع فی ما عند عیسا
 و خرجا من بیتها مقلین الی العرا و ما اطلع بیما الا لفظ العلم
 ان النعمان کان مشیا علی عرش الملک انما سمعتا کلمة من کلمة
 العلیا اعتراف و تکرر و تحیر تم انتبه و قام و قال سخطا الی نفسه
 لا غیر فیما ملکه الیوم و لدا یلکه فبرک کذا لتنبهت و انا العتد و
 القدر لئلا تفسر الصبح و طلع الشمس و جدا الامر العرش متروکا -
 تحیر و تفحص فی الاقطار الی ان یسواها الموانع لیسوا لیسوا
 التحیر لیسوا الله لولکشف الخطا من العیون کما کشفنا -
 لشری الناس بدعوه الدنیا عن وراثتهم و یشرکون ما یطعمهم من
 هذا الا ان البصر طوی من ثوبه انوار الانقطاع عنه من اهل السفیة
 النعمانی الی الله رب العرش العظیم - یضمون بیان مبارک ایست
 تشرک و بیاد بیار نعمان را کاز امره سلاطین بود و بیار از یکتی
 از طوک کیان در آنحال تجلی کرد بر قلب ایشان آفتاب انقطاع -
 انداختند آنچه در نزد خود داشتند و از خانه خود بیرون رفتند
 بسوی بیابان و کسی از حال ایشان اطلاع یافت مگر خداوند انا
 نعمان بر تخت سلطنت جالس بود که غنوا یهدیم با و کشته ای از کلمات
 طیبی الی خود را بطرف آمد و بخیر و حیرت فریفت پس از آن آگاه ندانند
 بر عادت و با خود گفت ای نعمان خبری نیست در آنچه امروز تورا

دارا هستی و فردا دیگری مالک میشود چنین آگاه نمودیم او را و من
 قادر و توانا پس چون صبح شد و انقلاب طلوع کرد امرا و رجال
 دولتی تحت سلطنت را خالی یافتند سرگردان شدند و در مقام
 جستجو برآمدند و در اطراف تا آنکه مایوس شدند از آفتاب و آرزوی خود
 البته خدا دادا و آگاه است قسم بذات الهی اگر ببرد از پیش
 چشم ما بر دایم چنانچه از پیش چشم نصیران بر داشتیم البته خواهر
 دید مردم را که میانه از دنیا را عقب سر خود و شرک خواهند نمود
 آنچه را که مانع میشود ایشانرا از این افاق نورانی خویشا حال
 کسی که با نوار انقطاع ظهور کرد و براستی اوست از اهل مدینه
 حمرا در نزد خداوندی که پروردگار عرض عظیم است و اما شرح حال
 دقایق و سبب احوال بیان شد اهل حضرت عبدالنبا جلاله الاعلی
 در جواب سؤال از همین از اصحاب کعبه میفرماید قوله العزیز
 این در زمان دقایق و سبب احوال ظهور زمان بعد از صبح واقع شد و لیکن
 بعضی وقت اوست نهادهای صبح و مسیحیان داشت چنانچه در دور
 حضرت صبح عظمی از بیت مسیحیان میشد و دوازده مرتبه تسبیح
 نام شد در فرانسه بود پادشاه آن مملکت بسیار متعزیز مسیحیان
 میشد و نهایت متعزیز بود عظمی گویند که ریشه مسیحیان را
 بگشاید نیز است و نهایت متعزیز شد و در آن روز و آنجا خود را صبح
 نمود و گفت حضرات شما میدانید که من چقدر متعزیز مسیحیان
 بودم شب و روز میگویند که ریشه آنها را قطع کنم بهر سبب

نسبت کردم و بهر حال نگذاشتم این مسائل را مقرر آنکه جاری کردم
 در حالی که بنام این علم مارا پادشاه میآورند و ریشه مارا قطع میکنند
 محرومان بود چنانچه پس بهتر از اینکه علم مارا سرنگون کنند
 چنانکه ایران مردم ما کشیم بنام در حبس انداختیم و در دور
 برور نهاده میشوند بهتر از این است و این را قبول کنیم چه از برای
 دنیا و چه از برای آخرت این استعاضای کردیم بعد از پادشاه و برا همین
 ثابت کرد گفتند حق که ملک رویان و ملوک ظهور چشمه در
 تحریر کرد و ولی هیچ شبیهی نی نیست که ما قاتل آنها را خواهند
 کرد پس بهتر اینست که ما داخل این امر شویم نرستای بعضی
 ملوکین مسیحی را طلبیدند و داد سلوال کردند که اگر کسی
 بخواهد داخل دین صبح بشود چه باید کرد گفت یکی از پادشاهان
 های عظمی را خالی گذاشتیم را درون پرورد تعمیر کنند و در کشید
 تشریف میآورند در معبد آنجا نوبه میکنند و از این میکنند نیاز میخوانند
 باری یک معبد مذهبی بود خالی گردید تعمیر نمود حاضر کردند
 روز کشیدند سلطان با تاج بر سر و لباس سلطنتی پوشیده و جمیع
 رتبه را روزگلا با لباسهای رسمی داخل معبد شد و سلطان تاج
 خود را انداخت و نماز خواند بعد بیرون آمد اعلان کرد که دین
 مسیحی ممنوع است و در خانواده سلطنتی تا ایام پادشاهت که
 جمعی بودند و خود آنها هم دست علم و تعزیر کشیدند و از
 جاد مستقیم عدالت و راضی محقق کنند از برای جمیع خلق از

طوطا تا مخلوق نورانیست ای دی و روحانیت سرمدی و بقای ابدی
 در اقبال است و اینست که در احوالش داخل شوند و همچنین عزت
 و راحت و حریت در پیشان مخلوق بر آنست که در احوالش داخل
 شوند سلطانین در ظل حضرت مسیح داخل شد و در میان مخلوقین
 از طول کشید تا ظهور اسلام انتهای باری این سلاطین نامدار
 سلطنت دنیا و آخرت داخل گشتند زیرا در دنیا تا نشان در دیوان
 البی بی از قلم اعلی نازل و مشیت و تا با نصد هزار سال دیگر این
 انواع مفسد سه تلاوت و تزیین میشود و اساسی آنان نیز بر مصلحت است
 قلوب مومنین تقرب میدهد و در آسمان شریعت بها الله جلت عظمت
 چون گوشت لامعه ساحل و درخشان خواهند بود و در موافق باقیه
 الهیه نیز با قی و برقرار و از فنا و زوال محفوظ و مصونند اینست که
 لسان فضل مخلوق را خدای تعالی نصیحت میفرماید که شاید از خواب
 غفلت بیدار شوند و از محض ظهور سلطنت بیوش آید آگاه گردند
 و در این آیات مبارکه نیز میفرماید غلونا بحال باد تا هیچکس نصرت
 اعرض نیامد در سلطنت من و منقطع گردد از غیر من بجز رحمت
 مملعتی از اصحاب سفینه حمرا^۱ است که خدا برای اهل بها مقرر
 فرموده است سزاوار است برای تمام بها ایان که آن باد شاه را تقویت
 و اعتراف کنند و جان و دل او را نصرت نمایند تا شهرها را بفتح
 اسم من که هیچکس احد بر مالک غیب و شهود فتح نماید البته
 چنین سلطانی بخلاف چشم است برای جامعه بقدر بختی پنهانی

برای است برای جبین عالم و بجا و سراسر از برای جسد عالمی
 من بها او بحال و جان نصرت نمایند امور که سلاطین اینهم
 در این موهبت عالمی نائل شدند بلکه صیفا و بالاضافه باد شاه
 ایران و صفای کبر غیور و غلبت افزوده و از جبین کینه ظلم و تعدی
 نواهی نگردند دیگر تا کدام یکبار سلاطین موفق گردند و این گوی
 سعادت و توفیق را از میدان بریانند و بعدل و باعصاب موفق شوند
 باین عدل نظر کنند که روزا رهسوز خواجهی گشتد بارگاه گشودا

تطبیق شود و یک
 =====

بِمَا يَكُ النَّاسُ كَانِ مَطْلَعُ نُورِ الْآخِرَةِ بِهِ
 فِي حَيْثُ كَانَ إِذْ فَضَّلْتَ السَّجْدَ الْأَخْصَى
 سَلَامَةً وَمَا مَقَّدَ فَتَكُنْ بِهِ إِذْ رُبَّ بِهِ
 كَلَّ بِهِ فَتَكُنْ فَتَكُنْ جَمَلًا مَقْبُولَ الْعَالَمِ الْبَدِ
 وَأَنْتَ بِفَضْلِكَ الْمَذْكُورِ إِذْ فَتَكُنْ بِفَضْلِكَ الْبَدِ
 وَبِالْعَالَمِينَ فَتَكُنْ فِي قَبْلِ الْأَعْوَالِ وَتَكُنْ
 فَتَكُنْ بِالْفَرْقِ فَتَكُنْ الْأَصْلُ إِنَّ تَكُنْ فَتَكُنْ
 مَا أَقُولُ فَتَكُنْ فَتَكُنْ الْأَعْوَالُ بِمَا رَأَيْتَ
 فَتَكُنْ لَا تَعْرِضْنَا أَمَامَ وَجْهِكَ أَتَجِبُ الْبَصَرَ فَتَكُنْ فَتَكُنْ
 فَتَكُنْ أَتَكُنْ وَتَكُنْ مَنْ تَكُنْ فِي الْبَدِ الْبَدِ وَالْأَسْمَاءِ وَتَكُنْ
 فَتَكُنْ الْبَدِ مِنْ فَتَكُنْ الْبَدِ الْبَدِ

فتح بها فی علیه الرحمة والرفوان موافق این آیات مبارکه شخصی —

بسیار مناسب و لطیف است و آن اینست تاکی بشمار وصال تو
اشکم نبود از عجزه چون چهل روانه ای شیرینست را دل عشاق
نشانه خواهد بود برآمدن غم هجران تو بانه/ جمعی بنو مشغول و
تو غایب زبانه/ وقتی پدر صومعه عابد و زاهدی که معتقد بدین
و که سالک مسجده/ یعنی که تو را میطلب خانه پنهان پدرم همه
را پیش رخت را کعبه و ساجده/ در میگردد و عبادم و در صومعه زاهد
آنروز که حرفان من هرگاه زاهد بصورت مسجد و من جانب شمار
حاجی برده گنجی من طالب دیدار من یا رقلب میگویم او چنانکه
باز او خانه می خواهد و من صاحب خانه خردم که زدم صاحب

آن خانه تویی تو هر جا که شدم بر تو کاشانه تویی تو در
میگردد و در هر که جانانه تویی تو مقصود من از کعبه و پنهان تویی
تو مقصود تویی کعبه پنهان بهانه عاقل بقوانین خود راه تو
چیز بدوخته بدون از همه اسرار تو چیزی تا ندیده نشکسته
این باغ که بود هرگز نهایی صفت مدح تو گویید دلیل بخت و خواهی
و قهر و بفرانه بزار باب دین و صاحبان بطن این فقره مسلم است
که هر کاشی از کاشانه بختی حال یا مقال خدا را ذکر و تسبیح
میگردد چنانچه صبح قرآن است و آن من نشی الا یسبح بحمده
ولکن لا تعبدون تسبیح یعنی نیست موجودی که تسبیح و
حمد خدا را نکند و لکن شما تسبیح آنها تعظیمید خصوصاً

ایمان که اشراف و خلاصه موجودات است و حسن حق جویی در نهاده
در بعد الهیه است چنانچه از احادیث مشهوره است انکسب
بالله المؤمن الخدایا حیت وجدها یعنی عبادت و بی بردن پسند
حقیقت گفته مومن است هر جا که بیاید آنرا اذن میکند و لکن القاب
ناید او را و ساجد خیالات دینی خود هستند و معبودشان
مولود افکار و اندازان ایشانست و حال آنکه که ذات و حقیقت
الوحدیت مطلقه من از تصور و او را میست و آن حقیقت مطلقه منزه
و فوق تصور و ادراک است نه تحت تصور عقل و ادراک شاهد این
بدها چنان حقیقتش بیان حضرت امیرالمومنین است که در ابواب الهیه
و مرکزیت این بخت را بخوار نازل و صادر فرموده گفتا میز تو
باو هامکم فی ادال معانیه منو مخلوق ملکم و مردود الیک یعنی
هر چه را باو هام خیالات خود در نهانیت دقت معنی تعجب و تشعیر
نداده این مخلوق ذهن شاست و باز گفت بخود شما میگرد
بصاحت که هر گویا راهی ندارد و در این موضوع الواج کثیره از جمال
بهار و خطایات و ابواب عقیده از مرکزیت نازل و صادر و اکسیر
تو من رسیل شد بعد فی از آنرا نیست بخش این ابواب خواهیم کرد
باری چون بیشتر از نوع بشر شعیه توجهشان باو هام و خرافات
را در خود و تا بحقیقت و تنگنایان بفرمانندید تر بوده است
تا باصول دیانت گویا طلبشان باو هام شمع شده چنانچه اگر صفحا
تایخ عالم را روزی ختم خواهیم دید که در هر عصر زمان که یکی از آنها

اعظام یا افلاک بزرگ در مقام اظهار حقایق ربانیت یا کشف
احرار طبیعت برآمدند مورد طعن و مذمت و شائبه و زحیر
و اذیت و قتل و احرار و تهیب و غارت و سخریه و استهزا^۱ ماند واقع
ندند اما دام الحیات یا توابع حیات و مشقات مبتلا و گرفتار بودند
و برآزیدنی بعد از صعود و نوشتن چون آن حقایق ظاهر و
مضمود گشت قیوشان زیارتگاه همی شد و بر قیور واحد ایشان
نهد و بارگاه بنیان شد و آداب و عادت به بشر بر این متوال بوده و
هست و شایع قول در جمیع کتب آسمانی از قبل و افواج مقدسه
در این ظهور مقلوب و شریف است در یکی از ابواب الهیه که محتاج
باین حضرت بود^۲ شریف است میفرماید قوله عز و لقول الحق
هیهاد باوهام و اغترت از ظهور یلین و حضرت عید الهیا روح
حسود اندام میفرماید قوله تعالی عیب است که اوهم چقدر
در قلوب تاثیر دارد و حقیقت تاثیر ندارد و برخی از حکایات
که از بیانات شفاهی آن حضرت است راجع بقالی^۳ در اویش میفر
قوله الاصلی سابقه معرکه بود پناه اسفند یار داشتیم مرادوش
گرفت برد بازار خواست از سیزه میدان عبور کند در بعضی در اینجا
نقالی میکرد بقدری جمعیت بود که راه عبور سد شد بود^۴ حقیقت
معبور شد در ری شکی کرد و بر سر دوش او تعالیا میگردد
خاطرم هست که درویش حکایت حسین کرد و میگفت حسین کرد
رسید بخند فر که صد زیر میزدند آه آن بود جستن کرد بود

به نزار و نیم جستن نیم نزار کشا آورد قیور و اجساد و بجل اول برگشت
بردم باور میگردند و تعجب میشوند و میگفت پس چاه رسید چاه
آب را از زمین بیرون کشید و آب آنرا خورد و وارونه گذاشت چاه شد
و اما نکست بغیر و عدم علاقه و افشا باصول با آنکه محسوس و مشهود
مشاهده میگفت باین بیان مبارک نیز فرمود میفرماید قوله العن سیر
سیر کاغاط حسین و انکست و اهل بیت را اسیر کرد طهر در صحرای
تبریز بعد از تشنه شدن حسین نهاد زره که تمجیل گشت که نصیحت
بیت میگردد تا نماز ظهر تمام نشود و قرآن حفظ دانست و اغلب لشکر
از صفه قرآن بودند در شب شعر هزار رکعت نماز میخواند چه خواند
کنند طه گفتن عزیز بود بخدا کنند تیغ قرآن کنند حفظ و امام حسین
تشنه و تشنگی امام زین العابدین را بشام بردند یکی از مسلمین آمد
زیر ایشان گداگر خون بخوبی لی بر لبها را انسان پیشکش آید نازکی
قول خواهد شد با خیر آن حضرت فرمود العجب یلقون الحسین و
یسلون عن دم النبی معه الی آخر بیان الاخری و نیز از بیانات شفاهی
آن حضرت یکی اینست که از علفان حایه سببا در حضرت مبارک میخواند
در جواب فرمود اند قوله الاصلی مسئله ایشان تنازع است بر دامن
بر مومنین هستند اوهم زیاد دارند قوله لا حلفه لا حلفه و حلفه
لی امام حسین ایشان همان تنازع است بعضی مسائل و بعضی دیگر
هم دارند مثلا میگویند انسان که کامل شد جسد را بکن است گه
بکند و بود میرسد در جای و باز بجسد خود برگردد خیلی از

آنها در لشکره نزد من آمدند از آنجمله این دیدم که خیلی محزون
و متواضع از او پرسیدم چرا اینقدر محزون گفت رهیل هر شب
بیرون جاها کرده می‌کشد حتی بکره فرودخانه در جیوه و مراجعت میکند
و من هرچه می‌گویم و خود را خلاص می‌کنم تا بر این مسئله قادر شوم نمی‌شود
معلوم شد این زن خیلی صاف و راست ولی راجع به زن است اینطور
او را گوی زده که من شبها جدا جدا می‌روم و پیر جاها می‌روم بگویی
صبح می‌گوید و بخت در گره می‌روم و قریب اینها را اصل مسئله
شان تاسخ است و این بی‌زنیها و بی‌مرد ها که خیلی متعلق بهیات
دارند از اینها هم خوششان می‌آید زیرا بآنها می‌گویند شما باقی
مستند امروز اگر مردی فردا بصورت دیگر مراجعت میکنی بیرون
افتاد حاله از این طایفه در اینجا نزد آمد و هیچکس را نیست کسیه
احساب هم بود ولی از این طایفه تاسخ نگذاشته بود و اینکه نزد من
آمد گفت من ششصد هزار سال قبل شما را دیده ام و حالا شما ختم امسا
آموز من ملکاتای بودم ما خیلی خندیدیم و احباب را در محفل و جانی
فطرتند اند و بودند شگایت کرد گفت من صحبت محفل روحانی بجهت و تنسو
میخورد شرفتر به جهت اهل بیت مجلس نیست طریقی دیگر هم میشود
تقریبی باشد ایند اگر وقت که میخواهستی از اینجا بیایم شگایت کرد که
گم ملاقات شد گفت این سفر کم ملاقات شد آن ملاقاتها را ششصد هزار
سال قبل را بگذرانم و از کس این سفر از این مسئله بسیار خوشش آمد
یکی از کار آنها که خیلی مهم بود اینها سالی اول عمر بود نزد من آمد

خیلی ناگهانی بود تا مرا دید روزی بر فراش کرد گفت آقا آن سفر که آمده
بودند خیلی صدمه کشیدند که این سفر این صورت و حالت آمده
اند قدری با اوصاف کردم دیدم خیلی مضطرب است ایضا از جا حرکت
میکند اگر چه این طایفه اید آگاه فی اعراض نمی‌کشد هر چه از گوشه
اند را گویند دهند ولی مضطربند با وجود این بعد از آن که ما آنرا خیلی
تصفیق کرد و حالا گفته های او و صدمه در برجا اسرار ما را فوت کردند یکی
از رؤسای آنها که خیلی بد اخلاق و بی‌شیرین من اما سر فایده آنجا
را بهم زخم برخواست بعنوان اینکه معرفی کند یکساعت حرف زد و تمام
حرفهای بی فایده و قصد نداشتن بود که نفوس را خسته کند که صحبتها
ما دیگر در آنها اثری نکند با وجود این صحبت مفصلی کردم و آنرا
نوشتند بعد از اصرار خود را یکی نمی‌گفتند و از این قبیل فسوف
در اینجا بسیارند هندوستان هم از این حیث متعلق است که انتم
باری لسان فضل در این آیات مبارکه یاد شده است و احباب نصوحا
بفرمایند ای پادشاه منتهی خطی را حدیث در زندان نگاه بود و اینکه
حق زیارت بیت الطه است هر نوعی از آنجا که حق و از او استغفار نمودی
بعد از آنکه هر معبدی بنام او بنا شده ما مسجد اقصی را نبیله گاه
عالم کرد اندیم برای ذکر خود و تو صاحب ذکر را تو که نمودی زیارتی که
بالمشکات اقصی ظهور فرموده ما در آنجا با تو بودیم تو را بفرستند
و از اصل لافاقل باقیم و پیروز کار تو بر این گفتار شما هدایت حقن ما
را دریافت برای آنکه دیدیم که در میگردی بجهت نام ما و تمیضنا می

دیگر اینکه با کمال شوکت و جلال شریفه شده اند و در وقت شهادت
خیلی با استعجال بود این عمل در همه جا مذموم و برگزیده است -
الا در این موقع کلمه تکریمه جا مذموم است مگر در صفای با -
الله جل جلال قدم جل اسمه الاعظم در لوحی میفرماید قوله جل
جلاله "خروج فان اصحابه" در این دیگر میفرماید "افضل"
جناحه الموحدين در کلمه نموده می میفرماید قوله جل جلاله
یا این انسان کن لی خاصه الاکون لك متواضعا و کن لامرک ناصر
لکن فی الطاعه متصور ای سرزند انسان بر این خاصه
تسوس تا بسوی تو متواضع بسانتم و در لوح دیگر
میفرماید ثم اصبروا یا انتم صبرتم فی الله افضلکم
واقسام گذشت از اینها من قبل و حینکه وانا کما منسزلین -
یعنی بدانند که گزاشی زمین شاه در نزد خدا خاصه تر بر غیر
کارترین تعاضد و در لوح دیگر سوره عزیمانه آن
انسان مود پروردگار علی "ساعة العزة والافتخار و آخری بنزله
الغوری اسفل مقام الذل لولا انک یا علی بتخلیل کرمه خلوع
و فوکی بلند میکند انسانرا بسوی آسمان عزت و قدرت نصرت و
یک دفعه غرور نمود میآورد او را به پستترین مقام ذلت و خواری و از
این قبل السجود چنانکه است بسانما برین شکی نداریم که
غیر و تسکیر انسانرا خسوار و ذلیل میکند خصوصا
تکبر بر خود از اینها است که انسان عظمت و کبرائی در این آیات

باعتقاد پادشاه برین را موهبت و نصیحت میفرماید و میفرماید
جان مبارک بدین تقوی است ای پادشاه برین بشنو این ندا را
از این هیچ آشکار که نیست خدائی مگر من که پاینده و یکسا و
ندیم میاد مانع شود تو غرور از مطلع این ظهور با محتجب نماید
تو هوای نفسانی ات را پادشاه عرش و خاک چنین بند میدهد تو را -
ثم اعلم ایته اوست صاحب فضل و کسب و خاطر بیایور کسب را
که برکت از تو بود از حیث نشان تو بر تو نبود از حیث مقام یعنی ناپاک
که باعث ابرو حشمت و سلطنت او بیدار شو میآید از خوابیدگان بدر
که او انداخت لوح البس را عقب سر خود و حق که خبر دادیم او را به
آنچه بر ما وارد شد از لشکر خاندان از این دو گرفت او را ذلت از جمیع
اطراف تا آنکه باز گفت بسوی خاک با عسارتی عظیم ای پادشاه تو کون
در حال آورد پادشاهانی که مانند تو بودند کسان که پادشاه را تسخیر
نمودند و حکمران گشتند بر خلق بتحقیر میآورد خدا آتیا تو از تصرفات
لبرها عبرت بگیر و از خند بگیردگان با من ما از شما چیزی نخواهیم همانرا
نصیحت میکنم شما را برای رضای خدا و صبر میکنم چنانچه از پیش صبر
کردیم بر آنچه رسید بر ما از شما آنگاه پادشاهان کثرتی است که نصیحت
نمود لوحی از جمال جبارتیا متعارف میباشی اعتنائی آن سلطان مغرور را
نشدید باشد لوح فضل دیگر با شما را و نازل شد بر سر از تنبیه انداز او
و ده صریح بذلت و زوال سلطنت او در آن لوح میفرماید و این عهد بعضی
از آیات و فقرات آنرا برای عبرت دیگران زب این او را میباید تا بر آید

شک و ارتباب واضح و معلوم کرد که در شهر بغداد و تحلیق بغداد
و معايد البیه تخلف و تاخیری نبوده و نیست از جمله فقرات آن
نوع مبارک نیست اینها محسنا ملک کلمه نگفت بهیاز شک
مذکور صفا نفسی من حکم الغزاة ان ربه لیبوالعلم الخیر
قلت گفت و افتد فی العباد اقلی نداء العباد الذین ظنوا انی
انهم یریدون فزیلوا فی البحر الاسود کذا معناه و ربه علی ما اتقول
تسبیه تشبیه بانکه ما اقله الذی بل البیوی لانا بلونا که -
و بعد ناک فی معزاة اعراف لعن القول و کن من المتفرجين انا ما نحب
ان نرجع الیه کلمه سوا لشیء الذی اطمینان فی البیوة الظاهرة
انا اخبرنا الادیو جعلناه سحیقا لغریبین انه توب بواقف النفس
من کل صغیر و کثیر طوبی لمن جعله طرا زهی لکه یمل المن جعل
محرورا من هذا الفضل العظیم لو کنت صاحب الکلمه ما یثرت کتاب
الله و را ظهر ان الذی الیه من لدن عزیز حکم انا بلونا که -
به ما و جت ناک علی ما دعیت ثم و تدارک ما فاعلت ملک خوف نفسی -
تغنی الدنیا و ما هنک و علی الملائکه ربه و رب آیات الالوهین
لا یخفی انک ان تکف عن الامور علی ما یهوی شؤک انزل زلمات
العظیم احفظه من سهام الظالمین بما فعلت تخلف الاصولی
سلک و یخرج ملک من ملک جزا ملک اذا تجد لک فی خسرا
میر و تاخذ الزلازل کل القیاس هنک الا بان تقی علی نصرة هذا
الامر و تتبع الحق فی هذا السبیل المستقیم الترافع لمعسری

انه لا یخفی و سوف یزول الا بان لکک هذا الخیل البیتین قد تر
انک لک من و راک و انک من الغافلین و حضرت عبدالیهاجل
اسمه الا علی در ضمن خطاب به فی که در شهر تبریز با صریح در سحر
ماه جولای ادا فرموده است که این نصیه را بیان فرموده است
قول الا علی حضرت بهیاز الله یجمع اقالیم عالم رسائل فرستاد و
بجمع ملوک الواح فرستاد خوش برین جمیع امریکا بنجاء حال پیش
در وقتیکه هیچ نگرانی از صلح صوری نبود در آن رسائل جمیع را -
بمهره مایه محصوره و بهر چه فرموده و حاجت فرمایند محصوره - و چه
جمع مایه صلح صوری صلح صوری دعوت نمود و جمیع اوجده عالم
انسانی خواند و جمیع را باصول انبیاء دعوت نمود بعضی از ملوک -
اینها استخار کردند از جمله نا یقینون ثالثین رساله تانی باو -
نوشتند مضمون اینست و آن رساله در سه قسمت و نه صادر گشت
و طبع شد و که ای نا یقینون تو بسیار مغرور شدی و متکبر شدی و خداوند
را فراموش کردی و گمان میکنی که این عزت از برای تو بماند این
دوستان از برای تو باقی بماند من تادم فی که از برای تو فرستادم باید
آنها در گمان محبت قبول کنی بلکه تو استخار کردی و لهذا خدا انتقام
شدید خواهد گشت سلطنت تو را بر باد آرد و سلطنت از دست تو
بیرون میرود و دنیا بستاند میبایستی زیر آنچه که بگو تکلیف شد بآن
قیام نمودی و حال آنچه آنچه بگو تکلیف گردید آن سبب حیات عالم
است مظهری است بقیمت الهی را و این رساله در سنه ۸۶۹ صادر شد

مستطاب به صلاحته و الامار بوجه انبساط النفس دعوت نمود و امر به
عدالت و تقوی میفرماید چه که پیشین چنانکه حقیقتاً رایش مملکت
است همانا عدالت و تقوی است و اعظم وسائل پیرانند و خواص
کشور نظم و برپا داد است چنانچه گفته شده الملك بقسط مع الکسر
ولا یبطل مع الظلم یعنی مملکت با کسر باقی و پایداری برپا اندولی بسا
نظم دوام نمیکند و خراب میشود در مدح و توصیف عدالت همین
بس که رسول اکرم اختصار میکند که در زیان پادشاه عادل تولد
یافته میفرماید و نه تفری زین ملک العادل یعنی من در زیان
انوارش بران عادل تولد یافته ام و معنوی لغوی عدل راستی
و انصاف و در اصطلاح دیانت چنین معنی کرده اند العدل
انصاف **کلمه** اولی حق حق یعنی بهر کسی بهر چیز
آنچه استحقاقی دارد عطا کنند که نه الزام شود

و نه تعیذ اما در این ظهور اعظم جمال قدم جل جلاله میزان
ظهور عدالت و انصاف را چنین بیان میفرماید تولد جل برانسه
باین انسان لو تکون ناظراً الى الضل ضیعاً چه در ضلعتک
و خدا ما منتفع العباد وان نکر ناظر الى العدل استخسر
له ویک ما منتفعاره تفکک یعنی ای پسر انسان اگر ضلعت
ناظری چشم از ضلعت خود بپوشد در منتفع و آبایش دیگران
بگوش و اگر بعد از آن مایل و ناظری برای غیر خود در اختیار کنی
هر چه را برای خود اختیار میکنی اهل فصاحت و بیان میدانند

نکته

که بران طبع و معنی فعل و فعل بیان کاملتر کنای جامعتر
از این نمیشود و در کلمات مکتوبه همین در مدح و توصیف عدل و
انصاف میفرماید قوله العزیز باین القی احب الالهیة است
عندی الانصاف لا یطلب عند ان نکر القی رافیه ولا یفعل منه لکن
لی ایضا و انت توفیق بذات ان تشاهد الانصاف میتک لا یحیی
العباد و تعرفها بمعرفت لا بمعرفه احد فی البلاد فکری ذلک
کیف یفعل ان یكون لا من عطف علیک و عطفی لک فاجعله امام
علیک میفرماید محبوبترین چیزها در نزد من انصاف است از آن
انصاف مجوی اگر بمن خایلی و از آن قائل مگرد تا امین من باشی
و تو باین مقام موفق میشوی اگر هر چیز را چشم خود ببینی نه چشم
دیگران پیشانی هر چیز را بمعرفت خود نه بمعرفت سایرین
عباد فکری در این مطلب چگونه شایسته و جزاوار است که انصاف
بخششیم بر تو و عاقبت من برای تو است پس همیشه عطف مرا مقابل
دو چشم خود قرار ده و در لوح دیگر میفرماید قوله العزیز
از انصاف در هیچ مقام مگرد و در لوح دیگر میفرماید در هر امری
تفکر نما و باین نظر کن و در لوح دیگر میفرماید انصاف را سراج راه
تعالی در طلعت نمای و توکل بحضرت را شعار خود ساز تا از عاقبت
او برهنه نیایی و در لوح دیگر نازل من لا انصاف له لا انسانیه
له یعنی هر که انصاف ندارد انسانیت ندارد و در لوح دیگر
از عدل آمر آید بار نوشته بود لیعمرو الله عدل طراز اول است ما

بین اهل عالم صد هزار طایفه از برای همین که باین طرز
 چنین گشت اوست پس که آفاق از او روشن و شیر شود له العدد و
 العدة که حال از امر خدا طالع گشت و اثراتی نمود باید موجود بین
 و مخلصین که برین بدانند و از حق جل جلاله اثر را پیش تأیید طلب
 نمایند هیچ خلقی از برای امر او احسن از عدل و انصاف نبود و نیست
 سبب نظم عالم و طبعان اهل الکون امکان است از حق طلب
 نمایند تا جمیع عالم را از انوار حق ظهور نماید اوست بر هر شئی
 قادر و توانا الی آخر الفلق و در انوار مقدسه حضرت عبد الباقی
 جل اسمه الاصلی از باب راضی نگری پندایت در این خصوص تا کسیست
 میفرماید از آنچه در این لوح اصباحی در عدالت و انصاف و اصل
 و اساس مملکت شعور و اوله جل جلاله هوا آیهی ای احباب الالبیس
 احسان مملکت الالبیس بر عدل و انصاف و رحم و رحمت و مهربانی و حسن
 نفس است پس بجان و دل باید بنگرید تا بحال امتیانی در
 در این مسئله صحبت و مهربانی نمایند مگر نفوسیکه نریزم و مریض دارند
 یا دشمنی قائم و با مخالفین و یا عاری نشود مهربانی نمود زیرا مهربانی
 سبب طبعان او میگردد نه انتباه او گناه و آنچه ملاطفت نماید
 بر دیو و بیخیزد گمان میکند که نمیدانی و حال آنکه میدانی ولی
 راضی کنی مانع از اظهار استیاری احباب الالبیس باید نه تنها
 با انسان و راضی داشته باشند بلکه باید بجمیع ذرات نیاید مهربانی
 نمایند زیرا حیوان با انسان در احساسات جسمانی و روح حیوانی

مشترک است ولی انسان طبیعت این حقیقت نیست گمان ^{بشد}
 احساس جسم در انسان است لهذا علم حیوان و حقیقت ^{میتا}
 برای در بیان احساسات جسمانی احساس و احساسات خواص از بعضی
 انسان کنی و خواص از پست حیوان اید امری ندارد بلکه از پست
 حیوان عزیزش بیشتر است زیرا انسان زبان دارد شکوه نماید آه و زاری
 کند و اگر صدمه یا ورنه بحکومت مراجعه کند حکومت دفع تعدد کند
 کند ولی حیوان بیچاره زبان بسته است نه شکوه تواند و نه بسته
 نکایت بحکومت مقتدر است اگر هزار جفا از انسانی ببیند نه احساس
 مدامه تواند و نه عدالت داد خواهی کند پس باید ملاحظه حیوان
 را بسیار داشت و بیشتر از انسان رحم نمود اطفال را از صبر من
 نوی تربیت نمایند که پندایت حیوان روح و مهربانی با فکند اکثر
 حیوانی مهربان است در علاج او بکشد اگر گرسنه است اطعام نمایند
 اگر تشنه است مینوراب کنند اگر خسته است در راحتش بکوشند
 انسان را کمتر کند که زند و حیوان بیکاه البقی گناهان را مریض بیشتر
 باید کرد و مهربانی بیشتر باید نمود مگر حیوانات موزیه و راشل
 و گاو و خوار مثل مار کزله و سایر حیوانات موزیه چکه رحم نمایند
 علم با انسان و حیوانات و بکرات مثلا اگر گریه را و آمدن و مهربانی
 نمانی نماید این ظلم بکوشند امید به که بکوشند همه را از
 جان بردارد کتب عقوبت اگر فرصت دهد هزار حیوان و انسان بسیار
 سبب هلاک نمود پس راضی و مهربان درنده ظلم حیوانات مظلوم

است از آخر النور و همچنین تأکيدات ائمه حضرت و
 در این حدیث از اختصاص در تولیعات منبعه ازین ارجح شمار
 از آنجه در این لوح مبارک میفرماید قوله جل شانہ در این
 اعظم اهل بیت بعد از ائمه و جانشانی مایور عدالت محبوب
 مطلوب بود و بعد از وی مومنین و مؤمنات در این عصر نورانی و
 امر ما بر وضع ما بنفست و خدایا بکنع به العباد ایس الفیض لیس
 بحب الوطن بل لمن یحب العالم الی آخر میفرماید الا علی بار
 علیه آیات با هرات نصیحت بطول و رومای جمیعین است که
 ای پادشاهان رومای جمیع در معال امری که بشنودت نفس
 روزی احدیت را که نصارا بودند انت التری دعوت میفرماید بپارای
 و بگل سلطنت را بجز عدالت و تقوی و پسن انانیت و سرکشو را بپای
 ذکر پیوند کارخان کائنات آسمان است این چنین امر میفرماید
 مطهر الیس الزجانب خدای داناتی حکیم بشعوق ظاهر شد موجد
 در این مقام محمود گویکه بشعور و خندان گفت دندان عالم
 هستی از پنهان و آشکار غیبت شما به روز ظهور حق را برانست
 لغای او برخواست از هر چه آفتاب بر آن میاید اگر عارف باشد
 ای گروه فرماندهان بشنودند انوار که از مطلع گریانی بلند گفت
 و خود را بیکسانی میباید حیوان و استمال نماید شکسته سلم دیده
 رأیت حد عدالت و در هم شکستند در صحت مستکارا بکافران بعد از امر
 بروز دگر فرمانده حکیم خودتان خوشتر آنکه این موهن را نهی

است الهیه بپایان بیم در لوح مبارک مقصود میفرماید قوله
 میباید "یا محضر العشاء لیس فی العالم جلد توی من
 عدل و العقل برانست میگویم بجزای در این ائمه از عدل و
 بر بوده و نیست ظهور لطاف بخش و قضی امام و جبهه رأیة لعقل
 بر رأیة کتبه العدل انه فسر جبین السلام بین الامم و امامه
 و استامان فی الامکان مطهر چنین است هوشا بحال آن پادشاه
 انحراف و در پیش روی او بر هم فخر حق زک و از عقب سرش میاید
 باشد بوان باشد چنین سلطان نور جبین سلامت است در مقام
 برین خلق و حال چه برآید است در مقام و هم در این لوح
 میفرماید است قوله جل جلاله حضرت موجد استامان سیاست
 که به بر این کلمه مبارک که غرضش از او استامان نمود و ظهور و شرف
 سببش انکار آفران برین نفس فی کل یوم میزان القسط و العت
 و حکم بین الناس و با هم با چه و هم ای صراط الحکمت و العقل
 سوار بپایان چنین است سزاوار است برای هر امری که مزین نصاید
 وجود طود را در هر روز میزان برانست و عدالت پس از آن حکمرانی
 که در میان مردم و امر نماید ایشانرا با آنچه هدایت میکند
 آنرا برای دانش عقل و هم در این لوح مبارک است قوله جل جلاله
 رأیت الیوم یجزل عدل تحت مایک ظلم و انصاف مطا عید میشود
 از حق جل جلاله بخواهد تا نفوس را از ریایا که می بر خویش
 فرماید چه اگر فی الجمله آگاه شود از انصاف و عدالت که از

نعم حکمت جاری و ثبت شد و بجزله آفتاب است از برای جهان -
 واحد و امنیت و صلحت کل در آن است و الا هر چه بلام جبرید و
 اعتد نماید و کثرت از برای برآید اشتغال الله لغیر عالم مومنان شود
 و سراج بیانات مطلقانه را بحدایح حکمت حجت نماید .

نظم نوید و جبهه
 بِمَا عَسَرَ السَّيْرُ نَجَّحَ مِنْكُمْ كَوْنُ الْبَشَرِ أَهْلُ
 شِقْرَ الْيَوْمِ أَمْ كُنْتُمْ مِنَ الظَّالِمِينَ يَا أَيُّهَا
 الْفَلَسْطِينِيَّةُ الْوَالِدَةُ فِي غَايَةِ الْبَحْرِ كُنْتَ أَسْفَر
 صِلَاةً تُسَرِّقُ الْعِلْمَ وَتَقْتُلُكَ بِهِ نَارُ الْيَمَّةِ
 عَلَى نَفْسٍ شَاخٍ بِهَا السَّلَاةُ الْأَمَلُ وَالَّذِينَ -
 يَكُونُونَ حَوْلَ شَرِيفٍ رَمِيَتْ بِهِ الْجَاهِلُ بِحَقِّهِ -
 عَلَى الْمَنَاقِبِ وَالْكَفَالَةِ يَفْتَحِرُكَ الشَّرُّ وَابْتَدَى
 عَزِيمٌ حِينَ فَتَرْتَهُ زَيْدًا أَنْفَاةً كَوْنُ الْقَسْرِ فِي الْبَسْمَةِ
 وَتَنْقُصُ الْبَنَاتُ وَالْأَرْبَابُ وَنَا فِيكَ مِنَ الْفَقَائِلِ كَذَلِكَ -
 بِمَنْقَرِ الْعَبِيدِ الْخَصْرُ مَا فَاغَرُ تَكْرَارِ الْبَشَرِ فَكَيْفَ
 رَأَيْتَ كَافَّةً بِالْأَسْمَاءِ بِمَا عَمِلَ عَلَيْهِ مَنُوكَ الْجَرَا
 وَلَكِنْ مَسْرُةً اخْتَرَى وَكُنْتُ عَلَيْهِنَ الْبُشْرَى وَكُنْتُ لَكَ الْيُسْرَى عَلَى
 حَسْبِ مَجْنُونٍ -

آنچه بپند حقایق اندر خشت نظام مبینند جاهل اند آنچه
 برای توضیح مطلب مقصد و شرح از آن مناسب چنان است که این

چنان عبارت مرکب میثاق را در بیان انسان نور نیست بخشن این موهبت
 تا به آن ایستد توبه تریبانه "انوار الهی همیشه از سرش تابا
 و جام غروب را روشن کرده اما نور بر دو قسم است نور ظاهر که پیش
 است از اجسام فطریه زیرا جمیع اشیا" بخور دیده میشوند بدون نور
 پدید دیده میشوند ولی این ظاهر حسی از خود بیخبر است لهذا
 که اشیا را ظاهر میکند اما نور بصر مظهر اشیا است یعنی اشیا
 را کشف میکند و احساس مظهر نور بصر نیز حقیقت اشیا را ادراک
 میکند ولی نور عقل هم اشیا را ظاهر میکند هم اشیا را کشف میکند هم
 اشیا را ادراک میکند بصر نور عقل اعظم انوار است اما نور الهی فاعل
 بر نور عقل است زیرا نور عقل ادراک اشیا بوجود را میکند اما نور
 الهی ادراک اشیا غایبه را نماید ادراک حقائق میکند که عبارت
 است از بعد ظاهر میشود این نور الهی است این است که اشیا را غیر
 حاشیه هزار سال پیش داده اند الان ظاهر میشود از این معلوم
 میشود که نور الهی در هزار سال پیش از این اشیا را ظاهر کرده و هم
 ادراک نمود چرا باید ما تحریر الهی بگویم چه که از جمیع انوار
 است از آن اشیا بیان جل بیانه اگر کسی غیب این بیان را طالب
 باشد مراجعه کند بطوحی که در تفسیر آیه قرآن که بایه نور معلوم
 است از کشف مظهر مرکب میثاق ثانی شده در آن لوح عبارت میشود
 انما نولایا توشیح و البیّن فرموده است ولی قلب ظاهر مقلد
 باید تا مقام بیان عبارت را ادراک نماید و لذت برد اما اکثر

مرآت قلبا بزرگوار طبیعت شیره و مکرر باشد انوار حقائق در آن ظاهر
 نمیشود و صدان آیه مبارکه لیس قلوب لا یفقهون بها واتی میشود در
 ادراک حقائق محسوس میگردد چنانچه مشاهده میکنیم غفلت و تساهل
 بشرف رجعتی رسیده است که نه قابل یاد را که حقائقند و نه ادراک
 حقائق میباشد چه ارباب بصیرت و اطلاع که ابعادشان کمال معارف
 الهیه روشن گشته میدانند که آنچه را امروز از وقایع و حوادث عجیب
 مشاهده میکنیم غفلت حاصل قبل از قلم اعلی یا کلامه مثال نازل گشت
 و بعد از آن نگه پنجمه ظاهر شده و میشود از آنجمله اخباری است که
 در باره یاد شاه عثمانی عبدالعزیز و هالی اثبات شد را عظم عثمانی و قوام
 یا شاه وزیر اعظم خارجی عثمانی که در انواع ملک سه بکال تعیین میشود
 اخبار و انداز فرموده و همچنین راجع بر این و سایرین که در آیات
 مذکوره اشاره فرموده جمیعاً و غیره و تحقیق یافت بعضی از اقوال علی رئیس
 و غیر از اقوال سلطنت اروپا اختلاف در سلطنت از او قلم اعلی نازل
 شده در این احوال درین بکلم شاید و سبب اعتبار آگاهی بفرمان
 و بخیالان گردد در این رئیس فرماید قوله جل جلاله "یا رئیس
 ان ازلک ما بین محمد رسول الله فی الجنة العلیا و قوله الله ایما
 بحیت القریض من الجنة الذی یخبر المستأمن العلاء الاعلی حواله
 لفساد فی حیران بین و التحدیه و غیر المعجم فی خبری حضرت
 از جملهم من مطلق العتامة و الکثیر" باین قریض به محمد القریض
 مطهر چنین است ای رئیس عزت شد و خطیرا که موجب توحید و زاری

رسول الله در بهشت بین شد و اینها تورا جان مغرور کرد و که
 بود که الهی را از تو که بخور آن ملا اعلی تورا گشتند زود است
 که خود را در حیران و ارض مشاهده کنی یا رئیس عجم متعدد گشتی
 در اندیشه من پس از آنکه آمد و ام یقظه شما از مطلع حضرت و کبریا با
 امری روشن شد از آن جمعی که یفرین و هم در این لوح خلیج است
 "سوف تبدل ارض المصر و ارضها و یخفی عن ربها ملک یظهر
 الزلزال و یرفع المعول و یظهر الفساد فی الاطوار و یختلف الامر
 بما یرد علی عرش الامراء من جنود العالمین و یظهر الحک
 و یشتد الامر بحیت یسکن الکثیر فی الهباب و یبکی الانسجبان
 فی الجبال و یجسون الدم من الانسیا و یسری الناس فی الخطیر
 عظیم" بخود تبدیل خواهد شد اندرند و غیر از آن و از دست
 باد شاه بیرون خواهد رفت و زلزله ها ظاهر خواهد شد و ساله
 ها بلند خواهد گشتند و احوال انفساء ظاهر خواهد شد و امور
 مختلف خواهد گشت بصیرت علیکه بر این اسیران وارد شد از لشکر
 ششگونی و تبخیر خواهد یافت حکم و تدبیر خواهد گشت امری نفسی
 که نوحه و زاری کنند قلبا و گمید کنند در دستان در کوهها و دستان
 گردد خون از جمیع چیزها و خواهی دیده مردم را در اضطرار
 عظیم و بسیار ظهور و تحقیر صد از این بود و موعید تنبیه را که
 میباشد در این لوح مبارک با شعار جناب خلیل از قلم اعلی نازل یافت
 و در این مقام در این مبارک متناسب است که اینست که

جسمانی که بخادم امر میفرمایند بگوید چل و مسر بفرست که لایق
 و انیم و سحر ضلالت بشانی اخذ نموده که اگر در عدد مآل بود
 اخذ نمود آن یک نفس بایست باقی امر توجه ننماید و سر از نیم -
 قفلت بر نه دارد ملاحظه در آیاتیک از قبل در اخذ بعضی از معتبر
 از سماء صلیت مالک علی الدین نازل شده نمائید فقره بطور در اخذ
 و نسب و از آنکه عمل و دلالت و احوال آن بکمال تصدیق نازل و لایق
 یک تمهید از میان رفت مع ذلک احدی متنبه نشد و نفوس که آن -
 آیات را قبل از ظهور علاقه مشاهده نمودند آن نفوس هم چو -
 اورد خالدها را نگفتند ذکر و طبع بزرگ در الیای بر حسب ظاهر
 بکمال وضوح با بود طبعی نازل بشانیک بعضی از نفوس متوجه
 بعد از استماع آیاتیک طایفه از ایشان اخذ میشود و ملک و طاعت
 و عزت و الله از شان از دست میبرد بکمال مشاهده و عدالت چه
 گمان نموده ملک مثل ملک یا بر سر ملک از دست میبرد و ملک -
 دیگر با آن ذلت بگذرد و ناله اشجار و اجزاء از گوشها میروند -
 نمود آن نفوس بکمال اخبار را از قبل نشنیده اند در خواب قفلت -
 مانند و نفوسیک قبل مطلع شدند و بعد با بصر ظاهر ملاحظه
 کردند آیات اعلیٰ بکمال بکار خود نشان آید معین نمودند ای طایفه
 مشاهده کن استعجاب خلق چه مقام رسیده که بسیار کم مشاهده
 کلمات لایق است اگر چه مقصود در اول مشاهده با آن جناب بوده
 چنین آید این اقتضا از محبت این دورزه فانیه و ما شایسته -

بال شد و حال اشک در غش احبار تغییر و تبدیل و اختلاف
 آنرا مشاهده نمائید قل سبحان ربی العالی صا یعزیز الی
 آمریانه عزیمت در لای علی طلقا در اضم عثمانی بعد از
 ذکر صفاتی و تدائیه وارد و بر ملتزمین داخل حرم و اطفال را پس
 و صغیر میفرماید بگوید چل آمده بکی از طین عند الله اعظم
 است از صفاتی و طاعت و عزت و ولایت اعلیٰ و ایضا لن یجعلکم
دبا متبایا و عود و اخذ کسم بقهر من عسده و بطور التفصیل
 بینکم و جفا چنانکه اذا التفتون و انظروا و این تدبیر و انظروا
 من معین و لا تعبروا به و اگر نه از برای آنست که نشانه شود چه
 غضب الهی آن نفوس را احاطه نموده آید امتحان نشود و نخواهد
 شد و نه رحمت آنکه ظالمهای وارد و بر انفس طبعه اثر نمود چه
 که این نفوس از خیر رحمت میجوین آید و اندر و سحر طبعی الهی
 چنان اخذ نمایان نموده که اگر ظلم عالم بر ایشان وارد شود در حیل
 حق و ارضی بل شاکرند آید شکوه نه افشته و ندارند بلکه دانا نشان
 در آید ایشان در هر که چون از رب العالمین آمل و سائل است که در
 سبقت بر آن ریخته شود و همچنین روحانی آمل که هر گاه استان
 در حیل محبوب جان و روان مرتفع گردد چند مرتبه بلا بر شما نازل
 و آید التفتا نمودند یکی اسرار که اکثر مدینه بخار حلال -
 سوخت و مانجه شعرا قصائد انشا نمودند و نوشته اند که چنین
 حرفی تا بحال نشده معذرت بر گفتن از خود و معجزات و معجزات

شد و مقصود نشدند لکن مشتاقان یافتند که نصیر الهی آباد بود
 بود است که آنچه از قلم امیر نازل شده مشاهده نمایند این
 آخر المومنین و در لوح دیگر بر از تحقیر خود و بزرگواری
 و عتایی میفرماید قوله جل جلاله و هو یوفی بعهده
عبدی قد ظهر کلام انزال الرحمن فی الاولیاء البته مورد تفسیر
 نظر مبارک است باری و آن صفات تحت شعری خود میخورد
صیحه و تصحیح میاد از اصول و غیره از انزال و جلال و بزرگواری
 مرتفع شد الی آخر و حضرت عبد الباقی ما سوا نداء در لوحیک
 یافتن مرحوم در حلق شیری است در توضیح و بیان آیات مذکور
 میفرماید قوله تعالی بعضی از اعداء کتب تألیف نموده
 و بعضی افساد و افتاد نامیده اند این تصویر الهیه را گنجهای
 سال پیش از قلم اعلی صادر در کتاب غیبت ثبت نموده و پیش
 از من سال طبع و نشر کردند حتی بعضی گفته اند که قدری
 مهم بود تفسیر و توضیح نموده که این سبب هیجان اصحاب است
 نمود از اعداء شود و بر قلب و قمع شجره مبارک تمام کنند حتی
 چهره صید یحیی معصوم در رساله مذکور این تصویر الهیه را
 در نمود مثلاً با اینها اللغة الواضحة بین البینین بعضی
 ضبط نظیر در میان دو هلال در نمود تا سبب هیجان شاعر
 معصوم گردد و بداند که مقصود شد استقر علیک سریر الخلس
 اوست این اعداء فی الحقیقه ضایع بودند الان که تصویر الهیه

بعد از شجاء سال تحقیر یافته مجال انکار از برای نفس ناطقه
 زیرا چنانکه مرقوم گشت من حال پسر در رسائل اعداء ثبت و طبع
 شد و در کمال انکار نماید باین رسائل اعداء لال کرده الی آخر
 المومنین و اما افراد با ناکه سبب سرگشتی مجال مبارک از بغداد به
 استانبول و از آنجا بادریه و سجن اعظم شده در کتاب مستجاب
 مبین شرح حال پسر و انرا از قلم اعلی قبول یافته که در این صریح باشد
 مذاب بطور خود راجع شد طالبین بآن لوح مبارک رجوع نمایند تا
 بقدرت قاهره الهیه مطلع و آگاه شوند و سر از بستر غفلت بردارند
 و از سکر غرور و مستی خوابی بفریاد و بیدارند چهرانی
 را که ایزد روشن نموده خلق از عهد و خاموشی و اخلاص آن بزرگ
 آیند و با امر الهی مقاومت نتوانند چه مناسب است که این موضوع
 باین آیه مبارک قرآنی که در کتاب مستجاب اعلان نیز نازل گشته
 خاصه باشد قوله تعالی .

ویدون ان یفتلوا نیر الله باقوا هم یای الله الا ان یتن نور و الله
 کرم الکاسون چهرانی را که ایزد بر میوزد هر آنکس که بدین بخش
 بخورد

تطبیق شود و پنج

بِأَرْحَمِ الرَّحْمَٰنِ لَا تَحْزَنْ مِنْ شَيْءٍ فَكَدَّ جَعَلَكَ
 اللَّهُ مَكْلُوعَ قَسْرِ الْعَالَمِينَ لَوْ كُنْتَ بِمَارِكٍ كَرِيمٍ
 بِالْعَدْلِ وَجَمَعَ الْفَسَادَ اللَّهُ الَّذِي تَعَزَّوْتَ مِنَ الْفِتَنِ

انه يساوي عمل النصارى بالفرج والانساجد الا انه من
 جودهم الخلق لندى الخلق عليه بيا الله وبيا من
 في ملكوت الامر في كل حين المرحى يا بعلك الله افر الله
 وما وليه في حلق الطيور وبعث بهد الامم الله
 بهد لاح تيسر الفصل واثمرك السموات والارضون
 سوت تنقلب بهد الامور ويحكم عليكم بمسور الناس ان بهد
 ليسوا العلم السجود اعطى فضل ولا يملكه لا تلتفت
 هذه الحقائق الانباء سوت ياخذ الاطهران بكه
 الاطراپ كذا في نفس الامر في كتاب بديع

به مقام وفتح سوده يضافي كاش عليه الرحمة در نصيده
 ابراهيم خود في الحقيقة كوى سبت ازبدان صاحب بوده است
 بهلاي طهران اى مركز اجلال علم اين چه موشوف و منطقه
 واستفادت دوياد از توبدان مشرق خورفيد طمسور
 كه بر توتو خورفيد در عشاق نبسته اى وادى نى نى نى
 سنگلاخى كه توان گفت بصورت بطاحيه قلى شد مشهور
 زوكر ميرم هم مكن دست سلطان قدام بالاست در تروايت و
 فعل ارض مقدس طهران همن سر كه از لسان حضرت زيارت نامه
 نازل شده كه هر ساعى چون چشم بسواد مدينه طهران افتد
 بايد تلاوت نمايد و آن اينست "يا ارض العنا قد جعلك من شجر
 المسجن بيا الله المبرين القيم قل يا ارم العالم و مطلع النور

من الامم اشره بعتابه بهد واكرم عليكم قبل الحق علام الغيوب
 ايند بهد طمسور الامم المكتون والخبير المختون بهد لاح سر
 باق وما يكون يا ارض العنا بدكره مولى الامم مرقم
 محمود لندى كمت مشرق ابراهيم مطلع النور ومشرق الامم
 الاظم لندى بهد احمر حيا لندى والظوب كم من طالع استمده
 بهد في سبيل الله وكم من مذبذبه دشت بهد بختم تاج بهد عباد
 حرمين انا نذرا وليانى هناك الذين دخلوا المسجن في سبيل الله
 مالك الطول والرحم دكره اوقم اعلى نازل ومطالع بيان مدينه
 مقدسه طهران است اينست "بسم العلم الخبير يا ارض العنا يا

ابرهنگى واكه طر حرا بودى وانوارى از ديو ديوار ظاهر و عويده
 به مقدار از نفوس بهد به منطقه كه بصفت جان داند و روان ايثار
 نمودند طوبى از بوى تو و از بوى القوسيك در تو ساكنند هر جا
 شوق حرف بطسور و از منى بايد در توبه يد آمد آنچه معتق بود و از
 تو ظاهر شد آنچه پوشيده و پنهان كدام عاشق عادي را دكسر
 نام كه در تو جان داد و در خاك پنهان شد نجات نصير الهى
 از تو قطع نشده و نخواهد شد ما ذكر مينمايم تورا و مظلومان و
 مظلومايكه در تو مستورند انسا بسا كبر اخى اعظم ارا احسان
 و ابرار الوفاى بحال و بديع كبرى بحق راجع شيد ما مطلع بهد لك
 الا على المحيط يا ارض عنا حال هر از فضل الهى محفل ومفسر
 دوستان حلى طوبى لهم ولذ الذين هاجروا اليك في سبيل الله مالك

هذا التيمم الذي يري انوار نفوسه بكثرة واثار حق تاحق
 ويخبر به امر مذكور ايشانه نفوسه در كعب قبله مذكور
 امير المؤمنين عليه بهائي در وصفان مبرور طابع افضل من
 طوبى انه قد تعلق بالحق وانا من الشاهدين انكره حال اين
 مقامات مستورايت ولكن يك قدرت البته مانع را بر دارد و ظاهر
 نموايد آنچه را كه سبب و علت پوشش چشم عالم است شرف نمايد
 حق جل جلاله را كه باین مقام پدیده قاهر شديد و بظلال بيان
 رحمن ملین قد رفته را بداند و آنچه سزاوار است تسك نمايد
 انه ليهو لنا مع الشغل العلم اليه طبع من لدن الله العليم
 الخبير و حضرت عبد البها در یکی از ابواب مفسر در باره
 موطن مقدس جمال مبارك باین بيان مبارك تعلق "هو الانبياء"
 ايمنه حضرت بپا الله آن حدود و شرف حيث انجبره مبارك
 است و موطن حضرت مقدس و مقاميت چنان آيد كه در كه جميع
 سالك عالم قیقه شوند كه مبرور سنگستان بود و در آن آبادی
 صحرایش غیر از ی زمین بود و رنگارنگ بسیار رنگی لکن چون نسبت
 بحق با انجمنی موطن حضرت رسول طبعه السلام بود البته
 آفاق گشت و خطای مفرقین و خصلتین درگاه گشاده رحمتی حد
 هزاران نفوس مصلحه از دیارهای بسیار در جهان باشد و نسبت
 موصفا قلند تا آنكه مدینه مبارك را طواف کنند طهارت نصایف
 كه طوبی عالمیان شد و ملازم آدمیان چون موطن صهره كائنات

و اما در این عصر قدر و منزلت نداقت بعد از حق تو این
 در و منزلت جلوه نمود حال نیز هر چند حدود و شرف تو ملک
 صحرایست و لکن صفریست بوی صحرای گرد و شرف آید به جلوه نصایف
 شان عالمیان بگذرد و اول اقم جهان شود و اصل غیر انصار و مهاجر
 بر صحرای نمازند کما سلامه صوفیان جمال مبارکهم آید و اجداد ما
 شرف لقا قاهر شده و بهویت عاشق رسیده هر چند آگاه نباشند
 و لکن چون ماهیان دریا بودند ولى غرق در دریا بودند و حقیقت نظر
 ما اظنی و طبعك البها الا بپس عبد البها میاید و در لوحیكه از
 برده شتای بافتار مسر باروی تازانند میفرماید قوله عز بانه باروی
 اجد و ارم که بعد از گردند و خوشایار نبوند و همیشه مطلق نبوند
 كه حضرت محمد در مکه ظاهر شد و مکه را قلعه سنگستان بود نبوده
 و شرف و نه گاهی نه سیزده و نه چهل نه ناضی و نه ساعی سنگی
 نباشد و حیدیه فی از عرب بود چون حضرت محمد از مکه ظاهر شد
 كه اهلها حیا و عیقا و بعضی اقالیم از اینها شد ككلی بگه نازی بگشتند
 و این سنگستان هر سال مرتکب اجتناب بعضی رجال آسمان ارمقا شد همیشه
 صلاحه بگشتند میفهمند كه اسم بپا الله ایران را چگونه آباد نماید و
 ایرانیا نیز عزیز کند و لکن جمعا به هوشند دارند گمان کنند كه به بونجور
 یا گود مورنگ ایران احیا شود بعضی انسان ازانسه و انگیزی یار دارند
 دنیا بد نواز بیسواسی چیزی نیست این ایرانیا هم بیسواسند و همه
 خود بدست گمان کنند كه هر يك افعالون زمانند و حال آنكه هیچ نیستند

نظا ندیده و نیز در ایرانیا نوا در پارهیهلاکات گردید و همین بایران
رفتند و بزرگان ایرانرا ملاحظه گردید اعظم شاهزاده ایران خل
السلطان بود دیدند که چگونه بود باری دعا کنند که بلکه ایرانیا
قد در میسر آید و منت شدند که این توبه لایع ایرانیا روشن
خواهد گرد والا بپسرا شمع زند ایران منور نمیکرد والا اخسر
بیانته جل بیانته باری ما اهل بیتا شد و تردید ی در تحقق و
ظهور طبع محمد از وجود و توحید الهیه نداشته وند ایم و بلیین
مبین مید ایم که سلطنت مقدس ایران با الاخر مدینه نبویه طهران و
بلده طایفه شهباز گمشد و دشمن حقیقتا است عاقبت مغیوط و محسود
جسمی مالک بری زمین گردند و از هر جهت و شک بطلست برین شود -
بجواب نصر صبح الهی سر سلطنت بوجود سلطانی عدا الفت گشت سر
ملین شود و امن و امان برای ملت ایران بلکه طایفه اهل جهان حاصل
گردد و مطلعین جهان بایران شود چه بموجب بیان مبارک معاینه دیدیم
مکشفه که سنگستان و غیره ی نوزدهوی آب و گیاه و الفجار بود چون
مولود و موطن مقدس حضرت خاتم الانبیا اند چه اعیان را دارا گشت
که مدافع و قیله مسلمین عالم گشت و از پیقد سر طهران با آن نزهت
و صفای و شیراز جنت طراز با آن لطافت آب و هوا و باغ بوستان روز احوال
مشرق عصر طالع جمال افند سراجی و مطلع بد و لایع حضرت رب
اعلی است و اجد چه دین از عظمت و ایهت خواهد شست
و برای شاهد این مدعا همین گفته برای اطمینان باب دین و اصحاب

ببین گفت میباید که عکس معالجه که در قرآن بام الطری تعبیر شد
بود بچشمی از شرافت رسید و طهران که پستان عفت بام الله
و من گشته چه شرافت و تقاضا حاصل خواهد نمود و هر چند مورد
انقلاب و اضطراب و انحسار عاقبت انقلاب با اید و اضطراب با اطمینان
و آفتاب تبدیل خواهد شد چه نصر صبح لطافت الطاف الهی از
آن مدینه طلعه قطع نخواهد شد چه نصر صبح پس از اضطراب
اطمینان کامل خواهد یافت چه بصیرت بیان قلم تقاضا چنین اخصا
نموده "والله لا یخلف المیعاد و اما در شرافت مدینه نبویه شیراز
همین پس که بیت الله در آن شهر مقدس واقع و عطا جیبان و جیبا
است و هر کس بخواهد بفضل و شرف و مقام آن مدینه نبویه کاملا اطلاع
یابد باید با لواج الهیه خصوصا در مقامین آیات با احوال دوره -
بار که حج بیت شهباز بنظره توفیق تعین و تدبیر نماید اکنون این -
بند برای همین چند گفته از آن سوره مبارکه نب این اوراق محتاجه
مخاطب بیان حضرت نبیل اعظم است بفرماید چون سوره مدینه
با فرست پیاده شو و در جای خود بایست و بگو "الفرح والتسور
والعسرة والتشا" طبق به حدیث الله و موطن اسمائیه و مخزن
سما و هو منبع السواسیه و معدن انصاف و نظیر تجلیات
الفرح احاطه کل الوجود و انصاف بان من سواد که ظهیر نقطه
الانویه و طراز الله علیه و التسرا الازلیه و الکلمة الجوامع
و القفا با "المحتویة بالاسرار الصغیرة که ذات حقیقت العقل من لدن الله

المؤمنين القويين الى آخروهم و یکی از الواجبات است که از کفایت ممتاز است اوله عزیمت ۱۰ یاران الهی خطه شیراز منسوب حضرت می نیاز و موطن کاشف اسرار بر اهل راز از آن کشور ماء منور منور نمود و از آنکه اقلیم صبح خیر منور بافت میسر جمال مبارک نداری الهی را از آن ارض نورانی یافته فرمود و طایفه موجود بیانرا در اعراض القصص باطن بیان گوشه شرق و غرب کرد الی آخر بیان الاخر این موضوع را بضممتی از خارجاتیکه از کلمات حضرت ولی امر الله تعالی یافته ختم میکنیم قوله العزیز ای قوی قدیر است تضرع بهارگاه قدس مرتفع استا عمارت را مایوس عرفا و الفتن کائنات بذکر بدایع قدرت ناطق و بیاد امرت را پیش از پیشرفت بخشن جمعی از طبیقات خلقات امرت و بروز لطائف حکمتش و اله و حیوانند بعد از وجود منصوصه کتاب الله است را بر عالمیان ظاهر و آشکار کن جلالت تائید می خردی بفرموده آن موطن الهی را جنت الهی تا موت رجال امرت را گوشه اقلیم بعیده تا و مدینه منوره ظهوران را مطلع سرور عالمیان و مطلع نظر جهانیان کن معود دیوان عدل انصاف را باصبع اقتدار بلند تا اسم و قبائل متنازع را در ظل ظلیله را زور نقاب از وجه ناموس انصاف بپوشان الی آخر.

نظمی نوحه و سوره

بیا ای انسان! تسبیح نیک خود را بفرست الی ذکری که از اعمال طوبی است و بفرست زبانت را الی انسان می شکرت الانشا باسمی الهی بگوید بکن المخلص بنصر الله و بنور الفکر بکن فیض لاحسنه ان یحشرن علی العباد دعوا لهم ما جلد هم و توجیبوا الی - القلوب.

بر صاحبان اخلاق مکتوب است که از طایفه خراسان چه در دوره ۱ حاتم وجه از بد و ظهور حضرت اعلی تا یومنا هذا رجال بسزگ دینی و سیاسی ظهور و بروز نمود و در اختیار اهل بیت عصمت و طهارت نیز مورد بشارات عظیم بود است از جمله این حدیث

نظمی

مربوط که در چهار اناوار از اربعان روایت شده قال قال رسول الله تعالی الخیر الیایة السوء من قبل المشرق قال فلیسم من زمر احدیة من یسم لیا انهم فی ایدیم ولو حیوا علی الثلج یحسب لیمان از رسول اکرم نقل میکنم که فرمود علمای سیاه از جانب شرق خواهد آمد که گوشتی قویشان از لطافتها آهن است هر کس از ایشان را بشنود باید بسوی ایشان بشتابد و با ایشان بیعت نماید اگر چه برانبر روی بوف باشد و قریب بهمین مضمون خبری از آن حضرت است که معنی آن اینست هرگاه ببینید علمای سیاه را که از طرف خراسان می آید بدانید که خلیفه مهدی در آنهاست که صریحاً آن حضرت فرموده بسوی آن بشتابید و در این ظهور اعلی نیز از قم اعلی بشارت عیدیه در باره خراسان نبوت نزل یافته از آن جمله این آیات مبارکه است که میفرماید از زمین خراسان از تو صوت رجال نامی و از تو ظهور کار و شعل میشتابم خوشا آنکه علمای ای اسماء بنام ابیای من در این عالم مرتفع گردد در - آنروز مخلصین معصوم گردند و مشرکین بنوحه بزرگ گردند کسیرا - میرسد که بر حکمتها بان اعتراض نماید و اگر از سلطنت ابرای ایشان و تسخیر اهل و قلوب توجه نماید یکی از خزایای این امر اعظم بر شواب وادیان سابقه تعقلیده دانسته از سیاست است بهیاد که ساده تر دین را بد خلق در امور سیاسی و فقهی نیست امور سیاسی راجع بسلطنت و مقام و شرف و تشییع و مسائل و احکام و ... و دانسته محول بعلما و دین و ارباب دین است و اطاعت اوامر دولت و بیاعتناتین مقرر سلطنت بخصوص قاطعه صریحه الهیه از وظائف حشبه هر فردی از افراد بیگانه است در هر مملکت و در هر دولتی از دول باشد بر هر دلیلی و هر باد را که واضح است که این امر صریح و حکم حکم درجه درجه از اهمیت و لزوم است و تا چه حد بسبب حفظ و میانستقام نظام جامعه بشری و مانع از تفرق و اختلاف در میان حاضر و مستقبل ایام است چه اگر عطف نظری بکشایم گذشت نظام - من بینیم که در هر عصر و زمان که روسای اربابان در امور سیاسی - سلطنت در حالت نبودند و با پادشاه کشور خویش ساز مخالفت نداشتند

و علم معیان بر امر اخذند جز غرایب ملکت و تفرقه ملک و وحدت
و اتحاد و بالاخره نزاع و انفراس و ملت نتیجه اثر نگرفتند
و بغیر از خداست و بداند و بی شکی حاصلی بر ندانند شرح
و ثبوت این مطلب حاجت بدلیل و برهان ندارد و اگر بدلیل
آئی باشد صفحات تاریخ شاهد است اکنون این عهد برای تبه
و تفرقه فاطمین و استحضار خاطر طالبین و ناظرین نیزه ای از
نصوص صحیحه منزله از قلم اعلی و برخی از نصوص صادره از کلام
اعظمی میثاق و تائید است که حضرت ولی امر الله را در این -
موضوع درج نمود و روشن و تفصیل آنرا بمواقع نزول آن از طالبین
و قارئین عطا و تقاضا می نمایم حضرت عید البیها میفرماید قوله
المیزان "دین ایداد در امور سیاسی خلاصه و مدخلی ندارد زیرا
دین متعلق با روح و وجدان دارد و سیاست متعلق بجهنم است
و با ایادیان نباید در امور سیاسی مداخله نمایند بلکه باید
بعد از اخلاقی ملت پرورند نصیحت کنند و تشویق و تحریک
بفرموده نمایند تا به اخلاقی عمومی را خدمت کنند احساسات و حقایق
بفصوص دهند تعلیم وطن نمایند و اما در امور سیاسی ایداد مدخلی
ندارند الی آخر بیان الله اعلی و در لوحیکه بافتخار مرعویان این
است میفرماید قوله بجهت عقابته "حال نفسی از احیاء اگر بخواند
در امور سیاسی در منزل غریب یا محفل دیگران مذکره ای باشد
اول بهشوات نسبت خود را از این امر قطع نماید و چنانچه اندک
که متعلق باین امر ندارد خود میداند و الا عاقبت سبب ضرر
صرفه گردد یعنی مصلحتی را با بیم زند و احیاء را مشمول به
انوائی نماید که سبب نانی و محرومی آنان گردد و جهلک المتعبد
و التنازع

و در لوحیکه در منزل و تکیه محافل روحانیه بیان میفرماید این
بیانات صحیحند تا لی قوله الاعلی و همچنین دلائل تشبیه و تحریر
در

لی احیاء بموجب نصوص قاطعه البیبه بر اخلاص و خدمت سرور -
سلطنت و هم در این لوح مبارکه است خلاصه شرح صریح از آنچه
سبب و فساد و عدم مداخله در امور سیاسی با تکیه و عدم مداخله
در این خصوص و اولی شرح تفصیلی آخر بیان الله اعلی و بر این مریز
توضیح این لوح مبارکه نیز در این اوراق می نمایم "هو الاعلی
ایند" است آن طایفه که در نظم سرور جهانی و انتظام درجهیم حکومتی
بلوه آسمانی است و تائید حضرت رحمانی جمیع ملوک غرب و شرق
طوفا ی عالم در تحکیم سرور سلطنت باین مبارک بطور سر حواری
است لای می نمایند موجود کل سلطنت من الله است یعنی هر -
حکومتی بشکلی بر الهی است و باین سبب تحت یاد ناهای غیور
نقد پس می نمایند و سلطنت غیور امر آسمانی میسرند حال -
ملاحظه فرمایید که در الواح چهل و شش از حکومت است و همه
در امر با طاعت و صدق است بر سر سلطنت بر واضح است که چه -
خواهد شد همچنان الله غیور ارکان حکومت ملکت این اعظم
موجب شده اند که خداوند چه عاقبتی در حق اولیای اسیر
نموده و آن در انصاف بلاد عالم حتی امریک مرکز سلطنت ایران
در می نمایند و نهایت حقایق را میگویند و عقیقه ملاحظه خواهد
شد که دولت وطنی جمال مبارک در جمیع محیط زمین محققین -
حکومات خواهد گشت آن می دانند عیون الناظرین و ایسران
معنورین بطرف عالم خواهد شد آن هذا فضل عظیم ع ع
در اهمیت این موضوع همین سر که در الواح روحانیه مبارکه
خود نیز تائید میکند میفرماید قوله تعالی عاقبت "ارواحی الهی
باید سرور سلطنت هر تاجدار را در لی را حاضر گردید و سنده
طوفا ی هر شهید را کاهی را خالص نمید بیک ناهان در -
نهایت صدق و امانت خدمت نماید و بطبع و غیره و با تکیه

و در امور سیاسی بدون اذن و اجازه ایشان مداخله ننمایند -
 زیرا خیانت با هر یک از آنها عادی خیانت با خداست و خدا
 تعالی عیب و فریبی که من خداوند تعالی للمعاظین ع
 و اما الواج صادره از کتب خطیر حضرت ولی امر الله جل شاناه
 بعد و حصر محدود و محصور نشود زیرا کثیر لوحی از الواج -
 صادره از پیرامون آنحضرت دیده شده که در این محصور تصریح و
 تأکید مخصوص نشده باشد و در این ایوان بدکرو در یک نفر
 از آن برای تذکر و تذکار اکتفا میکنیم در یکی از الواج که ملاحظه
 حقیقه و وظائف لازمیه بیباکیان را بیان فرموده میفرمایند قولند -
 جل شاناه ولی مقصود این نبوده که با رؤسای سیاست همراز و
 همساز گردند و در سیاست دولت مداخله کنند و با احزاب -
 مشارک نمایند چنانکه از قبل تأکید گشت احیای الهی باید
 در این ایام در کمال مراقبت و دقت و خلوص شئون اداره شده را
 از شئون سیاسیه تفویض و تمیز دهند وظائف اداری را بدل و
 جان قبول نمایند بلکه **هفتم سیاسیه** سیاسی موافق در تحصیل آن
 میباید دارند تا فعلا و عملا امانت و کفایت و حسن نیت و صفای
 قلبند و خوشتر آنجا که نمایند و نتیجه رسانند ولی از وظائف سیاسیه
 که مرتبط سیاست دولت و ملازمات و محاسبات احزاب و مصالح -
 حکومت خارجه است احتراز تام نمایند تا آنجا که میفرمایند قوله
 العزیز باید بیباکیان در جمیع الظواهر عالم کلا و طرا من دون استثناء
 در این امور بطریق و صفات اداری قطعیه و قرائن صادره از معاد
 حکومت عینش گردند و تسلیم شوند و بعد ائت نام اجرا و تنفیذ
 حکم حکام خویش را نمایند و از امر شمره فی انحراف و تجاوز جانی
 ندانند الی آخر بیان جل بیانه باری در اهمیت این موضوع -
 همچنین پس که با وجود احتیاج مفرط ما بکتاب دینی و امثالین طبع
 و نشر کتب ادبی در بین افراد بیباکی یا وارد کردن کتب از

خارج آزاد بایران بعد از آن مرکز حیاتی و حیثیت یافت و هم از
 حضرت ولی امر الله پس آنچه صادر که بدون اذن و اجازه -
 دولت نه بطریق کتب یا غیرت نمایند و نه بآوردن کتب از خارج
 اقدام کنند تا دولت بطریق خاطری صراحت طبع اجازه صریح صادر نماید
 برای تأیید و شاهد این مقال این چند کلمه از بیان مبارک حضرت
 به البیبا کفایت است قوله تعالی "باری احیای الهی باید نیا
 اطاعت و الهیاد را به حکومت موجب انصوح الهی جبری دارند و
 بکفر و شمر و شمره از راهی از اعلی حضرت تاجگذاری تجاوز ننمایند
 امر قاطع است که احیای الهی باید غیر خواص و خاص و بطریق و صفات -
 حکومت باشند دیگر نفس تاویل ننمایند و اجتناب فرمایند و نه در
 در میان بیاورد و هذا مقام الحزین از افراد معلوم کتاب اند سریدون
 اجازه حکومت طبع شده و این منافی امر قاطع الهی است و البته
 مرتکب آن باید توبه نماید و استغفار کند و اگر کتابی بدون اذن
 و اجازه حکومت طبع شود جائز نیست که هیچکس از احیای الهی آن
 را اشیاع نماید الی آخر التوج باری همین مقدار از تصویر صریحه
 برای تهیه قائلین و تذکره مخلصین و انبیاء ارباب یقین کافی است و
 از این بیانات رهیقه و طریقه هر فردی از افراد بیباکی در هر نقطه
 از نقاط عالم باشد معلوم و معین است که پس از تأکید و تصریح
 مدینه قلب خویش باید بتسلیم قلوب بیباک و تبلیغ احزاب ایجاد
 بپردازند و مداخلت در سیاست دولت و نتیجه رسیده که هر یک از
 مدعیان بیباکی که با از عدم اطلاع و وظائف خود یا از عدم اعتنا
 با حکام دیده خود در امور سیاسیه مداخله نمود چنان محو و معدوم
 شد که جز تلنگور یا زنجیری از او باقی نماند و حیرت للمعاظین گشت
 و از ایشان بخواهد اخروی نیز محروم شد .

نظمی است و قلم
 به بحر انفسهم رفیع علی الامم ما افسرک

بسیار عظیم است موجب عظمت بزرگه و عظمت و رفعت و عزت بوده و هست
 الى آخر الفلق و بالعکس تعلق و مساعد و مساعدت در ادای حقوق
 جانب و مال و حضرات بسیار است چنانچه گزرا مشاهده شده و بتدریج
 رسیده و است یکی از حضرات و مساعد که از مساعد و مساعدت در ادای
 حقوق الله حاصل میشود بتدریج قاطع التبیان نیست که در لوحی که
 انتشار مرحوم ابن اصبه قی تازشده میفرماید قوله العزیز بالعزیز
 قبل تخیل نمی نمود و نیست که آنچه از قلم اعلی صادر و جاری شد
 از اینمیز و نواهی نفع آن بخود عباد راجع است مثلاً از چند حقوق الله
 نازل و اگر ناسیادای آن موفق شوند البته حق جل و عز بزرگت عنایت
 فرماید و هم آن حال نصیب آن شایسته و درجه قریه میفرماید او شود چنانچه
 مشاهده میمانی اکثری از احوال ناس نصیب ایشان نیست و نمیشود
 و انظار را حق بر آن مسلط میفرماید و با ورائی کمالی از ایشان شریفین
 دارد حکمت بالله التبیان فوق ذکر و بیان است ان الناس یسئلون و
 یجرون ثم یجیبون انما و اخرصل میگوید خبر دنیا و آخرت را تحصیل
 میکردند الی آخر الفلق و تفسیر همین بیان در لوحی که با اختیار مستند
 نازل شده موجود قوله تعالی شانه "یا حسد وجه مکرر از آن نفوس
 که بکمال حس و اجتناب عیش از حلال جمع میکنند و کمال فرح و
 خادری را از جمع آن دارند و لکن در باطن از قلم اعلی بدینکار محول
 شده یعنی نصیب خود ایشان نیست پس میشود که با عداوت آن نفوس
 میرسد افادنا الله و ایاکم من هذا الخسران العین غیر تلف شد و تب
 و عجز و حسرت گشیده شد و مال هم موجب و مال گشت اکثر احوال ناس ظاهر
 نیست اگر ناس به انزله الله عامل باشند البته عیش حق آن نفوس
 را محرم نگذارد در هر حال فطرت و مراتب و رحمت متوجه خواهد بود
 الی آخر الفلق از این تخیل بیانات الهیه در القواح بسیار است که درج آن
 در این ابواب نگذرد بیچون مکرر است که در برای حصول عبرت و انبیا
 این جهان که از برافه قدرت مکرر میثاقی قبول با مشاهده بصر و ادراک را
 کافر است قوله الاصلی جناب اکاموس علیه الرحمه و الرضوان در ایام
 حیات و حیات بآن باشد که بشری از کار در یاد کرده تا میسر و انشاء نماید
 و

وین نیز شما میدانید که از او هیچ چیز قبول نکرد و ولی اگر اولین
 بیان عظیم بر ما میسر بود حال در ملک و ملکوت چه تأثیری حاصل
 میشود حال احوال را نفوس میبرد که بقول شما راضی نبود گشت
 در خانه او وارد شوند و نباید نفرت از آن نفوس داشت فاعلموا
 یا اولی الابصار سبحان الله انما هی احیا هشی تنفیه و خدش
 کنند از پس تعلق باین احوال دنیا دارند ولی با استعداد و پند
 از طاعت امر و تقاضا در دست دشمنان افکند میخورند و بقول عوام
 فاعلم میخوانند الی آخر بیان هر بیانه و اما حد تعاب احوال
 و عباد حقوق الله بصحیح بیان معلوم و واضح است که حد و تیزه
 است حال بعضی مسائل واضح و متفرقه که نگار آن را نم است در
 این ابواب نگاشته و مسائل واضح را بمواقع خود ارجاع و بسراجعه
 طالبین محول مینامیم حضرت عین الطریقین از حد تعاب احوال
 نبوده و عبارت احوال و جواب نیست احوال از تعاب احوال الله
 ۱۰۰ مثال از عبادت یعنی بعد از بطریق نفوذ باین مقصد در
 حقوق تعلق میگیرد و اما حاکم احوال بعد از بطریق آن مقصد
 نیست لا عدا و حقوق الله بکفریه تعلق میگیرد مثلاً نفس مالک
 شد هزار حلال از عباد و حقوق آنرا ادا نمود بر آن مال دیگر
 حق الله تعلق نمیگیرد مگر آنچه بختاری و معاملات و غیرها پس
 آن بفرماید و بعد تعاب برسد یعنی شایع محموله از آن در این
 صورت با حکم به الله باید عمل شود الا اذا انظر اصل المال الی
 به اخری اذا یتمتع به الحقول کما تعلق اول مرة در آنوقت حقوق
 التبیان باید اعلی شود نقطه اولی میفرماید از برای کل شیئی گشت
 مالکند باید حقوق الله را ادا نمایند و لکن در این ظهور انظرم
 اصحاب بود و بیت مسکن را فرو نمود یعنی اصحابی که با احتیاج
 به است در مقام دیگر سکون شده عبارت نیست احوال هر گاه
 مال از نوزده تجار نماید باید نوزده دیگر برسد یا بر نسیانه
 هم تعلق میگیرد جواب هر چه نوزده میفرماید حقوق متعلق
 نمیگردد الی نوزده دیگر برسد اخیراً در باره بیت مسکن و البته
 مخصوصه و اوقات الهیه که از طریق ارب بوارت متعلق شود از عبادت

از آن نیز هرايش متعدد در رسيدن بود و تقاضای قبول احکام کرده بودند و قلم قدم در قبول جواب مقتضای حکمت توقف ننموده بود تا اینکه آثاراً اجابت نمودیم و کتاب اقدس را که سبب اذیت - غلبه است در جواب نازل فرمودیم و آنرا بطریق احکام همین دانشمند که شاید مردم با حکام پروردگار خود حاضر نگردد بر اهل بیت و اهل عقل و انبیا مطهر و روشن است که در هر یک از تفریع و انبیا که گفته تا میخ و منسوخ بوده است بصیارت و احسنی در اوقات بحث انبیا بر حسب حکمت و مصلحت احکام در کتاب مقدمه ایشان نازل میشد و چون در معمول مومنین بود بر بعد از چندی بر حسب حکمت و مصلحت دیگر منسوخ و مقبول میشد و بجای آن حکم دیگر صادر میشد مثلاً در آنچه قبل جلیل حکم قطعی بر عیدین شمشیر نازل شد و بگذر این حکم حکم موقوف بود که فرمود لباس خود را بپوشید و شمشیر بپوشید و در شب آخر صبح چون بیدار آمدند و آنحضرت را گرفتند حضرت بطریق شمشیر کشید و گوشه را برید حضرت صبح چون مقتضی شد فرمود شمشیر را غلاف کن و بموجب این بیان حکم جهاد در سر بعد از آن حضرت منسوخ و منقضی شد و در شب بعد مطهره اسلام در ابتدا حکم جهاد نبود بلکه امر بدارا و صالحه با کفار بود چنانچه آیات متعدده و تفسیر این مقال است از آنجمله سوره کافرون که میفرماید یا ایها الکافرون لا تعبدوا معبودین ولا انتم عابدون ما اعبد ولا اناعباد معبودتم ولا انتم عابدون ما اعبد انکم دینکم و لی دین "ملاحظه فرمایید که آنحضرت بشارت میفرماید که من بعد از من هیچ عبادت و نه شما عباد پس

144

دین تنها برای خود تان باشد و دین من برای خودم باشد. و گفتن چون بپایند طوبه هجرت نمیرود و ایمان و مشا هیر بضررت آن حضرت نیام نمودند امری بجهاد و قتل نفوس و غارت اموال و اسیری اهل و خیال کار نمیرود و آیات حدیده و دال بر لزوم جیهاد نازل گشت که میفرماید: **اقتلوا المشركين حيث وجدتموهم واذلنهم الله انهم لكموا فخر** - الرقاب یعنی هر جا که کار را با فایده گردن بزنید و احکام منصوصه قرآن بسیار است از آن جمله حکم قتله است از آن جمله جزای زانی و زانیه است که ایضا: **حکم این بود که مرد زانی را زنجیر تنبیه کنند زن زانیه را حبس کنند تا ببرد چنانچه این حکم در سوره نسبا** است قوله تعالی **واللانی یا ایها الذی الفاحشه من لسانکم فاستشیدوا** طبعین اربعة عشر فان شهدوا فامسکوهن فی البیوت حتی یتولیهن النوت الی آخره و این آیه شریفه بآیه مبارکه منزله در سوره نور منسوخ گشت و آن آیه ایست الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة و الی آخره حد زانی و زانیه بعد از آنکه تبدیل شد اکثر زنا غیر محصنه باشد و اگر محصنه باشد حد کتف برجم هستند از آن جمله در اوائل بحث رسول الله صلی الله علیه و آله مواظبات امر نمیرود و عریق کشیدن از اموال برادران دینی خود را از دست میدهند به موجب این آیه مبارکه و الله من علیک تا یحاکم فانهم تعصمون ان الله کان علی کل شئی شهید این حکم نیز باین آیه شریفه در سوره انفال و اولو الارحام بعضهم اولی بعضهم شهود گشت باری از این

قبل آیات و احکام متعدد است همچنین در این ظهور اعظم نیز
 از اظهار امر و نازل کتاب مستجاب الله سر و الواج الهیه آیات و
 احکام موجود که در بین احباب معمول بود و بطریق کتاب -
 الله سر منسوب شد لهذا آنچه در الواج شایسته نازل که مخالف و
 ماین با کتاب الله سر است منسوخ و معمول به احکام متکسسه
 کتاب الله سر است از جمله آن احکام حرمت ریاست چنانچه در مورد
 مبارکه طولی تصحیح شد و بعد از حکم به حلیت و اباحت آن از قسم
 اعلی نازل یافت چنانچه در الواج مبارکه گفتار طلب بیان حضرت
 زین العابدین است فرموده همچنین در الواج مبارکه اشراقات صغیر باید
 اینکه شوال از شایع و ریح لهیب و غصه شده بود چند سده قبل
 مخصوص اسم الله زین العابدین علیه السلام الله الایمن این بیان
 از ملکوت رحمن ظاهر قوله تعالی اکثری از تا من محتاج باین فقره
 مشاهده میشوند چه اگر ریخی در میان تهاجد امور معطل و
 معوق خواهد ماند تفسیکه موافق شود با همچنین خود و با هموطن
 خود و یا برادر خود مدارا نماید و یا مراعات کند بعضی بدان
 فرض الحسن گنای استعدا غفلت علی العباد را با مثل معاملات
 دیگر گنای من نام شد اول است قرار فرمودیم بعضی روح نفوذ از
 این حین که این حکم همین از سبب قضیت نازل شد حلال و طیب
 و ظاهر است تا اصل از این گنای روح و جان و نفس و انیساط بدو اثر
 محسوب ^{شماره} العباد باشد که حکم گنای بدو و اصل الهی که حرمه
 ۵۱۶

قبل می نبضه ملکوت الامر بفعل و یا امر و هو الامر العظیم یا این
 تفسیرین اکثر بیک بنده الفضل العظیم علما و ایوان اکثری بعد
 از ار حمله و خنده به اکل ربا مشغول بودند و لکن ظاهر آنرا بیان
 نمود بطراز حلیت او است نمونند یا بنوعی با و امر الله و احکام و
 لا بنوعی و لکن باید این امر به اعتدال و انصاف واقع شود قلم
 اعلی در تمهید آن توقف ننموده حکمت مت خنده و وسیع العباد و
 زین اولیا الله بالعدل و الانصاف و یا بطریق رحمة احیانه و
 تفسیرین بیستم الله هو الناصح الفضل العظیم انشاء الله کل مؤید نموده
 بر آنچه از لسان حق جاری شده و اگر آنچه ذکر شد عمل نمایند -
 البتة حق جل جلاله از سبب فضل خود آنرا عطا فرماید الله غفور
 الغفار الغفور الرحیم الحمد لله العلی العظیم و لکن اجرائ این
 امر بر رجال بیت العدل بحول شده تا بطلب اذیت و تفت و حکمت -
 عمل نمایند بعد از آن را وصیت بینا ظلم بعد از انصاف و محبت و
 رزقا و همچنین در ملکات مکتوبه حق از خود سائل صلح فرموده و در
 کتاب مستجاب الله سر عطا ی بمقتضی را بنویسند و باید بسیار
 کتاب بعد سر الله سر است چنانچه در الواج عیدیه از قلم اعلی تصحیح
 شده از آنچه این بیان مبارکه است قوله عز و جل تعسکوا بالکتاب
 الا که سر الله ی انزله الرحمن من جبروت الملك سر المنیع الله العزیز
 الله یمنکم یؤمن به کل الاعمال من لکن قوی تدبیر طویلسن و جسته
 خلاصه بیان به و قریب من گنای توثر او امر الله رب العالمین لا تسبیوا
 ۵۱۷

احد ايجتم و لا تتبعوا خطوات الضالین قد بحثا لاحد من علی
 الارض و انتقامی یسجد بذلک ما ظهر من بحر یاسین میاورد
 و اکثر التلمیذ اکثرهم فی بعد حین الی آخر النوح و همچنین در
 سئوال و جواب تصریح و توضیح فرموده که میزان کتاب اقد مرادت
 و همه میدانیم که بر حسب امر خود جمال مبارک حضرت زین عابد
 بوده که احکام و مسائل مجمله را از مصدر امر سئوال نمایند چنانچه
 این لوح مبارک شاهد این مقال است ^{هو العلی الیهی سلواتک}
 در احکام الهیه نموده بودند از خلق غایت این اجوبه مشرق و لایق
 قوله عز وجل کبریا له جناب زین العزیزین انشاء الله بعنايته الله در
 کل عوالم فائز باشند سئالات شما که در العرش مطبول چه که طاعت
 کل خلق در اوست و مخصوص امر نمودیم ترا که در احکام و آیات
 الهیه سئوال نمائی اما جعلناک مطلع الخیر للعباد باید در کل
 احیان ناسرا با احکام الهیه امر نمایند که نباید بیا امر بسبب الله
 و بیا بطلع به القسم فائز شوند اگرچه لغویکه تابع اوامر الهی
 باشند کم مشاهده میشود چنانچه حال جمعی در بلدان بطور
 ایدان فائزند ولیکن بعمل بیا نقل من عند و عزیز فائز نگفتند
 اند مگر قبلی و از قبل بآن جناب نوشتیم که اگر حقوق الله را ادا
 میشود نفعیاد آن ارض آموده بود تدبیر از حکم نفسی مکتف نبود
 و ظم اعلی در سنین معدود و در انزال احکام و ایضا توفیق نموده و
 این نظر بدین الهی بوده و اگر اهل امکان بشنود ما نزل
 ۵۴۵

ترجمه عارف شوند کل با امرش تمام نمایند و آنچه فرموده فاعل شوند
 بشن نظر بیشتر که در الوان الله نازل شده بعضی احکام که الهی موجب
 رسا و ناسر و طاعت احتجاب خلق است اگر ترك نمود لا باس و با اصابه
 سبب امر اسرار اشهار نیست مثل اذکار و ادا ای حقوق و اعتدال آن الهیه
 آن باید بآن فاعل شوند و در باره زکوة هم امر نمودیم که اقلی فی الامر
 آن عمل نمایند انشاء الله درایت ایام بعضی از آیات کتاب الله در بیان
 ارس بیان میشود و در ضمن بعضی از احکام که نازل شده ذکر -
 فرماید شد آن یک فی کل الاحوال اراد غیر احیان و بحکمهم -
 سینه الواضح المستقیم و نظیر این بیان مبارک نیز در لوحیکه با اعتبار
 درین اقا سید جواد قریلانی نازل شده تصحیح فرموده است قوله عز
 بانه یا ای الهی انما یجوز در انزال و بحر کرم در امواج رسا
 غایت بغیر لطف و تعقیب من اگر در کتاب الله سید است ملاحظه
 نماید مشاهده میشود چگونگی فعل الهی خلق را متعاضد و احاطه
 نموده لا اله الا الله اجتناب و احتراز مرتفع شده تا جمیع احباب یکدیگر
 حاضر شوند و یکدل محبت موانع قل نفس لجوده الله یا جواد
 احسانین مقصود از این بیان آن بوده که کل بیا عند الله فائز شوند
 از حکم اجتناب باقی تقرب و ریاضت و طریقت است و بعد از منع آن -
 اند و بر آنچه ظاهر شده مطلع نخواهد شد و جمیع از نجات الهی
 و نجات نفسی و حیاتی منجوع خواهند ماند امر حکمت نمودیم و اگر در
 حاضر الله از ذکر آن نرسیده الله نصاب و نزاع وجدال جمیع نفسی
 ۵۴۶

شده تا گل باخلان روحانیه عباد کافله را بشمار احادیث کشانند
 در چنین حدودات اقل اشرف عرایض را بنده اله میآورد و از
 اوامر الهیه سؤال میفروشد انا استعنا بالقلم عن ذکرها الی ان
 اتی البیضاء اذا التریفت من اقل ارادة ربك تسمی الاحکام فضلا
 علی الانشاء انا لیسو الشیخ الکرم چه که اوامر الهیه بمنزله بحر
 است و ناس بمنزله حیثان او هم بحرین الی آخر بیان بهانه
 و اما بیان مبارک حضرت عید الهیه هر اسم الاصل در باره کتاب -
 مستطاب الدس در لوحی میفرماید قوله العزیز در خصوص بیان
 مرقوم نموده بودید که ترجمه شده است کتاب بیان بکتاب الله مرجع
 احکامش منسوخ است مگر احکامیکه در کتاب الله مرطه نور و تائید
 شده است مرجع کل کتاب الله است نه بیان احکام بیان منسوخ
 است لهذا از ترجمه آن چه تعری برای ایشان و علیک التبعة و التنا
 ع و در اوج دیگر قوله الاحلی حضرت احیاء باید التبعه تعویض کتاب
 است بیان نهایت و بانی گفته ای تجاوز نشود اما کتاب بیان بکتاب
 الله منسوخ است و احکامش غیر معمول مگر احکامیکه در کتاب الله مر
 تکرار بیان و تائید شده است و عادیون آن احکام مؤلفه در کتاب -
 الله مر باخل بیان تعلیق دارد چه تعلیق ندارد ما تکلف باحکام
 کتاب الله میسئیم الی آخر اللوح و بدین مضمون از انواع الهیه و از
 مرکز میزان و توفیقات منبعا حضرت مولی امر الله جل شاناه راجع بکتاب
 مستطاب اقصی من یسئها راست .
 ع

نظر
 ما معشر العلماء لا تریکوا کتاب اللوح
 یسئکم من الترافید والمصلح انه لیس
 الحق بین الخلفی قد یسئ ما جسد الام جدا
 انفسهم الاظم و انسه بقیه کو انفسهم یسئ
 یسئ طیفکم من جانی لانکم ما عرفتم الذی دعوتوه
 من العنصر و الاشرار و من کل امیل یسئ توجیهوا ما
 لم یوجوه حکما و قلوب نورا الی البقیة المارکة المکرو
 الی همما لیسای جدره العنصر انسه لا اله الا انسا
 المکرمین القیمین ما یسئو العلیاء هل یسئو انسه
 ان یسئ من فی میدان الکائنات و العیران او یسئ
 یسئار الحکمة و الشیاء لا یسئ المرجحین کل من -
 طیفانان و قدما و یسئ العنصر الخوف .

بر آید و بین و صاحبان یقین از مسلمات است که هر ایش کتاب
 آسمانی خود را میزان فهم و لفظان مستقیم میخانه و جمیعها
 افعال و افعال و طبع و فکون و معارف را با کتاب الهی میوزانه
 و تطبیق میسازد اگر با کتاب آسمانی کوهی الهی است موازن
 و مقابل یافته قبول میکند و اگر مخالف کتاب الهی میسئ خود دیده
 به میسئید چه میزان است و الحق و اکل جزوی میسئ نیست
 بناچاره در هر یک از کتب مطابق خصوصاً در قرآن مجید باصن
 ع

بیان تصریح و تنصیر شد و این عهد بذکر یکی از آیات انکشاف مبارک
 در سوره مبارکه حدید میفرماید و لقد ابرأنا بالعباد و انزلنا
 معهم الکتاب و میزان ليقع الناس بالقسط یعنی رسولان خود را
 یا خواهد روشن فرستادیم و با ایشان کتاب و میزان نازل فرمودیم
 برای اینکه مردم بر راستی و عدالت قیام نمایند و مواضع اختیار آل -
 عصمت میزان هراختیاری بی روی آفت است پس در هر عصری -
 میزان تمام و کامل مظهر امر الهی و آثار باغزه اوست و چون مظهر
 هراختیاری در هر ظهوری از این نکته دلیلتی حاصل شدند و خواستند
 مظهر امر الهی و آیات با هر ظهوری بمقتول نافع و افکار سلیمه و اوهام
 و اعیه خود بکنند لهذا بعد از این آیه مبارکه واقع شد تا فرمایند
 من اتخذ الله هدی و اخذ الله علی علم واقع شد تا هم خود نشان در
 محیط ضلالت فرق شدند و هم امت را قریب بحر ضلالت نبودند
 چه ضیق گفته است عقل جزئی نمی تواند گشاید توان محیط
 تنگبندی نمی تواند کرد سمعنی شکار از این بود بر این آیات مبارکه
 لسان افضل و نهایت بصلیحت ایشان پرداخته و باین نکته دلالت
 موجود و بذکر میدارد و میفرماید ای گروه طغیانگاران خدا را با راهم
 و قوام سلیمه خود تسبیح و با خلق خود موازنه نکنید کتاب
 الهی میزان حق است در میان خلق آنچه در مرتبه خلق است باین
 میزان اعظم تسبیح میشود و میزان الهی بخود ی خود اگر باند
 و ملتفت باشید چشم هدایت من بر شما میگرد زیرا نشناختید موفات
 خدا

و در آنکه شب بیوزا در دعوت میفرمود و در هر صبح و تمام اوقات
 میخواندند توجه کنید ای قوم با روحانی سفید و دلپای روشن و جو
 بیازی این بقعه مبارکه بیکه نه میفرماید هیکل ظهور که نیست
 خدای جز ذات بیهمی قوی من ای گروه طغیانگاران یا کسی میتواند
 من در میدان کاشف و عرفان نگرانی کند یا کسی میتواند بسا
 من در عرصه حکمت و بیان جولان نماید نه قسم ظهور کار رحمن من
 اگر کسی بر روی زمین است فانی است و این است ذات فانی ظهور کار
 عزیز محبوب شما و در سائر ألواح الهیه نیز در موارد متعدده باین
 ظهور ظهور نصیحت فرموده است قوله لقد استأذنت النباله قل یا معشر
 العلماء معوا الاطعم هذا یفرقه بجمول القلم الاعلی فی خصائص
 الحکمة و النبایه و البرهان و لا تکونوا من الذین یظلمون و لا
 یستعمون ظهوراً فلوکم بما المرجع لتطیعن لها انوار القسمة
 المتبایا القی اشرقتم ظهور من اقل ارادة ربکم مالک الطوائف اقل
 یا معشر العلماء لا یخفیکم انوار نبی من الانبیاء و لا نوع من
 الانواع الا بهذا اللوح الذی لاحت من افق نصر هدایه ربکم
 مالک الغیب و الشهود قل قد انزلنا من سما البرهان معادل سما
 انزلنا علی اصحابی من قبل و من بعد ظهوری لذا کرم ذکر و السمع
 سمع و بصیر را ی و قال له الحمد یا فضل آیات و انکشافا بسا
 مظهر البیانات الی آخر الفین خلاصه صهیح آیات مبارکه اینست ای
 گروه طغیانگاران خود را میگردانید امروز قلم اعظم جولان میکند
 خدا

اَمْ يَكْفُرُونَ لَوْ رَفَعْنَاهُ اِلَى السَّمَاءِ فَتَرَوْنَ سُحُوبًا
 مُّزْجِيَةً اَتَرَوْنَ الْغُرُبَاتَ اِذَا رَمَتْ بِهَا رَقَبَاتُهَا فَرَوْنَ غَبَرًا
 فَتَرَوْنَ الْغُرُبَاتَ اِذَا رَمَتْ بِهَا رَقَبَاتُهَا فَرَوْنَ غَبَرًا
 فَتَرَوْنَ الْغُرُبَاتَ اِذَا رَمَتْ بِهَا رَقَبَاتُهَا فَرَوْنَ غَبَرًا

از ظهور یافتن هر دینی از ادیان عرفان خداوند رحمن است به
 قدره این مظهر معلوم است که عرب المثل انداخته است علم
بعدم الوصول الی المصالح مذنب وطلب الدلیل بعد حصول
المعلول لیح تحصیل علم برای رسیدن به حقیقت معلوم است و
 استخراج دلیل برای یافتن شایع را مقصود است و تنبیه معلوم ظاهر
 و آشکار شد تحصیل علم لزومی ندارد و زمانیکه ظاهر جاه صلاح گفت
 چنین دلیل موجود بود و مع است از این رو حق تعالی در این آیات
 مبارکه برای تذکر و انبیا و علما میفرماید حاضر علم را برای معرفت حق
 مقدم فرمودیم و حال آنکه شما حسب علم از حق محض گفتید از مشرق
 علم که با و هر چه بودید پس آشکار شد اگر شما خسته بودید آن
 الحق را که شمس توکل از آن مشرق گفت البته شرک میلود پس
 غلط را و هر چه در نزد ایشان است و توجه میفرمودند باین مقام -
 مقصود بگو اینست آن آسمانیکه ام الکتاب در آن ذخیره شده است اگر
 دارای عقل هستید این همان ذات مقدس است که کعبه پدید آورده
 نماید بر آورده صخره بیت المقدس و در هر چه به طور و این ارض

بیارت ندانید بود که ملک مخصوص خداوندی است که حق است و -
 بسیار است در اولی که با اختیار و رحمت آید جواد کربلاش از -
 تم اعلیٰ تزیل یافته در احوال طایب و صبر متنی در نهایت خلافت
 فرموده و الله المثل الاعلیٰ دین آن در این اوراق بسیار است و
 مناسب است قوله جل جلاله چه مقدار از طایف و حکما که بعد
 از طلب و انتظار بطریق فایز نشدند و چه مقدار از نفوس غافل به
 میرد اصغای آیه بانه مالک اسما باقی اعلیٰ توجیه نمودند مشتمل
 نالی که بعملی فایز شده مثل نفس است که اجبار حقیقه لا
 تمعی جمع نماید و لکن از عرفان ذهب ناصب باشد یعنی از اصل
 ذهب را نشانند تا بآن اجبار امتحان نماید و این مقام عالمی
 است که فی الحقیقه عالم باشد تا چه رسد به توضیح از طریقه ظاهره
 هم بخوبی شریون معدود و بتالیف و تصنیف کتب موهبه مدخول -
 شدند و باوصاف طریقه ناطق و چون بحر معانی ظاهر و کثرت
 و حال جاری و شمس فضل مشرق کل از آن محبوب الا من شاء الله
 ربک و در لوق دیگر میفرماید قوله جل و علا و الله یخرج عن الشر
 لی هذا الیهی الا کبر اند من اجمل الناس و لو یانی بحلقی الاولین
 و آخرین قل العارف من عرف المصروف و العالم عن تقریباتی المعانی
 و الله یبعد الله لیسو الموهوب و رب العالمین بر هر مقلدی بصر
 حسب عقیده دینی خود مسلم است که بشر وجود و طایفه جاد -
 انسان عرفان حق است اگر شجره امتحان از این امر محسوس

شد و از مرفان معروف و غیر معلوم منقول گشت از جاهلین خلیل
 محسوب است اگر چه جایز بود جمیع علم باشد و در اوست دیگر
 همان قدم بعباد خود از علم و امان نصیحت و اندرز میفرماید و
 عزت گویان گسرا اسما الطنون باعد القیوم ان یفلوا بوجهی یضاه
 الی مشرق و من ینکم مالک الوری هذا ما یطعمکم فی الاخرة و
 الاولی ان انتم من العارین هذا یوم لا یغنیکم ما عندکم من
 اثار الدین فرسم العلقی علی شان طعنتم من سلطان المصلی
 الذی یضاه ی یطعی الله الای و الله الای الای المظفر
 العلم المکرم قل یا معشر العلماء ان انظروا ثم اذکروا ان انتم
 علی رسل الله من قبل و انکم حق الله و سلطان و جاد انتم بآیات
 و کرامت بامر المکرم العلقی دعوا ما معکم من صراط الله و شرا ما
 ایزم به فی کتابه العلقی ان انصروا الایضار لعمرا لعلک ما یحضر
 الحیوان امام و جوعکم و هاجر من الرحمن فی ديارکم انقوا الله ولا
 تلوکوا من الطالین منکم کمال الذی تسبک بحران من الحیوان و مع
 من الکتاب الاعظم الذی نزل بعد اسرار ما کان و ما یکن فی تعالوا
 تعالوا لا نزلکم ما عندکم من کتابا للقصص و فی نزل علی اصحابی
 من الاول الذی الازل له کذا کذا و در طبر الایان علی الامعان و
 لسان الرحمن فی ملکوت المرفان لو انتم لعمرون قل قد اخدمکم
 القذرة و قد تم البحر من یراکم مالکم یا معشر المشرکین . سلطان
 جان قرب باین مضمون است بشکند بشبای اوهام را باسم خداوند

این و شوق نماید با شبای غیوانی بسوی مشرق و من یرود کاران
 که مالک خلق است باینست چنانکه قطع میرساند بشما در اکثر و
 دنیا اگر بشناسید عزیز و من است که بپیشاز میگند شمار از آنچه در
 نزد خود دارید از اثار و کتاب که طبع مشرقشان کرد بشما بیکه
 از شمار از سلطان مصلی محرم داشته بعضی از آن ذات مقدس
 که با علی الله در میان زمین و آسمان مردم را بخدا برود دانست
 قادر دانا حکیم دعوت میفرماید بکفر ای گروه فلان نگاه کنید پس
 بخاطر بیاورید زبانی که تقوی دادید بنیضیران خدا از پیش و
 انکار نمودید حق خدا و سلطنت او را و جاد له نمودید با آیات او
 بپندارید آنچه مانع گشته است شمار از راه خدا و بگوید آنچه
 را ماحور شده اند بآن در کتاب عزیز او بنگارید چنان خود را قسم
 بذات الهی در بای حیات پیش روی شما جوان گشته و را اید حاصل
 در دهار شما و زید . بیرحمین از خدا و نباشید از شکاران مثل
 شما مانند کسرا است که بپای حریف از حریف تمسک جسته و از
 کتاب اعظم المرفان و افراس نمود و کفر آن کتاب نازل شد و از اسرار
 عریضه بود و خواهد بود بگو بیایید تا برای شما نازل کنم هر چه
 را نزد خود دارید از کتابها و صحیفه ها و الهی و آنچه نازل شد
 است بر اصحابی من از اولی که اولی برای آن است چنین تقاضی
 کرد و هر چه بآن بر شما شمار و زبان حق در ملکوت مرفان اگر بشناسید
 بگو گرفتید بکفر را و انداختید در بار عقب سر خود چه شده است

شمارا انگیزه شرفان وهم در خدمت قاری این لوح مبارک است
 قوله عز و جل مَنْ يَرْجُ الْآخِرَ تا حال بعضی از علما در امری که میجویند -
 تفکر نموده اند که سبب علت امرها و اعتبارها در احوال قبل و بعد
 اولی برهنا را حدیده چه بود و بعضی را ایشانند حیاطهای بزرگ و
 سیاحتی جلالت که سبب خلق و غایت بود و هستند بسیار حیلند -
 است نفسی الهی خود را از هیولاهای غیورانه محرم نماید چه
 که آنچه الهی فوت شود در آن آن از نوع بشری استانی آفرید
 اللحن و در این دیگر میفرماید لَوْ كُنَّا نَعْلَمُ سِرَّهُمْ كَمَا نَعْلَمُ
سِرَّهُمْ كُنَّا لَنَكْفُرُهُمْ أَوْ نَكُونُ مِنْهُمْ علی شان اعرافیا عن الله و
الخالقین و مساجد و محافل با هم حیلند لَوْ كُنَّا نَعْلَمُ سِرَّهُمْ كَمَا نَعْلَمُ
 سِرَّهُمْ و من اعتقادیم هر هنگام که آنها با علایق ایشان بود آن نفوس
 تمام حجاب شدند و تا سر از سر معانی محرم ساختند بگر نفوس
 حجاب تا و هم را بخار محبت و حسن موافقت و باطل و رضا در دست یگان
 توجه نمودند سلاسل ظلم ایشانرا از حل منع نمود و لهذا را امتضا
 از متابعت محرم نداشت و پس از این صفت نمودند و بحدی که
 تشبیه ایشانند نفوسیک لَوْ كُنَّا نَعْلَمُ سِرَّهُمْ كَمَا نَعْلَمُ
 الی آخر این رد و این دیگر میفرماید لَوْ كُنَّا نَعْلَمُ سِرَّهُمْ كَمَا نَعْلَمُ
 الی حدیث آتش من قبل و با در برهان اعرافین من هذا الاسم المكنون
 ان اعرافا یواسم الله المكنون فی بعض النسخ و یطلق مكنون الطهر علی
 الله ولا تكونوا من الذين هم لا یعلمون ان الله یومر ان
 ۵۶۴

این آیات لَوْ كُنَّا نَعْلَمُ سِرَّهُمْ كَمَا نَعْلَمُ میفرماید انصافه عبد از گروه -
 که کدام دلیل ایمان آورده از قبل و کدام برهان اعراف نمودند
 و این اسم مکنون بلند نمید سرها را خود را بتعقیل نایب است
 کتاب شهر و وطن است حکم طهر از خدا شریک و نایب از
 تا نیکو تعقیبند توجه نمائید با وجود نورانی بعضی مشرک آید
 و در کار مبین قیوم خودشان و در این دیگر که با اعرافا بر حق این
 میفرماید لَوْ كُنَّا نَعْلَمُ سِرَّهُمْ كَمَا نَعْلَمُ را ندانستند و بعد از
 شریک بکلمه یا سر و طهر طاهر گردند با و هم و حقین خود
 من اعرافا بود اند اینست شان غاطین و تاریک این نفوس از آن
 نفوس هستند که هزار و بیست سال با حلق و با و هم و با و هم و با -
 این گفتند با اعرافا و تفکیک منتشر لایا بودند و از گداز اساسی
 که در خلق شد و بر ما را بر حسب و بعضی مشغول و بعد جسی طهر از ایران
 نفوس بر ملک و سر دادند و بیعت معلوم نمید گفتند چه کردند تا الله
 این عالم که همه میگردد و فقط وجود نبوده میفرماید الی آخر النسخ
 و در سوره مبارکه نوح میفرماید قوله تبارک و تعالی و هذا ما کنتم
 نعنا الحق بان نزل الله بهم استغفروا فی الارض و نطق السعدین
 هم یستغفرون و ما ارسلنا من رسول الا من قبلی و لا من ولی الا و قد
 انزلنا علیه هم هؤلاء القسمة کما تقسم دون الیوم هؤلاء العجزة لا یقوا
 ان یحترقون و ما اعرافا تا فی عبد الا بعد الله و اعرافا تا هم
 استغفروا علی الله هؤلاء القسمة کما تقسم دون ان یحترقوا
 ۵۶۵

که پسوند نجاست برادران و خواهران از ایشان است
پس این تمام را از کعبه بخفته چنانچه در باب هفتم آیه ۱۰
انجیل و سوره بقره و سوره بانه و سوره بانه و سوره بانه
شخص هرگز نماند چنانچه سوره بانه و سوره بانه و سوره بانه
ایمان گفت تعلیم من ازین است بلکه از غیر است من است و این
مطلب در پیوسته و در انجیل مصر و سوره بانه و سوره بانه
و آیات عقیده و از قرآن مجید تعریف شده است از انجیل و در
سوره بانه که افرات میفرماید انما الاله الاله الاله الاله
الکرم حبه الاله الاله الاله الاله الاله الاله الاله الاله
و بعد از انما الاله الاله الاله الاله الاله الاله الاله الاله
و انما الاله الاله الاله الاله الاله الاله الاله الاله
عالم بر روی زمین خداوند الاله الاله الاله الاله الاله الاله
که در انما الاله الاله الاله الاله الاله الاله الاله الاله
یا آورده باشد از رسول الاله الاله الاله الاله الاله الاله
مؤمن است بعد از آیات و این سوره الاله الاله الاله الاله الاله الاله
اول سوره و در انما الاله الاله الاله الاله الاله الاله الاله الاله
السموات و الاله الاله الاله الاله الاله الاله الاله الاله
بعث الاله الاله الاله الاله الاله الاله الاله الاله الاله الاله
الکتاب و الاله الاله الاله الاله الاله الاله الاله الاله
آیات و الاله الاله الاله الاله الاله الاله الاله الاله الاله الاله

علم وامری باشد. پس الارض والسماء به آن بود علی ما ذرفت
 بیون الحارثین ما قرأت حامد الناس عن العلی و ما دخلت المدائن
 فاسفل المدینة الفکر گشت آنها سخن بانی مستمن الکتاب بین هیه
 ورتقه عرکها ارباع مشبه رید العین السید علی لها استقلال و
 حبوب ارباع طامعات لا یزال اناسا و الصفا قبل تشرکها قبل تشرک
 طبع آیات مبارکه چنین است ای پادشاه من مانند عباد دیگر
 بزم و بر سفر خود خوابیده اساتم سبحانی بر من گذشت و صحیح
 علم را بمن تعلیم فرمود این از سفر خود نیگم بلکه از طرف خدا
 داناست عزایم فرمود. باین ندا درین زمین و آسمان بدین صی
 بر من وارد گشت آنچه چشم عارفان را اشکیار نمود من نخواهم طوبی
 متداوله را در مد ارس داخل تقدم بوی از اهل صی که در آن
 شوقین بزم تا بپوش کمر که از درویشگیان نیست بلکه این بزرگی است
 که با دهای مطهر برود کار عزیز آفر مشرک ساخته آیا بر آن برگ
 توانائی سکون و فراست در وقت وین با دهای شدید نه قسم بداد
 وند اسماء و صفات بلکه حرکت بداد آفر بر تحریک اداد و فرماید
 و در توضیح از حیث کتاب از حد عزت عنوان شده و جواب از تم
 قد تازل گشت تسبی از آن لوح المنع الله سبحانه قوله عز یسائه
 اینکه از حیث کتاب سؤال نموده بودیم حیث ط لعل فی هذا العلم
 اظهر از آنست که بدلیل محتاج باشد دلیل تفسیر و روانه تراشه هر
 دیشم متعلق حدیث را استنباط نموده و میباید ملاحظه نماید در

این ظهور کل عالمند که به مد ارس توفیق و تحصیل علم نمود و
 از بیت اعلی علم ظاهر نموده و اکثر ارباب صریح مبتلا و در سجن
 شعله ده سجین بود و بعد از آنکه ارباب صریح مبتلا و در سجن
 رانی گشت و اگر بدید و نیزه از رید عوی مشاهده شود در هر اطر
 آن بر علم و حکمت را مول ببیند همین قسم که علی حق محیط
 است همین قسم در اسماء و صفات حق ملاحظه نماید و این آیات
 یاد ظهور از ظهورات حق است اگر تفصیل این طامعات
 ذکر شود این الام کتابت نماید اگر جمیع علمای این در همین منزل
 آیات حاضر باشند باین پدائید که کل نه درین مبتلا بد که طر
 و پس مشاهده نماید الاله المتکلم التاطن العالم المبین
الیمیر الی آثار الفوج و همچنین ذکر اسی بودن جمیع مظاهر الهیه
 یعنی و فهم اسی بود و یا نشانرا حضرت عبد الباقی جل اسماء اعلی
 در مقامات مبارکه و بیانات حضوری مفرح با بیان فرموده اند و این
 بد بیک طره آن در اینجا گفتا میباید در بیان شطاب که در
 سمع حضرت اعلی ادا فرموده است میباید قوله الاعلی طامعات

ظهور الهی باید نور الهی باشد نور ایشان خود ایدانش نه از غیر
 مثل اینکه آفتاب نور از خود اوست اما نور ماه و بعضی ستارگان از
 آفتاب است بهر همین نور است مظاهر مقدس حدیثی است تعلیم
 از دیگری انقیاس نمائید دیگران باید از آنها انکتاب علم و انقیاس
 انوار نمایند آنجا از دیگران بیخبر ظاهر الهیه و چنین بود و الله

الحمد لله در این ظهور احکام جمیع اسرار و تائید روح و راغب
و آثار فرموده اند دیگر را شهید و تحریر یافته اند که احتیاج
باین باشد و اگر مسائل خاصه فی علم باشد تکلیف هم اینست
اولا از محقق طه مرعش شوال و استیذان شامی و اگر محقق
محتاج با استیذان شد از میر آیت شوال و استیذان میناید .

نظم
کتاب علیه السلام
کَلِمَةً فِيْكُمْ عَلَيْهِمُ الْاَهْلُ الْاَهْلُ وَالْاَهْلُ
مَا يُحِبُّوْنَ مَا كَلِمَةً فِيْ قُلُوبِهِمْ كَلِمَةً
مَا اَتَمَّوْنَ مِنْ قَوْلٍ اَيُّهُمْ اَنْ تَعْلَمَ الْاَهْلُ
عَلَا اَيُّهُمْ سَبَّحَ لَكَ مِنْ كَلِمَةٍ كَلِمَةً
مَا كَلِمَةً وَالْاَهْلُ عَلَيْهِمْ لَكَ لَا يَكْفُرُ الْاَهْلُ
فِيْهِ اَيُّهُمْ اَنْ تَعْلَمَ عِلْمًا مِنْ عِلْمٍ اَيُّهُمْ
مَا قَوْلُهُ وَجَدَ اَيُّهُمْ اَيُّهُمْ لَكَ قَوْلُهُ
تَعْلَمَ مَا لَكَ لَا تَعْلَمَ مِنْ اَيُّهُمْ اَيُّهُمْ
بِالْقَوْلِ وَالْقَوْلِ اَيُّهُمْ اَيُّهُمْ اَيُّهُمْ
جِيءَ اَيُّهُمْ اَيُّهُمْ اَيُّهُمْ اَيُّهُمْ اَيُّهُمْ
اَيُّهُمْ اَيُّهُمْ اَيُّهُمْ اَيُّهُمْ اَيُّهُمْ
مَا كَلِمَةً اَيُّهُمْ اَيُّهُمْ اَيُّهُمْ اَيُّهُمْ
وَجَدَ كَلِمَةً كَلِمَةً كَلِمَةً كَلِمَةً
تَعْلَمَ عَلَيْهِمُ الْاَهْلُ عَلَيْهِمُ الْاَهْلُ

من از اوصاف حقه و جمال قدس جل غلبه الاعظم گرفتار ناشی و
شعاع رشید ابدان در هر لحظه است گریه در شمع حلقه
است نیز نظم افکار ازین عالم بوده ولی در قرآن نه گریه
را نه در شمع نبود لهذا اگر گشت ناشی را از مستحبات موهبه محسوب
داشتند و در این شمعیت مدد نصیحت از نظم اعلیٰ قبول یافتند
و از واجبات حقه محسوب است و البته در هر یک از احکام و اوصاف
الیه حکم و حدیثی ملحوظ و نظایر است خواه بیاد بماند و حکمت
احکام و ملایم و ملایم با حکمت احکام در سیر ادراک و حوصله
آن نگردد یکی از جهانی که با نظم بی شری کتاب در نه نه
راشته بود که تمام مردم میدانشند که گرفتار ناشی محسوب و گرفتار
در محسوب است و این تصریح چه ازوی داشت که حضرت پیغمبر
فرموده است که کتاب علیه السلام از افکار و این از قبول توضیح و اشعار
است و توضیح و این در نزد آیات عقل مدنی نیست یکی از طایفه
تادان همین اعتراض را این می نمود و جواب گفتم بقول معلوم شد
این اعتراض باید را خود و و اما گفتار را برقرار نگردد قبول کتاب
که در در عقاید حال نقل بوده و بطلان تمام میدانشند که ظلم
الافراد مدنی و مستحب موهبه است با وجود این امور بسیاری هستند
که محسوب ناخوشای خود را می بینند که مثل جاثوران دارند و نور
در عالم ابرس محسوب است لذا کسی فرموده که خود را بجاثوران
نمیدانند و آیات الهیه موهبه بگردند و محسوب است و صفات و صفات

متعلق شوند و بحمد الله ما بیایمان که در ظل امر میارک حشر
 بر الله وارد شده ایم این حکم مبارک را آریزه گوش خویش نمود
 و ناخدا بخود را در هر هفته میگیریم و شما که ناخن گرفتن را از
 سن مرگه به پیشتر خود عید اعتقاد این سنت را ترک و فراموش
 کرده ناخدا بی خود را بجانوران ندیده شبیه نمیدانید باری
 چون در جزات علم الهی معلوم بود که بزرگی خواهد آمد که بشمار
 این سنت صد وجه را شریک و مایل گذارند و آن هفت تا پند را
 ما خود معمول داریم لهذا امر بتقلیم اختیار فرموده و این یک حکم
 است که ما ادراک میکنیم و البته حکمتی دیگر در آن ملحوظ
 و منظور است و از ادراک و انتظار ما مستورا است و این گذشته احتیاط
 بر احکام مخالف با قانون عقل و دیانت وجود آن است بلکه بسایه
 بقواعد مسلم و ادله ثابت بین حق و باطل نظر کنیم اگر مطابق
 قواعد عقیده دیانت و مواهین قاطعه حاکم از طرف خدا میبود
 است بموجب صریح قرآن لا یجوز علی ما یفعل باید احکام او را کردن
 نسیم و اطاعت کنیم و از چون و چرا لب فرو بندیم و اگر از جانب
 حق نیاید ما را با احکام او حاجتی نیست نگوش با احکام خود هم
 با در احکام او تضاد کنیم که موافق است یا مخالف باری مقصد
 ما در این آریزه بیان احکام است نه استدلال یکی از افاضل
 مطاعه در این آیات مبارکه امر با استعظام در هر هفته و تطهیر
 و تهذیب است و این امر عبارت از تقلم اختیار و دخول در آب است و عبادت

ما را فرا گیرد و در هر هفته آن است و همچنین آنی است که
 به نیای خود را با کوزه و نظیف نماید پیرویه از قبل استعمال
 بگذراند یعنی هر چه صیقل زوال چرخ بدن بپوشاند نام است
 باید غفلت مانع نبود شما را از آنچه مایوس شده اید بآن داخل
 شوید در آب تازه و جاذبه نیست دخول در آب مستعمل باید باشد
 البته های حمامها ای نعم نزدیک شود که هر کس اراده دخول
 ران نماید قبل از ورود بپوشیده آنرا میباید و بوی جویند ای قیم
 میباشد از غوار بندگان چه آب آن خلیفه ها شبیه است بچرخ
 و چون جزا حیات و همچنین حمامها بآن حمامها که بد بو و بکسود
 است ترک نماید آنها را و از پاکیزگان باشد ما میخواهیم انصارا
 ما امر فرد و سرطانه کنیم در زمین تا از شما ظاهر شود آنچه
 بپس فیسر قلوب مقربان آستان احدیت است این واضح است
 که دخول در آب بکر برای هر فرد خالی از صمیمیت و زینت نیست
 بد هر کس هر قدر دارای ثبوت باشد و حمام مخصوص هم در خانه
 داشته باشد باز مشکل است برای هر یک از اهل خانه آب خزان
 تجدید شود تا چیرید با تخصصیک و مسائل حمام مخصوص برای
 نشان فراهم نیافته اینست که برای تسهیل امور در آب تطهیر
 بر میآید و شکی آب بر بدن او ریخته شود و اندام او نشسته شود
 جزا است برای او و کفایت میکند او را از دخول در آب بتحقق
 دای سر بیان اراده فرموده است که اگر را بر شما آسان نماید

مدعی است از نزد او تا از شکر گذران باشند بر اهل بیار
 آریاب و پادشاهی این نکته در نهایت وضوح است کشف الله
 خلاق است همان لحنی که فخر باک در زمین سبب انیاد و تشویش
 شوم میشود همین قسم کشف الله چون بر عقل بر تو افتد در
 قلوب تاثیر میکند و چون این امر مبارک از قلم اعلی صادر شد
 طولی نکشد که حامیای ایران از بدیل نظام دوش گشت و شبر
 داری در هر شهر تاحس شد و نظایف حامیها و حوضیای صویرها
 عهد و دار گشت و چون سابق بر این وساطت موجود نبود بنا بر حرم
 اضطرار که گفته اند الضمومات تیح المحظوظا احتیاجار نفوسیک
 حام خصوصاً نشاءتند بهمان حامیای که تیف میرفتند و مخالف
 اهرام نبود چنانچه جواز و اجازه دخول در آن حامیها در لوسری
 با افتخار مرخص آمدند بحد آنکه از قلم اعلی تازل شد حامیها
 بوله نقد ست الوالد در چنین محدوده ات از اطراف مرانش تاس
 بشمار افتد صیوراد و از او امرالیه ستوال میشوند انا استکسبا
 القم عن ذکرها الى ان اثر الصقات اذا اشرفت من الحق ارادة في
 شخص لا واسر ولا احكام فطلا على الامام انه لیسوا لفقیر الکفر
 چه که او امرالیه بمنزله بحراست و تاس بمنزله حیثان لوهی بمرفون
 ولکن حکمت باید بآن فعل نمود مثلا از جمله احکام حکمت النعمان
 و نفعات بود و حال اگر نفوس از اهل بیار جبره باین فصول
 تمام نماید خلاف حکمت نبود چه که سبب اجتناب عباد و اضطرار

در بیایار خواهد شد اکثری ضعیفند و از مقصود الله محبت باید
 در سبب احوال حکمت را ملاحظه نمود تا امری احداث شود کسیه
 سبب عیضا و نفاق و بیایان نفوس ملاحظه گردد قد سبقت رحمة العالمی و اعلمه
 ان العالمین باید بکمال محبت و بره باری تا سرور و بهیومانی
 بر سر خود کتاب اقدس بنفسمه شاد و کوا و صابر صبر صبر و انصاف
 از شدت که در آن مکن نه و است سنا نفوس اعظم از هر چیزی
 است و عالم صوفی بظهور الله فی الارض ملاحظه اند انه لیسوا ملک و الله
 بوسیله الهی با حق اعلی تاضیف و جعل حوقل اگر در بعضی اعیان
 و اهل نمایند و با مقتض حکمت تازله ندانند نباید بر آن نفوس صفت
 از زبان ربک لیسوا القرم ذوالفضل العظیم مثلا حامیات آن بلاد را طبع
 جود و مقصود این بود که کل از آنچه لیسوا محسوب است ملک بر سر خود
 اهرام و لکن این التوسل نه چنگ در هیچ بلد بی حامی که عند الله
 مانع است موجود نه لذا اگر نفوس بمقامات موجود و توجیه نماید
 تا علیها بعضی از احکام است که الهی فعل بآن ضرر نشاءتند
 بدار بر کل واجب است عمل نمایند و بعضی سبب عیضا تاس خواهد شد
 ندان احکام است بوقت آن مثلا تلیق امر غنی شعال اقلیل احوال
 است حال اگر نفوس جبره تمام نماید و آنچه سبب اجتناب تاس و امرای
 و امرای عباد است بیان کند از حکمت خارج شد چه که شخصی که
 مائرا با امری تمسک نمود بر تقویت بسته بکفریه خلاف آموختند و
 حالت آن محلی نشود البته سبب اجتناب و اعتراض او گردد باید بر حق

وعداوا خلفا شریعت نمود و برضیایا قیادت و رحمت و شفقت
تفکر نموده بعد از آن الرحمة تفجیل فی نفسیا ان تسبب الیه
وسجد فی الرحمة التي حضرت عن ادراكها ان علم بحیرانا سدا
فی کل الاحیان وذا فی ايام التي كنت تحضر فی العرش سئل
ان یجعله مغناطیس امره لثقب بک العقل والنفس حیوان
عرفه الوجدید فقال "الاحیاء" کلمة ان اشکر به الذل العقل
الی آخر اللوح بارویفصود تنزیه و تنطیف ظاهر و باطن از هرگز
آیای و اسرار است چنانچه در لوح دیگر میفرماید قوله العقل فی
چه از مندر امر ظاهر شود محل لایسبیه باید بآن تسبیح جست
شکر نعمت در یک مقام اظهار نعمت است و لکن حزب شیعه بعضی
محل و ملول و معاشقان از لطافت خارج است و آنرا سبب زهد
میدانند و نفس القوی میگویند اگر این امور از نظر ظاهر بایستی
و بعد الله مقبول و عند رحمت و عهده اظهار نمایند و با اتفاق کنند
عند الله مقبول ملاک عالمین و انواع مجرده و مقامات معشره مقبوره
لایسبیه تا هرگز چنانچه میفرماید اگر بداند چه محل را حق
فرمایند یا حق فرماید از حال امری نمود از وجهه انما امری تعالیه
باید آنجا ب شکر کنند که سبب ظهور این لوح اختیار می کنند
امر از اصل به اکثری شود باید بداند احوال و احوال معشره متعین
نموده و لکن طوری انما اختار اخاء علی نقصان من الطرفين ان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَقَدْ حَبِطَ عَلَيْكُمُ الْوَقْدُ الْأَيْبِيُّ بِمَا كُنْتُمْ
أَنْ لَكُمْ مِنْكُمْ الْفُتَيَانُ أَتَقُولُوا الْحَرَامُ بَيْنَ
يَدَيِ الْإِسْلَامِ وَلَا تَحْكُمُوا بِمَا نَهَيْتُمْ عَنْهُ مِنَ اللَّهِ
وَلَا تَقْرَأُوا مِنْ بَيْنِ الْيَدَيْنِ

یا کایم که از نظر ما که مقصود رسید احوال از چشم تو من در
شیع عام افتاد یکی از اعتراضات معارضین بر اهل بیت
شین آیه مبارکه است که میگویند از این آیه چنین فهم میشود که
حضرت بها^ع الله بموجب این آیه فقط خروج آباء را منع نموده است
با مزاین ازدواج با سایر معاین از لیل خواهی یا دختر خواهر
و برادر یا عه و خانه میاج و حلال است و هم چنین بر حرمت لواط
نهی می فرموده و با مزاین لواط نیز حرام نیست گنجانده آباء -
ادراک و انصاف که متصفانه در این آیه مبارکه بشماره لیل محسن
که لیل نموده و تفاوت نمایند که در صورتیکه ازدواج با خواهر یا
برادر حرام باشد چگونه میشود تصور کرد که ازدواج با خواهر که
از یک طایفه و یک رحم تولد یافته و از یک پستان شیر بخورد و حلال
و میان باشد از این گذشته تصریح بر حرمت شینی مخصوصه لیل
بر طهارت و یائی کلمات دیگر نیست چه ممکن است نظر خصوصی -
منظوری بوده که تصریح بر عدم طهارت کرده و از این گذشته
در این حدیث مقدسه حضرت بها^ع الله پیش از آنکه یک زن حرام قطعی

۵۴

است مگر اینکه شخصی عیال فرست شود یا بسبب امر مجبوری
 زوجه خود را حلالی دهد و زنی دیگر اختیار نماید آنهم بقدر
 واقع میشود و ندارد که بعد از طهر و استیس چگونگی بهائی یا مادر
 خود از دواج میکند از این گذشته اعمال حرامی در معاملات دیگر
 خود یا دیگر بزرگترین شاهدی است بر عقاید و احکام دینی آن
 ملت آیا در دنیا بهائی هیچکس دیده یا شنیده است که یک
 نفر بهائی در محال آزادی و یا غیر آزاد با یکی از محارم خود از نیز
 خواهر یا دختر خواهر برادر یا مادر یا عه و خانه ازدواج و
 انکار کرده باشد چنانچه در بین اسلام کلام که بموجب حکم تورات
 از دواج با دختر خواهر برادر منع نموده است و اکنون نیز در
 بین آنان این عمل بدون است عیبترین اگر بهائی از این عمل
 منع نموده و از دواج با محارم جائز بود البته در میان بهائیان
 نیز مثل اول و معمول بود خصوصاً در محال آزادی که بهائی بر حسب
 مشاهده شده است ولی چون قلم در گذشته کشیده است هر چه در
 اجازه دهد گفته و میگفت نوشته و مینویسد چون قلم در دست
 نداری نهاد لازم میشود بر او افتاد چند مرتبه گفته شاعر
 عرب و حسن الرضا عن اگر عیب کفایت و لکن عین الشفا تیدی
 الصاویا یعنی چشم عیال زوجه هر عیبی را میپوشاند ولی چشم
 پدر و عیب هر عیبی را عیب نمیشد از شاعر هم بدین مضمون
 گفته که عیب جوش بود در حرمش عیبی زنا و سر بر پای زشت

از آیه حلیت حال است این است که قبل از بحث حضرت خاتم
 بهائیان علیه السّلام و الهیاء در بین اعراب جاهلیت مداول و معمول
 بود که زنان پدر خود را نکاح میکردند و نفوسه با زنان پدر خود
 ازدواج میکردند همین چنانچه مذکور شد این عمل در بین اعراب
 مدینه و مستحکم نبود ولی مشرق و مستحکم هم نبود مثلاً یکی زوجه
 شداد داشت پس از فوت او و سرش را میخواست و بر سر زن از
 زن پدر خود می انداخت و میگفت شما ملک من هستید و پسین
 که آن زنان را مالک میشد اگر میخواست نکاح خود میآورد اگر
 میخواست بکفتری خود میکرد اگر میخواست آنانرا میفروخت بپدر خود
 مایل بود یا آنان را بفروخت پس از بحث و اظهار آنحضرت نهی
 فرمودی این عمل رکیک حتی در بین نفوسه بشرط اسامیت عشر
 ند بودند معمول و مداول بود و بودند اشخاصیک عیالشان زوجه
 پدرشان بود بعد این آیه مبارکه نازل شد و حکم بر حرمت این عمل صادر
 شد و آن آیه در سوره مبارکه نساء است قوله تعالی وَلَا تُنْكِحُوا
أُمَّهَاتِكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ آنکه گاه با حقیقت و بقیه وَمَا
سَلَفَ یعنی زنان نفوسه پدران خود را نکاح کنید مگر آنچه از پیش
 و گذشته البته این عمل زشت و گناه است و راهی است و اینک
 در کتاب مستطاب اقد هر چند حرمت نسبی این فعل تلخیص نازل شد و تا آن
 است بر قاعده بهائیه کسی تخلف و تصور نمیکند در حرمت مقدسه
 دینی ترویج و نگاه انواع آیات حلال و حرام است بلکه همین بداند

که در این شهر است نیز مانند شهرت اسلام این محل شیخ مشرف
 و حرام است این است که میفرماید بشکلی حرام شده است بر شما
 زنان بدان شما و ما نیز داریم از آنکه حکم سران را ذکر کنیم
 از خدا بفرسید از اهل عالم و مرتب نشود خطرا که بعضی شده و
 از آن در کتاب البی و بیانید در میان اینها که بعضی سرگردان
 و مشهور و از همین آیه و مرکز میان بین المشتاق لشرفه القصد
 از این آیه مبارکه حواله شده در جواب میفرماید قوله جل میانه
 در حرمت نگاه بر سر بوجاهت پدر مرتفع نبود بودید صراحت اینهم
 دلیل بر احوال دیگران نیست مثلا در قرآن میفرماید من علیکم
البیة و الدم و نسف الخ این دلیل بر آن نیست که خمر حرام نیست
 و در التوال سائره چنین عبارت مرئی که در از و آن حقیقت البیة چنان
 اقتضا می نماید که از جنس محمد بن یحیی عمر که بعد بیشتر
 سلاله می شود و غیر سبائی و محدثی و قاضی می شود و این در این
 طب نیز مسلم و محقق است و احکام طایفه مشرق و معطل بموجب آن مشرف
 و غیر اینها تا تواند انسان باید علمی چنین حد تعاید و تصور
 امر سبائی قوت گیرد سلطان باشد که از و آن با قریباً نیز ناد و التوفیر
 و در این خصوص مکاتیب مقدمه در مرقوم کرده باز جمله مکتوب مکتوبی است
 چند سال پیش پیدا کرده مرقوم شده آنرا تحریر نمائید میان مکتوب
 است و قبل از تشکیل بیت العدل این احکام را جمع می گردید و در است
 الی آخر بیانه الاصلی و مسلم است بیت العدل العالم نیز با حسم

تا الان بر ما لاخیر حاکم تجویز نماید بعد از این ظاهر نیست
 مکتوب است با وجود آنچه تدویر می رسد واضح در باره حقیقت و
 است چگونه بیت العدل بجای آنکار می فرماید حاکم حکم
 کند زیرا بیت العدل شایسته احکام می باشد و بعد است نه احکام مشرف
 در التوال و نیز البیة و این حد چند نفره آنرا نیز از آن میفرماید
 در یکی از التوال از اتم قدم قابل قوله تعالی شانه بیانی حقیقت نیست
 بایست در این دیگر قوله التوفیر بی شین جامع عالم از برای امام علیه
السلام است و در این دیگر قوله جل از قره انا نوصیکم بطریقتنا و کما
در قبل بالامانة و العدا و المصاهرة و المحبة و التوا دعوا ما عند التوفیر
الذین ما اوتینکم من الله و الله مالک التوفیر عداد چنین است که ما
 شما را وصیت میکنیم با آنچه از پیش در وقتان خود را وصیت نمودیم با ما است
 و با وصیت خود را و اگر این آیه در نزد مردم است و میگوید آنچه
 را از حق دارا شدید و در این دیگر میفرماید قوله جل جلاله
انما هی عادی و عادی بالتمسک و التوفیر لعل یقوم من رقد البیة
یخرجون الی الله فاطموا الارض و السلام که از اینها العباد حین الذی
 انزل نیز الاقاف من جهة العراق مطبوع بیان مبارک میفرماید اسر
 کنید بدکان و گنیزان مرا بصفت و بر هر کار که امید است از خواب
 شد و دعوی بر خیزند و بخندایک خالق زمین و آسمانست قوجیه
 خاند چنین امر میرویم بدکان زیانگه شمس آفاق از طرف
 مرال مشرف بود و در این دیگر میفرماید قوله جل بیانه و این آخر الکتاب

بحال آن دام مقید نیست دیگر روحانی آزادانند اما ندانست چنان
 بشهادت شایخ و خصوص من بعد کتب معارفه مسلم و مشهور است از
 اشرف انسان عدالت در این آیه مبارکه عباد خود را مقرر و آگاه
 میفرماید معنی بیان مبارکه آنست که عبادت نیست برای احدی
 گنایان خود را حرکت دهد در مقابل مردم یا کار و بار و قدر
 در گوشت و بازار و راه جود بلکه سزاوار چنین است که هر کسی خوا
 خدا را ذکر کند یا در سقایه برای ذکر الهی بنا شده است یا
 در خانه خود ذکر بگوید این عمل بطور و تقوی نزد بگنایان
 حکمت بیان چنین اشراقی نموده است از اهل بیان خوشا بحال هر
 کسندگان بر هر چند بنی این نکته در نیاید واضح است که هر
 از مظاهر الهیه در عصر خود معلم آسمانی و معنی صمیم و پست
 روحانی نوع بشر بودند تا این زمانها در دستان امکان معلم و
 عرفان و فاضل و کمال آسمانیت تعلیم و تربیت میبایند چنانچه
 بدران جسمانی نیاید معنی و گوشه دارند که مرزبان خود را
 معلم و آدای جمیع جهانبین تعلیم و ادب نمایند
 که متذکران و معانی باشد که کامل راحت و آسایش ایشان در
 عیات مادی و دنیوی است همین قسم مظاهر الهی که
 آسمانی و معنی روحانی نوع بشرند نیاید جد و جبهه را در اصلاح
 عالم و تربیت انواع بشر مبدول میدارند حتی جان عزیز خود را
 فدای اصلاح علم و تربیت اسم چنانکه تا بآداب و اخلاقی مودب

در پیش خودند که موجب سعادت و راحت ایشان در حیات ظاهر
 و عالم باقی الهیه گردد و این مطلب بطور منجده ثابت و معلوم
 چنانچه در انواع حدیده و قول یافته دیگر از انواع جبرایله
 و جعل احسانه بعد مخصوص را سزاوار نشر بعبانگیری طلعت
 بی را مخصوص حیات اهل عالم ادا میجوید و در این سلطان به
 این بیان میفرماید و سرور من گوید تعالی پروردگار الهی و مستقر
 و راز من الصلوات و الاطاعت و جعل الوجوه خالصة لوجهه
 عزیز الوهاب انه محبوب لمن دعاه و محب لمن تاجاه و مستطاع ان
 جعل هذا الالهة الا انهم درها لیهیکل امر و به بصفه من سبوت
 تاجیه و قطب نافه ذی اکثر بیانه الاخفی طاف بیان مبارکه
 این است از کلمات الهی الهی و این که بسبب جبروت گرد نیار از
 جبرها و خدایا آزاد نماید و وجه عباد را خالص نماید برای
 برای خود نریشد هر کسی را بخواند اجابت میفرماید و بر کسی یا
 از حاجات گفت نزدیقه خواهد شد از خدا خواهیم که این بلاهای
 ندیده و مرزایی برای عین امر خود خبر نماید و امر خود را از
 مظهرهای بران و سلطانای نافه و محفوظ دارد ادا بصورت طفل و
 ثابت آنچه مستطاع سعادت و صلاح است بیان میفرماید و همچنین
 آنچه جبروت حضرت و عباد است تسبیح و تهنیت میفرماید و از طلعه
 امثال مذکور و صفات بزرگه ای که موجب احتیاط بشعور میماند از
 رست جلیل الکر است همانها هست و با آنست که نه تنها آن را هست

عالمی را از هر اشیائی محروم میکند بلکه جمعی را در دام تسکین و
 رویای خود گرفتار و از فضل و وسعت پروردگار محروم میکند و این
 چه بجا نمی آید. چنانکه استغنیای امر بر تو اقام است شرف جلی و شرف
 شرف جلی آنست که مورد شایسته را ستایش میکند و آنرا از شرف
 در مقام شرف قرار دهد و شرفی آنست که زبان خود را بدست
 و افعالی در اظهار نامحرکت میدهد و مکتوب از آنکه از شرف را بپایان
 و تمام رساند تا آن روزی که بقا باشد. چنانکه اینست به نیکو بود
 هر چه حکیم آفرین شایسته بدو تمام ساخته. دان و دام دانست
 اش میباید خام دام تحت التفسیر و این مورد و این از شرف و شرف
 مراد در کار احدیت است در قرآن مجید باینکه ان الله لا یغفر
للمن ینکح ما دون ذلک لمن یشاء طاعت آیه این است که خدا
 شرفها را میافزاید و برای شرف برای هر کس بخواهد می آفرند در
 مواضع دیگر میفرماید وین کای یرجوا لک به طاعت عمل صالح
 و از شرف میباید که یغفر لک ما دون ذلک هر کس احد و بزرگوار
 است باید با افعالی مشغول شود که شایسته بزرگوار احدیت باشد
 و احدیت را شایسته در عیون آستان الهی نگرداند از این نقطه
 نظر در احادیث قبل وارد شد نیقاعون خیر من عیله و حضرت
 عبد الباقی فراموشه الاطی در مقامات در بعضی حدیث میفرماید
 ممکن است در عمل را داخل شود و میباید آن افعال بود اما
 در جهت راه ندارد باری تا افعال خالص باشد از این جهت
وین کای یرجوا

Bea

است که در انواع الهیه و انوار مرکز جلال و حضرت ولی امر الله جل
 شایسته تأکید و تکرار و خلوص نیست شرف قبول یافت از آنجمله
 در این مناجات حاضر میباید است هر سب و شام تلاوت شود و شایسته
 حلیت عقاید آن الفر هذا الله فی کل صیاح بسم
الله یا الهی اسئلك باسمك الاکرام الذی به انزلت فی امر
 من اهل و حینه یا ان لا تجعلنا محروما من نعمات الشی تعریف شرف
 شایسته تم اجماع یا الهی خالصا لوجهک و منقطعاً عما سواک قسم
 احسنه فی زمره عباد الذین ما منعمهم انوار الیهی من التوجه
 الی الشیخ الاسلامیة ای رب لا تخلف فی قیل و حشا الکبری قسم
 اعتدلت من عباد الذین کبر باسمک الیهی و انما زلال خسر
 شایسته و رحمتی و الطاف الله است التضرع علی ما شاء و انما
 انما الشیخ الرحیم ای رب ما استغنی علی عیله بین خلقک لان عیله
 اعظم عطیتک لیسک و انما انت ارحم الراحمین و بجان اند از شایسته
 امر بخلاص فرموده از عیله و بانی و شایسته از آنجمله در این تم
 جبار میفرماید تولد جله مفوت چه که اصل مفوت عوان اللفظ
 و ایام بر ما خواست هر که باین مقام نافرست از افعالی الخلق و جنوهر
 آن نزد حل بوده و خواست بود و سبب منع بعضی از نفوس از شایسته
 الهیه اعمال شایسته بعضی از احیای بوده که در اول امر بعضی
 بهوای خود با افعال غیر مرشده مشغول بودند و عیله گمان چنین
 که حق بآن راهی است لذا بعضی از نفوس بخواهد در آن افعال

فمن شغل ان توفد نمودند و بعضی با امر از برادران خود و بعضی دیگر
آنکه زهد خاصه اخلاص و از شهیده الهیه منع نمودند آنکه فی الدنیا
زهد را ادا کنند نمودند ملا حاکم اکثری از پیروان بر این صیغ در
محل عبادت خود شب و روز عاکف بودند و طراش تورات مینمودند و
این افعال آن نفوس را از طلیع ابدی و الجلال محروم نمودند که افعال
کلیها مخصوص و محمول بر عقل و عاقل است و چون محمل فاعل نشدند که
مرا و نه بوده و نخواهند بود حال علم بعضی از پیروان مستند کیه در
بیت المقدس را ترویج گرفته اند و در کمال ریاضت بقراش کتب مینمودند
و بعضی از آن نفوس سه روز و سه شب متناوباً در صومعه معتدل و در
نزد محل مرود بودند و خواهند بود اینست عجب انگریز که اکثری
بشر را از مضر انگریز منع نمود و باری عجب احتیاج اکثری از طلیع ابدی
مذکور شد و الی آخر الی چه خوب فرمود است مولوی کریم الله
میرزا بد: نفس متکبر است فکری باید داشت و باو هیچ با اعتبار از
تلم مشیت نازل میرزا بد: نفس العلم الظهور یا محمد قبل لا یظهر
نفسه انما هی قیظ الی افقی و عزت با منع عنه اکثر خلق الدین اشترا
ایمان و ظهوری و ظهوری و نکلی و بانی که از نفس الایمان الی
اکثر من الناطقین در لایالی و ایام بد که ملاقات انان مشقتی و عباد
و صا جد و عیال و صواغ مشوجه و از موس و مقین آن نازل و محبوب
در عالمی جیلا نشر نما در حینی که بقطلا اله الا که میکنند در
حینی جهاد جوی حق آخته اند موعود را علم ناهید اند و موعود را اله
اخت نمودند سبیل را نمی گرداند و خود را عادی آن دانسته اند

بدر اسلام شوجیهند و خود را سالک الی الله میسوزند از ظلم آن
نفوس فانیه جدا و بد چنین اهل فردوس اعلی و صیغ اهل جنت
لها مرتفع احیاس از شریعت الهی را غیاب نموده اند و خود را
بانی آن میدانند و جمعی از اهل شریعت و ایمان هم اقتدا نموده اند
نیم بکلمه طریقه که بر اهل الشریعه ناطق نگارند بر هم ابرو با افعال
اورد و بر یک و از یک و بهم آگاه گردند از خود غافل شوند جمیع
دوستان آن ابرو را از لسان مقلدین تکبیر برسان از قبل و قبل قبل هر
با آگاهی الهی فاعلند که در لایالی و ایام و صبا و مسا فاعل مفسر
انفا الله این عبادت گوی و افعالهم شعرت و عاقلین لایام الله فاعل
نمود از آن شعر نصیحت مولی میرزا بد: ان الله لا زال یأمر ملام
فاقر یا شریک و در اینجور بر مراتب محبت و اتحاد و اتفاق با هم دارند
ان الله فی سائر الی التیم انه قد کفرک فی الوجه و منظر فی الشیخ
و قام که فانیان یا اعیان علیکم بیانی و روشنی و فانی و فانی الذی
سجل من فی السموات و الارضین انشی احیای الهی البتة از این
لین مبارک نواز و شافع خلوص و عبادت و عبادت زهد و عبادت و عبادت
خواهند فرمود چه طبع فرمود است حالت علی الریفة زاهد فرمود
داشت بخت نموده اند از آنکه نیاز به ابرو السلام رفت

بسم الله الرحمن الرحیم

نکست قمری قتل نفس بحساب القویمة و کذا ان یکن رأی
بالاسم الا انهم یحسبون فیه بوحیة انما قال فی حکمهم ظهیر

وَمَا تَرْجُوهُمَا إِنْ أَرَادَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ لِقَاءَهُ لَمْ يَكُنْ لَهُمَا جَزَاءٌ مِنْهُ إِلَّا بَعْدَ أُجْرَتِهِمَا .

[illegible]

آنکه بگوید هر یک از اینها که مسئله که مهم تجربیات نیست که انسانی
بنا بر این باشد که از کدام یک از اینها که به عنوان یک مسئله
را در ایام حیات بین روزگار تقسیم کنیم که بعد از آن از دسترس گیرد
و به دست می‌رسد که این است یعنی هر نفسی باید در ایام حیات خویش
و پیش حکم و عقول و هیچ نیست و بهر روز و بهر لحظه و در هر
لحظه بسیار آبی حیات دارد و در هر لحظه حیات روزیست نامه حاضر
به وقت و هر نفسی است و نفسی ملکه بر آن نیست و تبدیل نیست
در این صورت اگر جمیع احوال را با اولاد خویش داد بخت داشت که
نفس انسان را می‌شد و بهر لحظه تقسیم و این تکلیف الهی را
باید و آنکه و بهر لحظه از میان هر احوال او حسب احتیاج
تقسیم تقسیم شود و فی الحقیقه این حکم بهر عالم حکم تقسیم نیست
که نفس بهر لحظه نامه نفسی نگذرد ملاحظه می‌فرمایید که از جهت
عدم وصیت نامه میراث بهر لحظه با هر لحظه و با هر نفس و تقسیم
و تقسیم می‌شود و بهر لحظه و با هر لحظه حاصل کرد و اولی و بهر لحظه
تقسیم هر لحظه و بهر لحظه و بهر لحظه و بهر لحظه و بهر لحظه
خویش و بهر لحظه و بهر لحظه و بهر لحظه که احوال بهر لحظه و بهر لحظه
آنکه از جهت تقسیم شود و تقسیم کرد و ملاحظه می‌فرمایید که بسیار نفوس
قبل از وفات از بعد حیات خویش بهر لحظه حیات حال باین حکم
الهی یعنی تقسیم و بهر لحظه و بهر لحظه و بهر لحظه و بهر لحظه
تقسیم کرد و بهر لحظه و بهر لحظه و بهر لحظه و بهر لحظه و بهر لحظه

و احترام نسبت به این ایلان دار و طایفه الهیاء الایمیه را
 و در این دیگر میفرماید اوله العزیز امام سید مولا بیت این در
 دوری است که شخص شریفی و پیش نهادی آنوقت این تقسیم -
 جاری گردد ولی عرض می کنم بر وجهی است بلکه بر روی
 است و صریح تصویر الهیه است که در حالت صحت خویش باشد
 حکما و صحت نماید و بحسب میل خویش هر چه که خواهد و چه
 کند و آن وجهی نامه را مشخص بدارد و بعد از ولادت باز خوا
 و بعد از آن عمل کرده در این صورت شخص شریفی بعد از و صحت
 دارد که در زبان حیات بهر نسبی که میل دارد و صحت نماید
 تا مجرب شود و طایفه الهیاء الایمیه ۱۹۱۹ عهد الهیاء اما کثیر
 تریب و صحت نامه بر حسب دستور محفل مقدس روحانی مسلمان
 بهائیان ایران شهادت الاله ارکانه چنین است ۱۰۱۹ / ۱۰۱۹
 ۱۰۱۹ / ۱۰۱۹ / ۱۰۱۹ محافل مقدسه روحانیه شهادت الاله ارکانه در
 تعقیب متعدد القاعده ای سابق این محفل راجع بفرم تنظیم و صحت
 نامه محترما اشیاء میشود چون بموجب تصویر الهیه و صحت نامه
 اشخاص باید مکتوب و پس از حدود دهان مکتوب گردد در روزی که
 احیا را الهی و صحت نامه خویش را برای تصدیق صحت خداوند
 محفل روحانی ارائه نمایند و قابل تصدیق کنند کس از مقام آن -
 اخلاقی نداشته باشد معنی است پس از این رفتار نماید اول
 و صحت نامه خویش را با حضور اعضاء محفل و یا با حضور نسبی که

از طرف محفل برای این امر تعیین میشود در این کتاب سر
 پاکت را بسته و بر طبر که عبارتی بضمون ذیل مرقوم دارند این
 پاکت حاوی وصیت نامه است که بخط و اخطا این جانب ۰۰۰
 فرزند ۰۰۰ دارای ورثه صحت نامه ۰۰۰ صادر از ۰۰۰ و تعریف
 امری نامه ۰۰۰ صادر از ۰۰۰ در دسترس نگارنده و یک نسخه
 آن در تاریخ ۰۰۰ محفل مقدس روحانی ۰۰۰ برای صحت تسلیم
 گردیده است هرگاه وصیت نامه بخط دیگری نوشته شده و بعد
 با اخطا یا اثر انگشت ایشان رسیده است محافل مقدسه روحانیه
 بر طبر پاکت صحت خط و اخطا و صحت کنند و یا بضمون ذیل
 تصدیق نمایند ۰۰۰ محافل روحانی ۰۰۰ تصدیق نمایند گند
 عبارات پاکت بخط خود آلا ی ۰۰۰ نگارنده اشیاء با اخطا یا ایشان
 معنی گردیده است و در صورتیکه بخط دیگری نوشته شده باشد
 صحت بهر اخطا یا اثر انگشت و صحت کنند و یا تصدیق و یک
 نسخه را بخود او مشرف و نسخه دیگری در عهد محفل مطبوع
 میدارند و بر طبر همان ورثه و صحت نامه مراتب لازمه را بفرم
 که در فوق مذکور افشاء تصریح و اخطا و تصدیق محفل مقصد
 روحانی محفل خویش بوساکن هرگاه شخصی خواهد و صحت -
 نماید و خود شخصا بعلنی یا بواکف کماله یا بواسطه تدافین
 شخص معتدلی از تسلیم آن عاجز باشد باید مراتب را محفل -
 روحانی محل خود اطلاع دهد محفل روحانی دولتی از مجلسین

خوبتر و اتم از اینک مخصوص محفل باشند یا نباشند نزد تقاضا کنند.
 ارسال میدارد و آن دو نفر اعتراضات و اقای بر آنشخص را ثبت کرده
 بمحفل تسلیم میدارند و آن نوشته برای محفل روحانی مستدرصحت
 داشته و قابل اعتماد و اطمینان خواهد بود. مزید تأکید کن را سائر
 و اطمینان محفل علی اکثر غرض باری مضمون آیه مبارکه میفرماید
 بر هر شخص نوشته وصیت نامه فرض است و بر او لازم است که سر
 وصیت نامه را با تمام اقسام حزم نماید و در آن نوشته اقرار بوجدان
 الهی در مظهر امر او نماید و در وصیت نامه هر چه میل دارد از
 احوال غیبی ذکر کند تا بر او شاهدی باشد در مقام امر و خلق و
 گنجی باشد برای او در روز جزا کار حافظ همین خودش است در
 تزیین ابتدای وصیت نامه یا در مبارک حضرت بهاء الله این عهد از
 مساعدت قدس حضرت و فی احوال المحفل نشانه و نشانه مشغول و استعدا
 نمودن لا اگر اراده مبارک باشد بکه آیه تنی یا از کلام اظهر
 صادر شود یا بمحفل مقدس علی امر فرماید لا یله آیه معنی بر سر
 ورقه وصیت نامه نوشته شود که در جمیع وصیت نامه ها آن آیه مبارک
 متحد الشکل باشد در جواب میفرماید این محفل و خواهرش حسود
 وصیت کنند و است هر چه خواهد بنویسد و عبارت نوع مبارک اینست
 غرض قیوم حضرت ناصر نعمات الله آقا ی میرزا علی ستاری قاضی
 بزرگ علی بهاء الله الایمینی ملا حظت نماید هر چه متذکر می آید
 جلیل روحانی مورخه اول شهره العلاء ۶۶ بمساعدت اتم می حضرت

فی احوال الله ارواح استعداده واصل و خدمات با همه وهم غالبه در تبلیغ
 احوالند بریه موجب تقدیر و سرور و ابتهاج وجود اتم می و اطمینان
 اندک و مرحمت حضرت نشان کرده بد ثبوت و استقامت و انجذاب و روحا
 احیا در نقاط جبرو حرکت از قبیل کرمان و رستمجان و مسهرجان
 و بوشهر و بندر عباس و خرمشهر و آبادان و خرمی و همچنین
 خدمات آقا ی جوانمردان و آقا ی عیاسخان آیتین و آقا سید محمد
 علی خان امیر نژاد در آبادان و همراهی و معاونت ایشان برای
 مسافرت آنحضرت بمحفل مقصود مورد قبول و عنایت از لسان تسلیت
 آید ۶۶ شوال آنیکه از ساعت مقدس نموده جواب از ام اظهر
 صادر گردید و راجع بمشغول اول در جائز بودن ادای تعاز با گذشت
 بودن فرمودند چون مخصوص نیست یاران مختارند راجع بمشغول ثانی
 مخصوص بر کسی و یا فیهام حین تلاوت تعاز با تشبیه فرمودند آنچه
 مخصوص است باید اجرا شود و در حال تشبیه نفسان بر زمین
 احسن و اولی راجع بمشغول ثالث در ترجمه نمودن تعاز فرمودند
 ترجمه تعاز در ایران بلفظ فارسی جایز نه و در خصوص مدفن اموات
 فرمودند جسد میت را باید قبل از صندوق بگذرانند و آن حصه و فرا
 دمن نمایند و راجع بمشغول اخیر فرمودند کیفیت تدفین و ترتیب
 رسیت نامه راجع با افراد موطنین است نه محافل روحانیه چنان آنگاه
 حمد حسین روحانی و ترجمه محضره ایشان نیز بد گردید بحسب
 از لسان عنایت مذکور شده اند حسب الامر مبارک مرقوم گردید ۶۷

شهر و البهائم ۱۰ اپریل ۱۲۳۸ نورالدین زین ملاحظه گردید شد .
 آستان شریفی .

بسم الله الرحمن الرحيم
 قَدْ أَفْتَتِ الْأُمَمَاءُ إِلَى الْمُتَعِدِّينَ الْأَقْطَابِ أَمَّا الْأَوَّلُ فَأَمَّا
 بِهِمَا فَجَسَدُ السَّحَابِ عَلَى مَنِ الْإِسْلَامِ بِأَمَانَةِ الْعَسْرِ
 وَ صَفَاتِ الْعُلَا وَالْأَقْسَرِ بِمَنْ يَكُونُ مَنَ الْكُسْرِ الْفَارِ
 بِسْمِ الْأَشْمِ الْقَدِي بِهِ فَامَتِ الْأُمَمَاءُ وَخَلَصَ مَنِ الْفُتُورِ
 وَالْأَرْهَمِ وَالْأَخْرَمِ مَنِ يَكُونُ كَذَلِكَ فَفِي الْأَمْرِ مَنِ الْقُدْرِ آمَرٍ
 عَلَيْهِمْ طَوِيلٌ لَمَنْ نَزَلَ بِالْهَيْمِ الْأَوَّلِ مَنِ شَهْرِ الْبَهَائِ الْقَدِي يَمْنَعُكَ
 لِهَذَا الْأَشْمِ الْكُفْرِ طَوِيلٌ لَمَنْ يَكُونُ بِهِ يَمْنَعُكَ عَلَى نَفْسِهِ
 إِنَّهُ مَنَ أَظْهَرَ نَفَرَاتِهِ وَبَعْدَ الْبَدَلِ عَلَى نَفْسِهِ الَّذِي أَمَانَتِ
 الْكَلَامِ قَدْ إِنَّهُ لَعَدُوٌّ كَثِيرٌ وَمِنْهَا وَبِهِ نَفْسُ نَفْعَةِ الْخَيْرِ
 عَلَى الْفُتُورِ طَوِيلٌ لَمَنْ دَرَكُوا الْكُفْرَ وَالْهَيْمَانِ نَفْسُهُ إِنَّهُ
 مَنِ الْكَلَامِ قَدْ إِنَّ الْغَيْبِ الْأَعْلَمِ لَسُلْطَانِ الْأُمَمَاءِ أَرْفَعُوا
 يَا قَوْمَ يَمْنَعُكَ عَلَيْهِ إِذْ كُنْتُمْ رَفَدًا الْفُتُورِ مَنِ نَفْسِ الْوَحْيِ
 وَ عَزَمْتُ سَيْلَهُ الْوَحْيِ الْمُسْتَقِيمِ .

اولا نشانی عهد حاخوند از عهد امانت یعنی بازگشت و اصل آن عهد
 است بحسب تفسیر او یا لب شده است و این از قواعد عربیین
 است که کسر با یا وضع با او و کتابت دارد هر جا و یا تیش حکم
 است یا لب میکنند و در گفته می که یا یا تیش ضمیم است به از

لب میکنند و در اصطلاح عهد عبارت است از روزی که واقع صیحه
 یا فتوحات و کتابت صورت بخشی برای مطلق حاصل شده هر
 سال آنروز را برای عهد کاراگاه و تکرار میکنند و جشن سرور
 با میکنند چنانچه در بحیث الحید و الفصح که معروفترین لغات
 امروزه است نیز صیحه بعد العید موسم و کل پی نیم جمع اولی کار
 لذیذ فصل او حادثه صیحه مسریه است نیز تیش و تیش استین او
 عهد السرور و الفرح اصله عهد لبیت الواو یا لکونیا بعد کسره
 و تصدیقه عهد و جمعه اعیاد علی لهذا الواحد ترفا بین و بین اعیاد
 الخشب و المظفر الیا می واحد و العید می اصطلاح الصوفیه
 ما بعد علی الخشب من التجلیات با عادات الاعمال و معانی دیگر
 نیز دارد کما موضح مقصود ما خارج است و حضرت عید البهائم
 جل اسم الاطی نیز در معنای عهد نظیر این عبارات را راجع به
 عهد نوروز میفرماید فوعلی تعالی فوعلی عادات قدیمه است که هر
 مطلق ازطل را ایام سرور صوم کتبیم طاعت و آنروز سرور و شادمانی
 کنند و اسباب جشن و شربت فراهم آورند یعنی یکروز از ایام صیحه
 را لا در آنروز و انچه عظیم و امر جلیلی می داد آنرا انتخاب
 نمایند و در آنروز نهایت سرور نهایت حیر و نهایت شادمانی
 ظاهر کنند بدین یکروز نمایند و اگر چنانچه بین نفوس کدورتی
 حاصل در آنروز آشتی کنند و آن اغیار و آن دل شکستگی را قیل شود
 و باره با لغت و محبت پر ازند چون در روز نوروز از برای ایرانیان

امور عظیمه ای و این شد لهذا وقت ایستادن روز را میوز-
 دانستند و آنرا عید ملی قرار دادند پس تعلیفه این یوز به سار-
 مبارک است و ای آخر بیانجمل بیان و همچنین مضمون جمال مبارک
 جل کبریا که در بیان معنی جمعه میفرماید گنجین روز جمعت -
 رسول اکرم جمعه بود لذا در بین مسلمین جمعه مبارک و پیروز
 شد و این بیان در صورت مبارک توضیح طریقی از قم قدم نازل شد
 عالیه آن سر مبارک مراجعه و مطالعه فرمایند و بدیهی است
 هر قدر ظهور عظیمتر است بوی ظهور نیز اعظم است و در این آیات
 مبارکه حد و ابعاد و این ظهور اعظم و شرافت و مراتب و مقامات این
 ظهور را بر حسب اجمال و اشاره بیان میفرماید ولی هر گاه بخواهد
 این ابعاد و این ظهور اعظم مطلع و آگاه شود باید در مضامین الواج-
 ابعاد تعمق و اعمان نظر نماید و اگر چه این آیات مبارکه و نهجیات
 اختصار است ولی اشارات لطیفه دلایل آن براهل علم و معرفت -
 واضح و بیان است بقسمی که اگر دریاها مرکب و درختان عالم قسم
 و صفه زمین و آسمان کافی گردد و این و آنرا تب شود عشری از
 اعداد عظمت و شرافت ابعاد این ظهور را نتوانند نگاشت باری مبین
 ظاهر عبارات اینست میفرماید منشی قلم عید ها به دو عید اعظم
 عید اول روزهاست که پیروزگار و پیروزان با سزا حسنی و صفات
 علیای خود بر اهل عالم تجلی فرمود و عید دوم روزی است که
 پیروز نمودم آنکه را بشارت داد باین اسمی که مراد کمالا حیا

پیروز و اهل آسمانها و زمین محسوس گشتند و در عید دیگر در روز
 عید مقدس شده است امر از طرف امر کنند و دادا خوشا آنکه فائز -
 بود پیروز اول از شهرالنجباء کسری فرموده است خدا برای این اسم
 نام خوشا بحال گشته نعمت های الهی را و صلاحی برای خود ترا ظهور
 باید چنین کسی شکر الهی را بفعل خود شکر که دلیل بر فعل حق -
 است ظاهر نموده است بگو این داد صدر ماههاست و عید ظهور
 و این ماه عید حیات بر جمیع کائنات روزی که خوشا آنکه آنسرا
 زیاده بروج و رحمان نهادند عید هم کلاوا و فائزین محسوب است
 کمالیت عید اعظم یا دشاه عید هدا است بخاطر بیاورید این مردم -
 بنیکه در خواب بودند بیدار فرمود شما را از زمینهای و می و -
 آسمانها بشمار آموزش راست خود شما هر چند از ادای شکر
 این نعمت عظمی و سعادت کبری عاجزیم و لکن بقول معروف ملائذ رک
 کلا یقره که لذا باین آیه قرآنی باید ما بهائیان عید این ترانه
 حاکیم و بگوئیم الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما كنا لنهتدی لیسو
 هدانا الله باری عید اعظم که سلطان ابعاد است و دوازده روز
 است که اول آن بوجوب تصور می رسد جمال قدم و حضرت عیدالنجباء
 حضرت ولی امرالمعززی و در عید نوروز است و در سه روز آن که
 در نیم و دوازده هم باشد شغل حرام است عیارت شکران و جواب
 بخت شکران از عید اعظم جواب اول عید عصر پیروز هم دادیم از
 شهر بهائیان اول و ناسخ و دوازده هم عید اشتغال با امور حرام است

لکای او خدایست چنانچه در آخر این طب بصیر
 بیان میسر میاید قوله قلید من اقواله یا طب
 انشد الصوفی اولا یسبحک ماله یسبح الشفاء ثم
 یسبح نفسه لصفحة السجدة العباد المسمی
 طبیب البسند یسرب طبر حق لشفاه لفا وفسه رحمة
 ورحا قل تسکوا به لاحتفای المزاج انه صنف من الله
 للعلاج قبل هذا العلم انصرف العلم كلها انه السبب
 الاظم من الله محیر السرم لعقود اجساد الامم قدیه علی العالم
 والحکم ولكن البیج یح الذی یقیم علی تعزتی منقطعاً عن العالمین
 قل یا الی ایس احک شعانی واکسک دوائی وفسرک رجسائی
 وحک منی ورحمتک طبیبی ومعنی فی الدنیا و الآخرة
 انه اند المعطى العلم حکم مطبق آیات مبارکه چنین است
 ای طبیب شفا بخش میخانی در ایندا ید کس پروردگار است
 ماله روز جزا است بعد از آن بآنچه مقرر فرموده ایم پسرا
 صحت مزاج بستدگان قسم بذات خودم طبیبی که شراب محبت
 سرا تسویه یا شد دیده اراو شفاست وفسر او رحمت و امید واری
 استسکون تصد جوئید یا برای احتفای مزاج البسند او شفاست
 یا شد است پسرای معالجه امراض بگو این علم شریفترین جمیع
 علم است براستی این علم بزرگترین سبب است از صائب خدائی
 که زبسد و گشتد ما متعوا لیسای خدای خداست برای

محافظت ایدان مردم وفسد دالقه است این علم را
 بسر جمیع طبیبها وگشتیا ولكن امروز روز است که
 نیام کنی بسر نصرت من در عیانتی که او وفسد
 یا نی از اهل عالم بگو ای خدا من اسم تو شفا من است و
 ذکر تو دوا من است وفسر تو امید من است وادب من تو هدم
 من ذکر تو دوا من است ورحمت تو طبیب ویاورین است در دنیا و آخر
 دالیه تولی تو صاحب عا وطم و حکمت و در او حیکه با متعوا مرجع -
 میرزا محسن طبیب است جعفریاید هولاء من الاقدس یا یا طبیب -
 ان استمع ما یوحی الیک التحیب فی هذا النار الرهب الذی جعله
 اللعنة ما من ثالیه النفس والبیوی وفسره المعنوی الایس الاطیج
 اذا حکمت الشمس فی معدل الاسراج فوالذی انشأ الفجر
 وفی القلادیر فی لیلۃ القدر ذک اصحاب السراج القصری -
 قطب الاعتدال یلج فی لک بان تطهر النفس و تشرها من داء -
 الخلة والیسوی العمل یستلوی الی الصدارة العنبری والغایة
 القصوری والصفا الاقصی مقام الذی جعله الله بطلان
 العسیرین قبل الحمد لله رب العالمین معلوم یسان مبارک
 بدین مضمون است ای طبیب بشو چیزها که - وحی میگفتد پسو
 محبوب امکان در این نار خوفنا که خداوند آنرا مقرر فرموده از -
 ثالیه نفس و عوی و مشرب نموده است آنرا برای این منظور وفسر پاک
 نما و تقویه کن اندرون و ابعاد از اختلاف و اوجاز زمانه که آفتاب در

بروز اعتدال است بر قسم بذات خدا اینکه بولین فرموده
 است این چراغ ساطع شده است این آفتاب در قطب -
 اعتدال هزار بار است برای تنو که مظهر گردانی نفوس را
 و صحت بعضی آنان را از رنج غفلت و هوی باید بستاند
 بوی مظهر ظهور و نهایت مظهر برعت آنعام بلند بک خدا
 طوائف و نفسین مظهر فرموده است باری الواح البیهد در
 سرائق و بخت من ضیاء بسیار است و همچنین السراج
 مقدسه سرگزهد و مقامی در این خصوص شمع است از آن
 جمله این لوح ضعیف با اختیار میرا حامی آقا ضعیف نیاز
 شده است و آن این است هوایی ای ضعیف ادیب ارباب
 روایت حدیث روایت کنند که تیر حجازی و آفتاب پیری
 جمال حدیث روح الانین له السلام فرموده اند السلام
 صلوات علی ابدان و علی الابدان در این حدیث صحیح
 تصدیق و توفیق طب صحیح است چه که مفید بر علم
 ادیان است و متاخری اعظم از این نخواهد بود محقق
 در تصویب این حدیث حیران و سرگردان شدند که با
 وجود آنکه طب متفرع از حکمت جالینوس بر سرائق
 جسمانی و سرائق البس و ادیان آسمانی طب روحانی
 است و حکمت ربانی چگونه این جسمانی بر روحانی
 تعلیم یافته و صحت و سلامت اجسام بر ارواح مقدم شده

است کسل را حیرت دست داد بعد از بحث در حق چنین
 تحقیق نمودند که عبادت و فرائض مسودت حصول منوط
 بصحت و عاقبت ابدان است اگر جسم تحلیل و بدن تحلیل
 و اعضا مست و پیر و غیر مزاج مختل و برقرار نباشد توانائی -
 عبادت ندارند و فرائض عبادت بجائی نیاید بلکه مدارک مختل شود
 و مظاهر مختل گردد حصول صحت و عاقبت روحانی و ظهور
 - لامت و راحت و جذائی منوط و مشروط باعتدال مزاج عنصری
 است یعنی مولف جمله آن است لهذا در حدیث مقدم بیان
 شده است این معنی هر چند نفی است و فی الحقیقه
 توجیه لطیفی است لکن معنی دیگر که العطف از این است
 نیز بنظر میآید و آن اینست که این مطلب یعنی هدایت -
 البس در جمیع کتب و معارف آسمانی و نزهت جمیع خلائق -
 برستان و دانایان و مظهرین بر اسرارنا مظاهر ربانی اهم امور
 و اعظم مظلوم بودنش ثابت و مسلم است و نفی که بر هدایت -
 تاسی تمام نمایند از افاق گشتادون نجم ساطع ظاهر و لامع
 گردد چه که مظهر حکمت البیهد و مطلع حیات یافته هستند
 و چون در میان طب جسمانی و حکمت روحانی تطبیق تمام حاصل
 و مشایعت حقیقت طایق التعمیل بالتعمیل موجود و
 مظهر بلسمیکه نکات جزئی در بین طیفین نیز مطابق و
 حوائج بک بگردد و ابتدا در تشخیص امراض و تعدیل مزاج و ترتیب

علاج و مدارای با میخ و غلیل و میزانی با حقیق و طرح
تفاوت و اختلافی نه لهذا طبیب روحانی که باید برسد این
نفس منقسم با صراط باطنی تمام نماید در جمیع معالجات
سرشته از طب جسمانی گیرد و برآن ترتیب حرکت نماید
مثلا اول تشخیص مرض هر نفسی را بصدف و مزاج و استعداد
و قابلیت اورا کشف کند و برآن اساس ترتیب علاج نماید و اعتبار
مدارا و میزانی را باو ملحوظ دارد و فی الحقیقه خبر طواء و
خطوار غلیل و میخ رساند نه اینکه چون سرشار اورا شده
چند طرد و تبعید کند و بغفلت معاسله نماید بلکه بقدر امکان
در صحت او بگوید و چون عاجز گردد و نرسد از معالجه مشاغل
کند ترک او کند چون در این کفر عظیم مدار و رفتار و گفتار و کردار
احیای الهی بر این طوال است و طب باطن را بطلب ظاهر
تطبیق و قیاس لازم لهذا در حدیث طب ایدان مقدم شمسره
ندد است چه که میزان فصل و قیاس است و قیاس را پسند
مقدم است پسری بزرگ دنیا اگر حداقت کامله خواهد و
حکمت جسامعه جوئی جمیع بین طبیب است و باین جنابین
برواز کن یعنی طبیب اجسام باطن و حکم ازواج و بزرگ دنیا
و معالجات جانها جسم غلیل عالم را درای منابع پساتر
و مزاج ضعیف آدم را درای ذائق سم جلیل و غفلت را درای اضم
سوز و حسرا حجاب و سوا اختلافی را با در عسر حکم صفات

افق طب الهی چون بدرید رخصی و از طریق حکمت برقی
چون صد تاجان طالع شوی و حیات روحانی و زندگی جاوید
بیدار داری و الهی طبع و علی الذین طالعوا القلوب
بنفحات الله ع
و در الواج عید و نیز تفریح فرموده است که در حین معالجه
توجه کامل بجمال مبارک نمایند تا نفس پاک ایشان شایع امرانی
گشوده از آفتاب در لوق مرحوم میرزا یوسف سلطان وجدانی
است قولہ تعالی در وقت معالجه توجه بجمال مبارک کن و آنچه
بسر قلب الهی شود عجزی دار میفانرا بفرض الهی و مسرور
روحانی معالجه تا در زندان را در جان بخارند کفری و بجهت
را سرهم موشیت نفس بخش بهالین عسر بیماری چون عیاض
گشود و سرور و شادمانی ده بقوه روحانی انجذابات
روحانی بخش این نفس روحانی حسیات بخش دام ویم است و
حسین ایوان هر غلیل و ستم الهی آخر القی و در لوحه بافتخار
دکتر نعمت الله نجف آبادی است میفرماید قوله جل شمسانه
هنگام ظهور طینکات و صعبا در تشخیص امراض و آیات توجه
تام برپ آیات تا تا کاشف کرامات گردد و کاشف طحاناتیسی
جمال مبارک که در صفای امراض از قلم اعلی صادر رکنه مدارت
نشا تا سلامت حصول یابد الهی آخر القی از این لیل الواج بسیار
است اما راجع بآیه دوم اشاره بحکم حضرت اعلی در بیان است که

میرود و هر وقت من بپایان راه الله ظهور می‌یابم بر هر مرتبه از
انوار اهل بیان واجب است که هر چه در نزد خود هست
دارد و من ظهور میداند بر آفتاب ظهور من بپایان میرسد
و آن هدیه من ظاهر خود را تقدیم حضورش نماید لذا در این
آیه مبارکه بدین فضل و عظمت این حکم را مرتفع تا اشعشع می‌فرماید
به تحلیلش فرموده است خدا بر هر تماشایی که حاضر شود در
مقابل عرضش آنچه در پیش خود دارد و نصیبش می‌بخشد و است
ما غیر می‌بیند این حکم را فعلی است از نزد ما و البته او است
صاحب خدا و کسی از دست و زبان که بگوید محمد است و شکرش
می‌باشد چون نشر فضل و رحمتی است از

Figure 1. The structure of the proposed model.

١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠
 ٢٠١
 ٢٠٢
 ٢٠٣
 ٢٠٤
 ٢٠٥
 ٢٠٦
 ٢٠٧
 ٢٠٨
 ٢٠٩
 ٢١٠
 ٢١١
 ٢١٢
 ٢١٣
 ٢١٤
 ٢١٥
 ٢١٦
 ٢١٧
 ٢١٨
 ٢١٩
 ٢٢٠
 ٢٢١
 ٢٢٢
 ٢٢٣
 ٢٢٤
 ٢٢٥
 ٢٢٦
 ٢٢٧
 ٢٢٨
 ٢٢٩
 ٢٣٠
 ٢٣١
 ٢٣٢
 ٢٣٣
 ٢٣٤
 ٢٣٥
 ٢٣٦
 ٢٣٧
 ٢٣٨
 ٢٣٩
 ٢٤٠
 ٢٤١
 ٢٤٢
 ٢٤٣
 ٢٤٤
 ٢٤٥
 ٢٤٦
 ٢٤٧
 ٢٤٨
 ٢٤٩
 ٢٥٠
 ٢٥١
 ٢٥٢
 ٢٥٣
 ٢٥٤
 ٢٥٥
 ٢٥٦
 ٢٥٧
 ٢٥٨
 ٢٥٩
 ٢٦٠
 ٢٦١
 ٢٦٢
 ٢٦٣
 ٢٦٤
 ٢٦٥
 ٢٦٦
 ٢٦٧
 ٢٦٨
 ٢٦٩
 ٢٧٠
 ٢٧١
 ٢٧٢
 ٢٧٣
 ٢٧٤
 ٢٧٥
 ٢٧٦
 ٢٧٧
 ٢٧٨
 ٢٧٩
 ٢٨٠
 ٢٨١
 ٢٨٢
 ٢٨٣
 ٢٨٤
 ٢٨٥
 ٢٨٦
 ٢٨٧
 ٢٨٨
 ٢٨٩
 ٢٩٠
 ٢٩١
 ٢٩٢
 ٢٩٣
 ٢٩٤
 ٢٩٥
 ٢٩٦
 ٢٩٧
 ٢٩٨
 ٢٩٩
 ٣٠٠
 ٣٠١
 ٣٠٢
 ٣٠٣
 ٣٠٤
 ٣٠٥
 ٣٠٦
 ٣٠٧
 ٣٠٨
 ٣٠٩
 ٣١٠
 ٣١١
 ٣١٢
 ٣١٣
 ٣١٤
 ٣١٥
 ٣١٦
 ٣١٧
 ٣١٨
 ٣١٩
 ٣٢٠
 ٣٢١
 ٣٢٢
 ٣٢٣
 ٣٢٤
 ٣٢٥
 ٣٢٦
 ٣٢٧
 ٣٢٨
 ٣٢٩
 ٣٣٠
 ٣٣١
 ٣٣٢
 ٣٣٣
 ٣٣٤
 ٣٣٥
 ٣٣٦
 ٣٣٧
 ٣٣٨
 ٣٣٩
 ٣٤٠
 ٣٤١
 ٣٤٢
 ٣٤٣
 ٣٤٤
 ٣٤٥
 ٣٤٦
 ٣٤٧
 ٣٤٨
 ٣٤٩
 ٣٥٠
 ٣٥١
 ٣٥٢
 ٣٥٣
 ٣٥٤
 ٣٥٥
 ٣٥٦
 ٣٥٧
 ٣٥٨
 ٣٥٩
 ٣٦٠
 ٣٦١
 ٣٦٢
 ٣٦٣
 ٣٦٤
 ٣٦٥
 ٣٦٦
 ٣٦٧
 ٣٦٨
 ٣٦٩
 ٣٧٠
 ٣٧١
 ٣٧٢
 ٣٧٣
 ٣٧٤
 ٣٧٥
 ٣٧٦
 ٣٧٧
 ٣٧٨
 ٣٧٩
 ٣٨٠
 ٣٨١
 ٣٨٢
 ٣٨٣
 ٣٨٤
 ٣٨٥
 ٣٨٦
 ٣٨٧
 ٣٨٨
 ٣٨٩
 ٣٩٠
 ٣٩١
 ٣٩٢
 ٣٩٣
 ٣٩٤
 ٣٩٥
 ٣٩٦
 ٣٩٧
 ٣٩٨
 ٣٩٩
 ٤٠٠
 ٤٠١
 ٤٠٢
 ٤٠٣
 ٤٠٤
 ٤٠٥
 ٤٠٦
 ٤٠٧
 ٤٠٨
 ٤٠٩
 ٤١٠
 ٤١١
 ٤١٢
 ٤١٣
 ٤١٤
 ٤١٥
 ٤١٦
 ٤١٧
 ٤١٨
 ٤١٩
 ٤٢٠
 ٤٢١
 ٤٢٢
 ٤٢٣
 ٤٢٤
 ٤٢٥
 ٤٢٦
 ٤٢٧
 ٤٢٨
 ٤٢٩
 ٤٣٠
 ٤٣١
 ٤٣٢
 ٤٣٣
 ٤٣٤
 ٤٣٥
 ٤٣٦
 ٤٣٧
 ٤٣٨
 ٤٣٩
 ٤٤٠
 ٤٤١
 ٤٤٢
 ٤٤٣
 ٤٤٤
 ٤٤٥
 ٤٤٦
 ٤٤٧
 ٤٤٨
 ٤٤٩
 ٤٥٠
 ٤٥١
 ٤٥٢
 ٤٥٣
 ٤٥٤
 ٤٥٥
 ٤٥٦
 ٤٥٧
 ٤٥٨
 ٤٥٩
 ٤٦٠
 ٤٦١
 ٤٦٢
 ٤٦٣
 ٤٦٤
 ٤٦٥
 ٤٦٦
 ٤٦٧
 ٤٦٨
 ٤٦٩
 ٤٧٠
 ٤٧١
 ٤٧٢
 ٤٧٣
 ٤٧٤
 ٤٧٥
 ٤٧٦
 ٤٧٧
 ٤٧٨
 ٤٧٩
 ٤٨٠
 ٤٨١
 ٤٨٢
 ٤٨٣
 ٤٨٤
 ٤٨٥
 ٤٨٦
 ٤٨٧
 ٤٨٨
 ٤٨٩
 ٤٩٠
 ٤٩١
 ٤٩٢
 ٤٩٣
 ٤٩٤
 ٤٩٥
 ٤٩٦
 ٤٩٧
 ٤٩٨
 ٤٩٩
 ٥٠٠
 ٥٠١
 ٥٠٢
 ٥٠٣
 ٥٠٤
 ٥٠٥
 ٥٠٦
 ٥٠٧
 ٥٠٨
 ٥٠٩
 ٥١٠
 ٥١١
 ٥١٢
 ٥١٣
 ٥١٤
 ٥١٥
 ٥١٦
 ٥١٧
 ٥١٨
 ٥١٩
 ٥٢٠
 ٥٢١
 ٥٢٢
 ٥٢٣
 ٥٢٤
 ٥٢٥
 ٥٢٦

آنکه می‌داند که در هر تفرقه‌ای، محبت عمومی ایشان با شخصی
مومنی بودار قیام کند، خدا دیر و کیس را مساعد و در این
تسلیت علقه صد جلال قدم جل العبد الاعظم محبت عمومی
را تمام مشرق الاندکار تمیید می‌برد، اما صد و بیست و یک
نویسای محال است که در سخن ایشان از انکار توجهی
در حالتیکه تاکنون و در حال حاضر، مغفرت و آمرزش باشد و چون داخل
مشرق الاندکار شود، ساکت باشد، برای شهادت آیات، شاید ایندیکه
با تدبیر و نظر خصیصه است، بگو مشرق الاندکار هر مغفرتی است که
معموم از کسی ساخته شد، یا بعد از شهادت او، یا چنین مومنی
است، یا است و از هر میزان از آن دارا باشد، و گمانیکه تا وقت می‌کشد، آیات الهی

را بخوانند و بعد از آن آیات صیغه آید را که برابرش نمیک
 با آن ملکوت خدا آسمان ایزدین دار و جبهه آن آیات میباشد
 بود و بعضی از آن که نمیشناسد آنرا کسی امروز میگوید که از این
 شانتر کسی خبر ندارد بگویم آنرا کسی نمیشناسد بگویم آنرا کسی
 بخواند و روحانی که بعضی عبارتی تعبیر نموده و اشاره می
 معلوم نگردد خوانا و حال نموده آنرا معانی این کتاب در
 تعلیمات رفتن بطریق الازکار و استعمال و تزیین الواج میرهن و
 است چه برآید و بطریق و اطهاتان مسلم و واضح است که چیز آیات
 الهیه هیچ چیز سبب اطهاتان قلب مومن نمیشود چنانچه
 جمال هم جل ذکره اعظم مثل مومن را بصادق و آیات الهیه
 را بدو باز دارد است و بعضی از این بهتر نمیشود در لوسی که
 اعتقاد این الفطری است و بعضی باید قوله تعالی قنانت
 صواب این لوح را بار بار خود بخواند و از جبهه صید و اکثر
 بارانی آخری ارجاع شود محبوب است چه مثل خاص مثل
 حوت است و مثل الواج الهیه ما اگر چه نصیحت در عیون است و
 آنی متعلق به و لکن در ارسال الواج بکارمان تحقیق بسیار
 اند چه که انتشار کتاب الله بین عباد ارباب جدید و عیون
 بدو میباید آنی آخری الحقیقه چنین است باری در خصوص
 مشرق الازکار الواج الهیه است و است از آنچه این لیس
 اطلع اند و است اعظم الاعظم هذا کتاب من لدنا فی السیور

فی حق لا یجتمعون و با لا سحرهم یقویون من طاعهم لوقا
 لذكری بعضی انهم مختلفون اولئك لا یخترهم نفس ولا یخترهم
 النفس الا کثر و هم من اقتداح الفلاح یخترهم عبد فان استمع
 ندائی من منظر عینی ليجذبک الی سعاء فانی و عتاء رحمتی
 تالله انیستقیم فی امری علی شان لو یحارب معک من علی آثار
 کتابا لفقو بفسک علی امری و یخترک لک لخلق لسان الله
 المبین الفیض الصیر فی ذکری بعد الذی لک فی الذکر نصیحت
 فی سبیل استقر علی المرفع بعد الذی اخذنا لاهتزاز من
 حول ربه العزیز الحکیم ان المقضی عما سوی الله و ذکرنا لک
 بالحق و البیان لک لک امرنا فی الخلق من لدن علی عیون
 قل یا ملا الهان الکفرتم بربکم الرحمن بعد الذی فی ظلم
 الیهم ان سلطان عین الی من شریک الیهم العزیز لیس لکم من
 صیبر کسروا استقام الظنون و الاوهام باسم ربکم العزیز العظام
 الیهم ان لیبعوا الذین کفروا با الله و اتبعوا فی سره صیغ
 الظالمین ثم اعلم یا نا حیرک الراضی العزیز بقدره من لدنا ان ربه
 لیسو المقدر القدر و بعثنا احدا بسلطان القدر و بالقوة و بالحق
 الی صحیح و العزیز لعل یذكر فی نفسه و قبل الی محبوب
 العالین کذ لک القنات قول الحق للظلم و لکون من العالین
 و السیاح لک و فی من اقبل الی الله العزیز العظیم عیون لوح
 مبارک قریب باین ضیوع است این مکتوب است از طرف ما بسوی

توسیع در محبت من خواب نمیکند و در سحرها از خوابگاه خود
بر میخیزند محض اشتیاقی که بر من قسم بذات خودم ایشان اصحاب
خوشند هیچ چیز آنان را اندوختن نمیکند و بیتاب نمیکند این
را هیچ خوابی و آنان از قهج های نوز و فلاح میوشند ای پند
من بشوید ای مرا از طرف هر سخن تا بکشاید تو را بسوی آسمان
افضل من و آستان رحمت من قسم بذات خداوند که این ندا
مستقیم میگردد تو را در امر من بشاید که اگر محارر بکشد یا تو امر
عالم جمیعاً هر آینه بشما قیام خواهی کرد بر امر و نصرت من این -
چنین تا نقل شده است لسان خداوند میبشنویم قیوم آیا میبشنویم
روا میداری و حال آنکه حضرت اعلی جان خود را در راه من نداده
آیا آرام میگیری در آرامگاه خود بعد آنکه بفرست آمدند توسیع
اطراف پیروزگار عزیز قوتند از ما سوی الله منقطع شو و دست از نماز
عزم را بخت و بیان چنین امر فرمودیم تو را در این لوح از -
جانب داناتی حکیم بگو ای اهل بیان آیا کافر شدیدی پیروزگار
رحمن خودتان بعد از آنکه آمد در سایبانهای برهان با سلطنتی
آشکار بسوی من امروز نواز میکی قسم بذات خودم برای شما
بناهی نیست بختی که بنهای وهم و گمان را بنام پیروزگار هرگز
دانا ای خود جاد ای بسوی کعبه توسیع که کافر شدند بخدا و
با طاعت رات پست من متحد گشتند پس بدان که هرگز دادیم
توسیعهای تیره زاری بکثرت و توانائی خود البته پیروزگار تو قادر

و انما احب برانگیختیم شخصی را بسلطنت و قدر و علو تو فرستادیم
اورا بسوی مسجد مشرقین که شاید عقد تو کرده و پیوسته محبوب
الیمان توجه نماید چنین بشو آموختیم قول حق را تا مطلع گردی
را از لائقین باشی از این لوح مبارک نیز فضیلت سحر خیزی معلوم
و معبرین است و سحر خیزی نشانه ظهور و حقیق و محبت الهی
است و حضرت امین الطریقین از وقتشروع بطریق الانداز سوال -
نموده و جواب از لسان عظمت نازل شد و عبارت اینست سوال از
تکر در مشرق الانداز فی الاصحاح جواب اگر چه در کتاب الهی
تکر اصحاب شده و لیکن در اصحاب و ظهور و ظهور بعد از ظهور و ظهور
الی ظهور آفتاب و دو ساعت هم بعد از آن لدی الله مقبولست -
از این بیان مبارک معلوم میشود که هر چه زود تر مشرق الانداز
توجه شود اجرش بیشتر و لیکن چون فضل الهی عام است تا دو -
ساعت بعد از طلوع آفتاب هم مقبول درگاه رحمت است و همچنین
الواجب عقد سحرگر متقاضی در فضل و شرف مشرق الانداز و مهارت
است از جمله این لوح مبارک که بافتن از احیای شاه آباء و عساکر
است - و الحمد لله ایاها ان الهی شکر کنید خدا را که موفیق شدیدی
و تا میبشنو مشرق الانداز نموده و در اصحاب بد که پیروزگار برده اشد
بیت توحید تا سپس نموده و بشیخ و توحید رب مجید برده اشد
نماز و نیاز از شما را بطلوت راز رسانده و عبادت حضرت احدید قریب
درگاه بخشد لدی در مناجات که مافوق لذات است و محلاتی در

تربیل آیات کتبیهات آرزوی مومنین و موافات استعد و نیاز انسان
با محسوس حقیقت دما ساز شود و همراز گردد و لذتی اعظم از آن
نه ولی اگر بکلی فارغ و بعضی داخل و غرق و ی واقع و یوس شانه
بردارد غفلتی جسمانی استولگی این را حلالی روحانی عار
هند آن نفوس طه سه این مجمع روحانی و این معبد روحانی تا سیر
شد طویس لکم من هذا الفوز العین و عظیم الجاه الامی ع
و اما در لغت تا سیر و توجه در اسرار مشرق الازکار و الواج عید
از مرتبه حیثی و حضرت ولی امر الله شرف تزیل یافته از آنجمله در
لغز مخرج میرزا یوسف خان روحانی میفرماید قوله جل شانه الیه
اعظم امر تا سیر مشرق الازکار است تا در یکروز اسرار پذیرد اگر
خداوند سپهریان مشغول شوند و تنها بیرون و بیجان بایند و اگر
تا سیر مشرق الازکار در یک روز از بلاد بقا هر مخالف حکمت است
یعنی حسب جزیره فزود و عجم الزوار گرفته البته در محلی محلی
ولو در زیر زمین باشد باید تا سیر کرد و هذا امر عظیم فرض
على الاسماء اصعبین و علیها التبعة و التنا پیچ از جمله بیانات
ریشه حضرت ولی امر الله پیانه راجع بمشرق الازکار در یکی از
الواج ضمیمه این بیان مبارک است قوله الاحلی آنچه الیه انزاس
اساس امر الله و مظهرات دین الله و مسائل جریان شریعت الله
و اعتبار کلمات و کشف اسرار ملکوت الله از طریق بیان مشرق الازکار
در مغرب اقصی است مراجعه بالواج عید و بیانات و تائیدات

آیه شامیه که از طرف دربار چنان و آنکه ظهور و بخت امر نبی آفاق چنین
شوالیه است خطایا آخیا این مضامین الانرو مغایر با راجع با اهمیت
دادند مشرق الانکار امریکا صادر گشتند آید. قوله عز یانه ای
بر آن شرق و غرب ۲۰۰ مشرق الانکار با اعظم اما جایی است ۲۰۰
باید احیا و الهی بهایست همت و خلوص است و جانشانی معاشرت در
این تأسیس و یانی فرمایند در همین توفیق ضعیف است که بیان هرگز
چنان محله در کار نگذار میفرماید قوله العزیز و همچنین میفرماید مسئله
شرق الانکار در امر الله بسیار مهم است بد رحمة که وصف نظایر و
همچنین میفرماید مسئله مشرق الانکار بهایست با اهمیت را دارد باری
و اهمیت مشرق الانکار همینست که گاهی است که پس از انجام یانی می
و یمن ساله مشرق الانکار امریکا حضرت ولی امر الله نگذارا با حیا
بشارت دادند و نیز امر فرمودند بجهنم مقدس ملی ایران بنایانگان
جامعه امریکا نگذارا تبریک مغایره نمایند این موضوع را نیز بتصرفه
نگذارا مبارک راجع با تمام یانی مشرق الانکار ختم میکنم ترجمه نگذارا
جبارک با حیا بی طهران و عراق بشارت تشکیل مشرق می و یمن ساله
اولین مشرق الانکار و غرب را اعلان نمایند تاکید کنید تبریک نگذارا
نایست بنایانند که با معاصی که در مقابل انجام امریکه و ده و پنج
بر حقه این اول بپائی محسوب است مغایر نمایند شرقی و یانی

نظم
.....
انصُرْ بِالَّذِي اَصْحَابِي الَّذِي نَامُوا عَلَى ذِكْرِي

من خلق وأوتى الحكمة في خلقه أولئك اتجم ساء عبادي
 وصالحهم هداني للخلق اجتمعين وألذ لي خلقهم بغير ما نزل
 في الواسي أنه ليس مني إياهم أن تجمعوا كل مدعائهم قد ثبتت
 الألوام بطراز عظم لائل الأصحاب الله يخلق بين السموات -
 والأرضين تنسكون بالعرفوة الواسي وحيل أمر المحكم المتبين
 در این آیات مبارکه عباد خود را امر بصیرت اصحاب و عادمین امر
 مدد سر خوش میفرماید و عدام امر را نیز از تجاوز از نصوص صریحه
 در الواج نیست میفرماید و در الواج ساقطه در این دو فقره الواج -
 هدیده از قلم اعلی مشروحا شریف نقول یافته روحانیت این دو حکم محکم
 از برای اهل بهاء در نهایت اهمیت و لزوم است زیرا نفوس مدسه
 که بر خدمت امر و اعلا یلکماله ایام میکنند و خود را وقت خدمت
 تبلیغ امر میپایانند و از راحت و آسایش خویش چشم میپوشند و در
 نهایت تجرد و انقطاع مانند تصاتم صحرای بر بلاد و دیار صحرای
 صحرای میکنند و مقصدی جز تضرع نصاحت طریقه الهیه و هدایت -
 نفوس فاعله ندانند در آستان احد پستیبار محشی و معتز ند هر چند
 نفوس فاعله غبار و بطله آورده و در غرگوار ای اصحاب و مبلغین امر
 همین بیان مبارک بر افق گرد و تنبیه اهل بهاء کفایت است بفرموده -
 جمله عبادت بهاء است در این حین که هم اعلی ناطق است
 مشایخ هدیه میشود جناب احد طریقه بهائی در آن اطراف
 باز گرد و تنبیه و خدمت امر مشغول است طوبی از برای آنکه سیر کند

ایام بخدمت صلحین فائزند و در این دیگر میفرماید بفرموده ای
 شاهانه اگر نفس در ظاهر صاحب بهائیتین را لغایت تعاید بسیار
 صیانت ایام عباد از خدمت امر صریح شوند و در این دیگر
 میفرماید بفرموده تعالی شاه صیغ خدمت را در لیلین امر الهی صیغ
 دارند هر نفسیکه خود لایل این مقام اعلی است با آنصیغ -
 تعاید و آله ان باخذ و کثلا لنفسه فی اختیار هذا الامر الذی به
 تفرع کل بنیان موصوفه و اندکته الجبال و انصعقته النفوس اگر مقام
 این بر ظاهر شود آبی از او با صد هزار جان طالب و آمل شوند
 تا چه رسد بآر و زحارف آن در جمیع امور بحکما ناظر باشند و باو
 متشبیه انشاء الله کل موقف شوند بجا را داد الله و حید کردند بجه
 عرفان مقامات اولیا ی که بخدمت اقام و به نشا ناخفته علیهم
 بهاء الله و بهاء من فی السموات و الارض و بهاء من فی القردوس
 الاعلی و الجنة العلیا و از این قبیل الواج بسیار است و همچنین
 در الواج مرکز جتناق این تاکیدات پیشا راست از آنجه در لوحیکه
 با اختیار مرجع امین اعلی الله مقامه میفرماید بفرموده تعالی بفرموده
 نسبت طاعت و مطیعین بسیار رعایت و احترام ملحوظ دارند که
 بسیار از استیلا زحمت کشیده اند و صدمه خورده اند و همیشه
 در مشقت بوده اند الباقی آخر بیان الاصل و از این قبیل الواجیکه
 از برافه حضرت ولی امر الله شرب مدد یافته بسیار است از آنجه
 این بیان مبارک است بفرموده تعالی شاه و همچنین اقوال مبلغین

امر الهی چه مبلغین ثابت و چه مبلغین سیار باید بحد حقایق
و مبادی احکام الهیه را نمایند و رهتار سطحات محافل روحانیه -
کردند و اقدامات و اجراءات محافل روحانیه باید مثبت و مفید در
بسط مبلغین شود و الا اقوال مبلغین و اگر محافل روحانیه در
اجراءات خویش تعلیل نمایند اثر و ثمری نبخشند و سلب و بطلان
محافل روحانیه اگر بدانچه بعملیات بجهت صاد و از امر مبلغین
تعلیل نمایند بیفهم و عظیم حانت الی آخر اللوح این بود تیه و فی از
وظائف افراد بیاضی نسبت بهایست و در مبلغین و خادمین امر مبارک و رالوح
الهی اما وظائف و تکالیف مبلغین و خادمین امر مبارک و رالوح
الیه و توفیقات و مرکز جلال ولی امر الله نیز بصریح بیان تعیین
گشته که چگونه باید با خلوص نیت و تقوی و تکریم و تحری و انقطاع
تمام خدمت امر و نشر تعالیم طایفه الهیه قیام نمایند در یکی از الواج
الیه نازل قوله جل جلاله هر مبلغی که من عند الله مؤلف و باید
است باین امر عظیم باید بقدر کفایت از باشد در هر امر که
وارد میشود کمال انقطاع از او ظاهر باشد و فی الحقیقه این -
مقرر مراد اعظم است از برای دعوت اسیرهای نفس و هوای الی -
هوا و القرب و التمسک الی آخر و در لوح دیگر قوله جل جلاله
و انقطاع بعتابه زمین است اینست از برای دعا تبلیغ خوبی این کار
بحد المقام اکبر و العظم الاطهر اعظم و در لوح دیگر بافتخار مرجع
این امر از قلم اعلی نازل قوله جل جلاله الیهی هر نفسی متوجه با

بفعلات الله سفر با طواف نماید و در نیابت خلوص انقطاع تبلیغ
بشغول شود الهیه تأییدات ملکوت الله برسد و موفیق حدایی حاصل
گردد اما امری اینست که مانند جوانی مسیح صلوات الله علیه نماید
از هر سببیکه بیرون آید خویش را بتکلیف نگذارد آتش نیز زایل
گردد اما مبلغان تبلیغ میباید در نیابت حقیقت و عینا
در کشف تا نفس و نفس تا "نور نماید اکثر احوال و بر پا و وسعت و عینا
حرکت کنند ایدا تا نیر نساید و کلمات تجویز گردید و در لوح دیگر
میفرماید قوله جل جلاله انفسی لمن ارد ان یسأل الله الاعلی کلمه
و احیاء الامواتان یلوحنا با الانقطاع بزمین میگردد بطراز التسلیم
و الرضا و ان یجعل در مقام التواضع و زاد التواکل و یلوح الفوی و
معین العسر و یلوح الاغلا و یلوح و الاصال انرا عید و السلام الاعلی
و یلوح بعد اعلی ملکوت الاعلی و یلوح من یحبه و یلوح و یلوح العز
و التضرع و الانصار و یلوح هر نفس آنچه ذکر شد فایز شود او بعد
انقطاع حلیلی فایز نفس انقطاع خود معین و ناصر مبلغ امر است الی
آخر اللوح و در لوح دیگر نازل قوله العزیز اولی فایز فی نفسی الی
ادع بالنا و بالانقطاع بلیوثر قوله فی قلوب الغافلین در لوح دیگر
نازل قوله عز وجل قد من نعمک من الله نانا امرنا بالنا من التضرع
در لوح دیگر نازل قوله لعمر الله یا ایها الناس خلطعین طاهر میفرمود
احد از سید و الله از سنان است حضرت عبد البها عز الله
الاعلی در معنی انقطاع میفرماید قوله العزیز الانقطاع بعد از اسباب -

نمیست بلکه بعد از تعلیق قلب است تا در طهران قلب را از ی همه چیز
بودیم فردا صبح جمیع را غارت کردند بدردی بی رسید که فوت لایحه
نداشتیم من گریه بودم تا آن تعدادی والد و پدری آورد در دست من
درخت بجایان میخوردیم با وجود این مسرور بودیم الهی آفر و نیز از
بیان مبارک مرکز حیثی است قوله تعالی وقتی عفتان لغز اصحاب در
قلمه محسوس بودند همه مبتلای تب شدند شدند بدردی گشای علی
قادر بر حرکت نبود آن من و آقا رضا که مشغول به سرگیری احباب
و تشویه دروا و شوریا بودیم اتفاقا منزل من هم در اعطانی واقع که فروش
آن از سنگ بود و بسیار مطبوع داشت و آن اعطانی را جهت مصالحه
با خلیفه بود تا آن حالت ابتلا در ظل حضرت بهاء الله حل نشا بود
میفرماید قوله تعالی تبلیغ و هدایت نفوس را این صر نورانی غیر
ممکن مگر آنکه معرفت کامل و حسن سلوک و اخلاق و انسان نویی و
محبت گردد لا یقبل احد هما دون الآخر معرفت الله یعنی اقبال بد
ظهور کلامه الهی و حق و یقین و ایمان اصلیه و ضم اید و سروریه
تبلیغ است و اگر بنا نهاده یامیه و طبعی ناعنه این تحصیل شود نور
حق نور گردد و امر تبلیغ را تسبیل و ترویج نباید ولی در زمینه اولی
آنچه لازمه تبلیغ است شناختن ظهور کلامه الهی و احسان صفات
مربوبه بعد از استغفار و این و آخرین حتی تحصیل اصول امیه و
بیان ی روحانیه عاقبت قائم و اثری نمیشد مگر آنکه منظم با این
و شرط اعظم گردد و هم در این لوح مبارک است قوله الآخر اعطانی

71

شج و طهر در این قرن اخیر نصیبیون نیک رفتار است له عالم
به گردار مواضع علمای سواد که از مقصد دین غافلند و بعضی همت
اعل علم و تقوی که از عرفان معنی محسوسند هر دو اثرات و
ناجیست در حیز ادبی محدود و فانی ولی ثمرات و نتائج هم غالبه
مربوبین پرغیرکار بی پایان و بانی چه که مستند از یون نباشد
آمین حضرت عباس علیه و صفات روح القدس سرورید اینست شرط وفا
اینست سر تبلیغ امر بهای الی آخر جانان الاعلی و در راجع دیگر
نوله جل شانہ و الا کتابت بری نبخشید و هر خدمت و اندامی بالغ
از ناید طبی و پسریت و قاتل و امری کلی مستحق محبت کرد و کفار
را رفتار و کردار آن و کردار او را بهت و بیخ و دمنی مستحق شرط و واجب
و در همین توفیق منیع است نوله الاعلی در این پی هدایت نفوس و
صراط مستقیم معانی اینست نوله الی استغفر سیک خود را و نقد این
امر نمایند در صوب الی هستند هر که در این پی باشد کلمه حقیقت
شکل نماید آن کلمه آزال در زمین و حرکت خواهد بود و هرگز
معدوم نخواهد شد الی آخر و در آیه مبارکه دیدیم میفرماید هرگز
نظم کند بشیر آنچه در الواقع من نازل شد البت چنین کسی ازین
نیست باید دانست که هر مدعی گفتار و ناله این امر مبارک است از
تکالیف حقیقه هر فرد از افراد بهائی با آخره مبلغین محترم
است چه در تبا و توفیق است که نظم بکلمه ای که مطابق تعویذ الله
سبحه الیه یا تعویذ علیه حضرت عبید البها و حضرت ولی امر

نیاید موجد و موجب اختلاف افعال نبود و اختلاف بزرگتر
 مایه و سبب فساد و فساد و تفرق و تفریق جامعه بیانی است نمودن با
 من ضرورت انفسا در اجماع و لزوم رعایت این حکم همین برگ
 حضرت عبداللہ جل اسمہ الاعلی میفرماید اگر کسی بداند
 بدین نمیگوید مقصد شایسته است که اختلاف بین احباب پیدا
 الی آخر تکلف معن از این آیه مبارکه و بیان مبارک معین و معلوم
 است دیگر حاجت بخیر و توفیق الحاج دیگر نازل در این موضوع
 نیست و تاکیدات اگدا از حد و حصر افزون است قطع نظر از
 صریحه هر ذی شعوری ملقب است که بر خلاف تصویر طایفه تصور
 نمودن مولد اختلاف و نظرات طایفه است سرچشمه نباید گرفت
 به بیل چوپرانند شاید گذاشتن به پیل -

تطبیق بکسر و د ه

قَدْ أَفَانَ اللَّهُ لَعَنَ آدَامَ أَنْ يَتَعَلَّمَ الْاَلْفَنَ الْمُتَشَفِّفَةَ
 يُبْلِغُ أَسْرَآلَهُ كَرَمَ الْأَرْمَةِ فَنَسَبًا وَدَقْرَةً بَيْنَ
 الْأَسَدِ وَالْاَسَلِ عَلَى شَاةٍ كَجِدِّ بِرَبِّهِ الْأَشِدَّةُ
 وَبَيْنَ رِبِّهِ كَلِّ قَطْمِ رَكْبِهِ

حق متعال در این آیه مبارکه اجازه تحصیل زبانهای مختلفه
 را میفرماید بشرط آنکه نیت اصلی از تحصیل آسان تبلیغ
 امر خداوند رحمن باشد تا آنکه مقصدش تنها استفاده مادی و

دانی باشد بی الحلیله اگر نیت انسان در تحصیل و اکتساب هر
 از طریق و صنایع تبلیغ و ترویج امر الهی و تحصیل رضا و اوائد
 بوابه و صنایع دنیا و آخرت هر دو بهره مند و نائل میگردد و
 خیر داین مآثر میشود و الا حایت از هر دو محروم و گرفتار دین
 و خسارت دنیا و آخرت خواهد شد چنانکه گفته است مولوی علیه
 الرحمه چون از او گفتی همه چیز از تو گشت یعنی اگر انسان هر چه
 خواهد از برای خدا بخواهد البته خدای میسران نیز همه چیز
 را برای او میبخشد و اگر هر چه خواست از برای آسایش خودش
 است از لذات و نواذ دنیا و آخرت هر دو محروم و بی نصیب میگردد
 ناهد این مثال حدیث نبوی است که در انواع حدیث از آسان عظمت جمال
 بار تعجب گویا که نازل گشته من گان لله فکان القبطه یعنی هر کس -

برای خدا شد البته خدا هم برای اوست بپوشاند که موضوعا نیز
 به بیانات الهیه و مرکز میثاق و حسن ممتاز الهی جل شانهم در باره
 تبلیغ بیایان بر جماعت قدم جل ذکره الاعظم در لوحی میفرماید
 امیر تبلیغ الکلیل اعمال است طوی لمن تسلك بها و عمل بها الزلفاء
 بی القاب و در لوح دیگر میفرماید قوله فلا قوله تبلیغ امر نماند و
 باهر امر و افعال ناهر نباشد بلکه ناهر بحد متعاله بآن مایه
 این است فضل اعظم و دستکاری ابدی و شعر جاودانی و عاقبتی در
 کل احیان و عدد و محض در کل اوان رسید و خواهد رسید
 من گان له الصعور بگوید بالحق وانه علی کلبش قد بر والیه

علیکم یا اعیانی بدوام ملکوتی و لما حیرونی الی آخر اللوح و در
لوح دیگر قوله عز قوله حزب الیهیم یا الیهیم یا قلوب لورا یوحیه
بیضا در صد ارتقا اسرار الله باشند بعضی در اصلاح عالم و ام
لوحه الله بگوشند و الله قیام نمایند قلب که از جا توحید مطهر
و ملک شد باقی نماند و گفته اند از باب ذکرین حرکت و لکن نه
حرکتی که فساد اثر او ظاهر شود بل حرکتی که سبب سکون گردد
الی آخر و در لوح دیگر واضح به یکی از جملهین میفرماید قوله
تعالی ذکره از جملهین ایشانرا مویک انباید بر خدمت امر
و تطبیق ما انزل الوهاب من الکتاب یعنی که ما بپسند و بری
نشود و منع نماید انشاء الله بشوب لغوی ورد زهد و
اکتیل انقطاع من شود آنچه ذکر شد بمثابة صلاح است از برای
مبلغین بل احد و احکم و انفع و در لوح دیگر که بافتخار اعیانی
بنماید از قلم قدم نازل گشته میفرماید قوله تعالی قوله تس
اعلموا بان النصر هو حفظ نفوسکم عما ینتھمن عنه و عینکم من
النظر الی غیر الله و القلوب من ذکر ما سوا و الوجود من التوجه
الی عاده و لا یاید من التصرّف فی اموال الناس و الارجل
من السلوک من غیر مراهنه که لک بعلمکم لسان عز علیما .

مفهوم بیان مبارکه میفرماید بدانکه که نصرت امر آنست که نفوس
خود را حفظ کند از هر چه نبی شد و اید از آن و چشمهای
خود را حفظ کند از نظر کردن بغیر حق و قلوب خود را حفظ

کند از غیر حق و بر جا خود را حفظ کند از توجه بغیر حق و
چشمهای خود را حفظ کند از تصرف در اموال مردم و پاهای
خود را حفظ کند از رفتن که بخلاف رضا ی حق است این چنین
بنا می آید لسان عزت خدا ی داتا و از این قبیل الواجح چند
و حضرت بآید از این آیات یا هرات مفید می شود که بزرگترین
اسلحه و جلوه برای تبلیغ و نصرت امر الیهیم همانا تنبیه و تذکره
است نه تنبیه علم و اخلا یوسخندانی و زبان آوری علم باید با عمل
توأم گردد نه علم تنها در تبلیغ اسرار الله کافی است و نه عمل تنها
کفایت است چنانچه در لوحی که از بسط الحقیقه سلوال شد
است میفرماید قوله تعالی انما انزلنا القرآن الیهیم بجمیع علی ارض
احاطه نماید در کلمه بلی توقف کند ی الحق مذکور تر از
اجمل نام محسوب شد که مقصود از علی عرفان حق بود هر نفسی
از این طراز علی که بر خیزد مانند از می بین در الواجح مضطرب ای
حسین مشغولی میفرماید قول عمل میخواهد قول بلا عمل کمال
بلا عمل او کفر بلا عملی آخر و در لوح دیگر میفرماید قوله
الغنیة لا یقی الظن مقام الیقین و لا القول مقام العمل یعنی نه
ظن و گمان جایگزین میشود و نه گفتار جای گیرد از میگوید حقش و
مناسب و لازم است که در این موضوع بیان حقوری حضرت عبد الباق
را پس از مراجعت از امر گاه است بخشنایان او را بگفتیم قوله تعالی
مبلغ باید مدارا داشته باشد جوهر تقدیر باشد اخلافت داخته

باشد خود نیاز تعالیم الهی متاثر شده باشد علم و خیر داشته
باشد قلبش خنجره جواهر محبت الله باشد روحش مبعثر بملحات الهی
باشد جامع صفات انبیا و الهیه باشد قوه بیان و تبیان داشته باشد
و صریح و بلیغ باشد و در هر عصری که میروند با ایمان و تقوا معاشرت
جویند انجمنه مقدسه باشد و نه تربیت درین تا اینکه جمیع گناهی که
با او موافقت می نمایند به بینند که این شخص روحانی است -
مقدمین است آگاهی است انسان کامل است عالم است داخل است
با هر فرقه باشد معاشرت کند با آنها معاشرت نماید تا در میان
ناظر شود و روشی پیدا کند مانند نغمه روح القدس بر اجساد
صیغه آنها بوزن سبک تعلیق کند که نفوس در چه خطی کار میکنند
چه افکار پیدا کنند چه عقاید می تشکیلند مطابق آن با آنها صحبت
کند تا نزدیک شوند و اقبال نمایند اعظم از همه اینها حالت خود
می بیند است که باید همیشه چون تمهید امور باشد مثلا در امری که
من یا جمیع طوائف و مذاهب محصور شدم در جماعه که داخل
میشوم اگر از روحانیین هستند از تصرفات روح برای آنها صحبت
میکردم اگر از فلاسفه بودند از فلسفه سخن میزدیم اگر اسپرانتیست
بودند از لغات انسان صحبت می نمودم اگر مذهبین بودند از احوال
تبیوات و این ظهور اعظم نقل می نمودم اگر از این امر آگاه نبودند
تاریخ و تعالیم امرا برایشان می نمودم اگر تقوی می بودند از -
مسائل مربوطه بمذاهب آنها می گفتم مختصر هر وقتی بیک ندای

جدید بلند می نمودم و هر روز به نغمه ای میسرانیدم این بود که
اگر نمود و اقبال ناسر زاده شد و هیچ کس محزون و بی جواب نرسید
همه راضی بودند اعظم خدمت تبلیغ آنست که اول توبه ناسرا بخود
جذب نماید و قانی محبت امرا در دل آنها پیدا کند بلکه شد
خود نشان باطنی داخل امر الله میشوند و قبول تعالیم را می بینند
تا آنکه میروند این امر تبلیغ لازم دارد و آنها باید دائما
در عبور و مرور باشند اما تبلیغی که چیز می بینند و مشتمل هستند
میورند بهار حب احیا اشجار است اما میور باد غریب میورند -
غریب و افسردگی باری عبور و مرور در امر الله خیلی خوب است
تا دهیست سال دیگر باید افکار احیای فقط حصر در تبلیغ و هدایت
نفوس باشد در این امر حکایت جا تبلیغ نیست مسئولیت امر بمر
جماع احیای است در هر شعبه تبلیغی که در نیاید تقدیر و
تنزیه و آزاد می فکر قیام بخضر تعالیم الله نمایند و هر کس بیشتر -
قیام نمود و بر روش من سلوک نمود او مؤید و مؤلف است تا دهیست
سال دیگر باید افکار حصر در تبلیغ باشد بلی اداره کلل ضعیفا
و تربیت اطفال و نگهداری فقرا و اداره داخله امری همه هست
ولی نه آنکه آنها را بدرجه ای اهمیت دهند که مسئله تبلیغ
فراموش شود و امر تبلیغ را ترک نمایند اول باید امور تبلیغی امر
تبلیغ را رسیدگی نمایند و تبلیغی تربیت نمود با طراف و اکناف -
جهان بمر طریقی بفرستند و کتب امریه و اسناد لایه و افکار مقدسه

که در نفس امر بروز میکند آنها را ترویج و نشر نمایند و بعد از آن
عالم در عقل کماله داخل شد وقت است که با نور ماثوره پردازند
مثلا اگر انسان بخواهد محبت را با عاریت بسازد اول سنگ و چوب
و آهن و آجر و غیره آماده میکند بعد بساختن مشغول شده آخر
از همه بخت و جمیع اثاث الهیه آن میبرد ازند اما اگر بخواهد از
اول بخت و جمیع اثاث الهیه مشغول شود نتیجه نمیبخشد باید
اول خانه را بسازد انقبس و همچنین بیان مبارک هنگامی میخوا
مروحي میوزا علی اکبر دست جانی را برای تبلیغ بطرف سوس وایر
در اعمیاس تبلیغ باو میفرمودند قوله جل بیا فیروز اعظم امور -
مسئله تبلیغ امر الله است که نفوس را نجات و فلاح بخشد حیات -
ایده میباید دارد رضای جمال مبارک را این است و در مقام محو
و فنا گشایان از خود وجود نهند الله باشد شمارا برای تبلیغ -
میفرستد الله توبه شوی در کمال شجاعت و شجاعت بری و
اعتدالی با استقامت و اعراض نفوس من امروز هیچ چیز کار نمیخورد
مگر تبلیغ امر الله این است که من امروز کار دارم مشغول تبلیغ
ندم وقتی جمال بیخودی بفرستد آدم را بدم افکارش برانگیزد است
باو گفت از طیاران تا اینجا هیچکس را تبلیغ کرده ای گفت نه پیش
نیامد او را نصیحت کردم که از برای تو امروز تبلیغ امر الله است
این برای تو مفید است و اما چند راه خطی انسانرا ذلیل میکند
با عکس محبت و فنا او همه چیز میبلوید هیچ نیابت بر عکس الله

برای حید و علی هیچ نیخواست همه چیز را بافت بوز بروز هر چه
نیاست و نیابت این نخواسته بافت او صحر بود صحر شد این
صحر بود صحر گردید انقبس از این بیانات کلامی معلوم شد
تا تشریف از تبلیغ امری بود البته حق ضیح که خبر خواص میاد است
آن امر میفرمود در فصل و امر تبلیغ همین بحر که جمال مبارک -
برفایده هر که یک شعرا تبلیغ و احیاء کند چنان است که تمام عالم
را احیاء نمود و حضرت عبد الباقی میفرماید تبلیغ یک نفر در نزد
بد الباقی بشارت ایجاد زمین و آسمان است صحرا وجود این آسمان
را دارا است که در این عمل صبر تصور و تصور ناطق لا اله
صلحت بین آن است که با زبان همه کار بکار بکار

نطق یکصد و بسازد هر
عقلی که در این عالم است
لَئِنْ لَّمْ يَلْقَ الْإِنْسَانَ إِلَّا بِخَسْرٍ مَا يَكُنْ مِنْهُ الْعَقْلُ وَكُنْ
إِنْ يَخْشَىٰ مَا يَكْفُرُ لِلْإِنْسَانِ لَا مَا يَرْجُو كَلَّا فَا بَلْ

تو را گفته ایم و بر جمیع احباب و هر دلی در این عالم
است که شریعت الهیه مشتمل بر احکام و اوامیر و این است که موجب
حفظ صحت بدن و موجب تنظیم و اصلاح دنیا و آخرت است و
همیند انهم که مقصود و منظور از خلقت عالم و آدم عرفان و عبادت -
خداوند و همین است و عمل تکلیف بر نفس انسان ملوط بصحت و
کمال عقل است پس چیزی که موجب اختلال صحت بدن و زوال عقل
شرع استعمال جمیع کلام است از جمله کلامی که بگوید

است و بخلاف این آیه مبارکه در احوال عیدیه دیگر نیز بر صورت
 سگرات تصریح فرموده است در یکی از الواح میفرماید قوله عز
وجل ان سرستان صخر عرفان در این صبا روحانی از کاس الطاف
روحانی صبح حقیقی بپاشانید این صبح توحید را خوار دیگران
و خوارش را کجاست دیگران از شعور بگاهد و این بر شعری میفرماید
آن نیستی آورد و این هستی بخشند آثار ابدی از قلب و این
را حب عالمک ابد اعزاء بگرای غفل محجوب حق ساقی است
و اعدای کثیر باقی میفرماید الی آخر الله و در کلمات مکتوبه میفرماید
تعالی قوله فیس من از نور و رحمت خود بر عالمیان میفرماید
والشم واحدی را مقول نیافتم زیرا که کل از حق باقی لطیف عالمی
باشد گفت نیرد احوال نموده اند و از کاس جمال نصیب باقی بجام
فانی قانع شده اند فیشر جامع یقین و در لوح مبارک رام میفرماید
قوله بشت احواله باصلاح الارض ولا تغفلوا لاجل کونها فی الموضع
باسم الهام الذی یشریون منه التراب و عیب به مقولیم و فیشر
قطره و بعد از نورهم و بگد و صفاتش میفرماید من هذا الهام الذی
یزداد به عباد الله حسب احوالهم و حسب اولیائهم و بعد از فی الموضع
نار المصوحیه تم عزه و کبریا ۱۰۰۰ الهامی آن تبدیلوا طیر الله فیشر الله
لانیما یخامر العقل و یقلب الوجه من وجه اللطیف العزیز البدیع المنیع و
اشهر لا یقرروا بها لانیما حرمت علیکم من لدی الله العالی العظیم
خلاصه فیه اینست بفرسید از خدای اهل عالم در آنچه باسم

رام در لوح ذکر نمودیم رام شرای است که مردم از آن میگویند
 و عقلشان را زائل میکند و فطرت ایشانرا تبدیل میکند و هفتای
 ایشانرا تیره و مگر میسازد بلکه از آن اراده کردیم آن شرای
 را که محبت الهی و اصحاب اولیای او را زیاد میکند اند و حادث
 میشود در قلوب نار موقده الهی و محبت خدا و عزت و بزرگواری
 او مباد تبدیل کنید شراب الهی را به شراب خودتان زیرا شراب
 ظاهری عقل را محجوب میکند و روح ایشانرا بر میگرداند از توحید
 بخیر هیز بدیع منبع و قطع باین شراب نوزد یک تشویق زیرا حرام
 شده است بر شما از جانب خداوند بلند مرتبه بزرگواری در
 لوحی که چند سال قبل حضرت ابوالی امراه جیل جلاله و آسرا
 مخصوصا برای محفل ملک سرطی ارمال فرموده اند که در بین
 احباب انتشار دهند و همین بیان مبارک اینست قوله تعالی عواد
لوح مبارک جمال قسم که اصل آن در ارض الله سرتزد این عید
محفوظ است ارمال طهران میگرد و بین صبح باران در آن سامان
انتشار دهند تا کل بر تکلیف رجده اند و ابا امیر طاهی الهی
مطیع گردند و مقرر شوند باز صراط واضح مستقیم الهی منحرف
نکردند و مخصوص قاطعه را تفسیر و تاء و لیل نمایند الی آخر آن
لوح مبارک اینست باسم الذی کان ظاهرا نوری کشفی هذا کتاب
من لدی المسجون الی الترانست بر چهارگاهت من القائنات و عزت
ربها الی ايام الله کل فطره الله الا لا یقیم انخطه و من الله تعالی

وینمودن آنی مرقاوی جعله الله مقدساً من الاسماء والصفات
 بالحق الله اسمی نداء. هذا الاسم الذي ظهر في قطب
 الاطلاق بطقوت الآيات ليعذبك ندائه وينقطع عما خلق
 في الله نيا بغيرك التي يمكن الظهورات ظهري نفسك مما
 يكرهه الله ثم انكره بقلبك لئلا تكون من المصائب
 اياك ان تعطي ما يبيع به امر الله بين مبادء لان النساء
 يرجعن كل عمل سوء الى هذا الظلم الذي قدسه الله
 عن كل الجبابرة والاضرابات ان اتين بالحق الله خسر
 المعاني من كرم الكائنات ثم اتون ما يكرهه العقول لانها
 حرمت عليهن في الالواح والبركات اياكن ان تبدلن كوشن
 الحيوان بما يكرهه انفس النواحي ان لا سكن بغير حجة الله
 لانها يخاصمه طوئلك بالانها التالقات انها حرمت على كسلك
 مؤمن ومؤمنه كذا لك الضربات شمس العظم عن اهل التيسار
 لتستفيضي بها ما الموضات والروح على من عمل بما امر الله
 الله وكان من المظاهرات التالقات خلاصه في انست اين
 مكتوب است از طرف اين زنداني بان زنی که بروردگار خود
 ايمان آورد و از زبان قائم است و خداي خود را شناخته
 است و بايكم هم از ايمان يورده اند مگر نفوس که از دنيا
 شغول گشته و رسيدند بحلی که انرا مقدس نمي داند است خدا
 از هر اسم وصفی ای گني خدا بشنود ای اين جوان که ظاهر

نداء است و قطب عالم با طقوت آيات ثان نداء انكفا قد ترا
 وينقطع كود اند از هر چه در دنيا خلق شده و بقریب نماید تورا
 به سکن جميع ظهورات مظهرها وجود خود را از هر چه انسا
 پسند دارد انرا خداوند پس ابراهيم قلب زبان لا تشرينو
 و از ما كنان ميا فرجاء العليها بر سر قلب شوي که سبب تعجب
 امر الهی باشد و همان خلق او را مردم اعمال تا شايسته
 را بظهور امر نصيب ميدهند اي گنيزان الهی خرمعانی را
 از جاسباي گفاهات او بوفيه و ترك نماييد آنچه را که در روز
 عقل ناپسند است از احرام الله است بر شما در جميع الواح
 و نولشجات مبادء الكون و حیات و انديدل گنيد چنينك نفس من
 زانجه از ان گواه شد اند بظراب محبت الهی حرمت كردند
 نه با آنچه مقلد شما را زائل ميگند اي زنان مؤمنه البته ان بر
 هر مؤمن و مؤمنه اي حرام گشته است چنين استراق نمود
 است الحجاب حكم از او بيان تا ما مؤمنه از ان پوشش
 كردند و اما الواح مقدسه مركزياتي در اين خصوص متعدد
 است بد كبري ازان انكفا ميكنيم از انجه اين لوح منيع
 است

هو الله اي مخبر خبر محبت الهی قيس ازياده خلاصه
 بر شما نعو سرورند لکن با عباد و رعايا مقرونه حقير از خسر
 غرور و غرورند عاقيده حضور و حضورند جميع از عباد حجة الله

در تفسیر نشو و نما و زیاده معرفه الله در سوره عبور این نشئه نشئه
 باقی است و این سوره تا ما می آید در حدائق الیهیه
 پس اگر چه در این باب تکلیف تقاضا و اگر تشنگی مطلوب از غیر این
 و یا در رحمتی مطلوب و قبول آنچه در محنته داری نشسته
 صراحتی در تفسیر معنوی صافی نمی بخشد باری باری
 نفوس را نصیحت نماید که با وجود آنکه جام باقی و غیر الیهیه
 صبر هیچ فطرت باقی باین آب باقی نشن میل نمائید لا والله
 شام

نوع صبیح دیگر این است
 هوای صبح با در محبه الله با در حلاوت و
 خوشگوار باشد نمی است و دریا می پر خورش شبلی با در الیه
 سوره عبور باقی در تفسیر جام بر توحش سر تا اگر فطرتی
 نفس از این صبا می آید نشد از بهوش بهوش و از غماز
 فطرت و حلاوت خلاص گردد پس باید گوشه ای را
 طبعی نه ما تلخ فانی و الهیای علی الذین سکنا من حشر
 محبه الله ع

و در این دیگر میفرماید قوله الا علی
 و اما شرا یعنی کتاب الله در شمشیر معلوم از شمشیر سبب امرای
 مزین و هفت احزاب و زوال عقل است و حضرت علی جبل است
 الیه یعنی بگذری در شرب سگرات و در خان نمی شد بد میفرماید

در این اگر طبعی حال می آید در محاسبه امرای سوره عبور
 باید نباید استعمال نمود چنانچه در این سخن علی علیه السلام
 قوله تعالی می آید کتاب علی الناس شرب الدخان و الخمر و ما
 من الله شرا فیها و ان الذین یحکمون فیها قد حکموا بحکم
 الطغوت ما یشریون هؤلاء الا حیم جهنم لو کانوا یخشیون بعض
 حرام شده است بر مردم استعمال دخان و شرب خمر قرار نداده
 است خداوند شرا در هیچ یک از آن و نفوسیکه تجویز میکند آن
 را برای بعضی از مردم بحکم طاغوت حکم کرده اند و نمی نوشند -

این گروه مگر حیم جهنم را اگر طاعت داشتند و همچنین حضرت ولی
 امر الله جل جلاله نمی آید میفرماید قوله تعالی شرب خمر و انک
 از محرمات مخصوصه حتمیه است لهذا اگر افراد اجتناب ننمایند و
 در جای ترک نشدند از نصیحت و انداز محفل طلبه نشوند و عصبه
 مداومت نمایند اتصال آنانرا از جامعه بکمال حیم و ثبات اعلان
 نمایند الی آخر و بگذری تا آید در حرمت مسکرات میفرماید که اگر
 بکفر بیانی مغازه خود را اجازه داده باشد و مستاجر آنرا مغازه
 مشروب میوش کرده باشد باید صاحب مغازه را از مستاجر

بگیرد چنانچه در توفیق صبیح که در جواب سئوالات محفل طبعی
 حضرت نزول یافته میفرماید قوله جل جلاله راجع به سوال می گوید
 نوع مبارکه بدان اشاره کرده است راجع به مشروب میوش و نکند آری
 مؤمنان را که ها و بر مشروباتها و صبا بختها می بوده که در آن
 مشروب میوش بریده و بساطت را می میگرداند میوه این

شده که لفظی الاخری کتاب همین طریقی که با تصرف بطراز
 الحرمان از انی الرحمن ونطق العبد لیسعی الاطلاق لک الله
 الصمیم الفیض و در لوح دیگر میفرماید بنام خداوند بیانتند
 هر نفسی که این از کونی حیوان آید باید و باقی اعلی توجه نمود باید
 مابین عباد بنامانی منی تعاید که جمیع وقت پس و نشد اوشهادت
 دهند طراز انسانی امانت و دیانت بوده مخصوص نفوسیکه بحق
 متوسلند الیه منقاد شده میشود اگر نفسی از نفوس مقیده ای -
 الجسمله امر معایری از او ظاهر شود او را بحق نسبت میدهند
 الی آخر اللوح و در لوح دیگر میفرماید قولنا العزیز از حق بطلبید
 شدن و دیار خود را از اشرفات البوار آفتاب امانت **محرم** و تفسیر
 صدق و نور عدل و انصاف محرم نفرماید امانت و دیانت و نبرد
 که از امانت لوح احکام الهی مشرق و لایح طریقی لمن عرب و
 قبل الشفایین و در لوح دیگر میفرماید قوله عز قولنا امانت باب
 لعظم است از برای راجعیت اطمینان خلق قوام هر امری از اسرار
 باو غوطه بوده و هست عوالم عزت و رخصت و ثروت بنور آن روشن
 و غیرای آخر و اما الواج مقدسه مرکزیتانی در خصوص امانت
 پیشمار است از آنجمله در لوحیکه بافتخار مرصع حاجی آقا محمد
 یزدی است میفرماید قولنا لعلی اگر نفسی جمیع اعمال غیره
 قائم ولی در امانت ندیده ای قاصر اعمال غیره مانند چندان کسود
 و آن تصور اشی جانسوز شود ولی اگر در جمیع امور قاصر لکن با ما

یافت قائم غایت نواحر اکتسال خود و زحم التیام باید و در -
 دربان خود مقصود آستغاث امانت عند الحق اما سر دینی الهی است
 و بنیاد جمیع فضائل و مناقب است اگر نفسی از آن محرم از جمیع -
 نشون محرم یا وجود تصور در امانت از ایمان و دیانت چه نوری وجه
 اثری وجه نتیجه ای وجه قائم ای لیذا عباد الیه! کل احیاء یا -
 نصیحت میفرماید بلکه عزیز زاری میکند که حرمت امر القوا محافظه -
 نمایند و عزت نفوس را محافظه کنند تا اهل بیت در بین کل ظل -
 مشهور و معروف با امانت و دیانت گردند و خدا منی الهی اعظم از این
 نه و خلاف آن تفتحه بر ریشه امر القوا است تعوذ بالله من هذا الذنب
 العظیم اسئل الله بان حفظ احیاء من هذا الظلم العظیم و اما در
 باره صفت طریقه و فایده ای از الواج از جمال الله سرایی جسمی
 اسم الامر الاصلی نازل قولنا الاصلی تسبیحوا بحیل الوفاء علی شانه لا
 تفنکم همزات الذین کفرنا بالشرع العالین هذا جناباً لاجلایه
 تجرئی ظلل هذه الصدقاتی ارتفعت بالحق انه لیسوا للاخلاق
 البصیر تهر سر بانوما من قرب انظار بالایستقامه الثیری شمس
 بذلک لقی العزیز و در لوح ایادی نازل کبر مبارکی است اعتباری
 محبوب و آثار و اسرار بی باقی و قائم اگر خوب ملاحظه شود دوست -
 قائم جنود شایسته و تفسیر و اهل و درواستی الی آخر القدر و در
 لوح دیگر قولنا لعلی هر القدر سر الاهی نویسم یا عباد الرحمن بالامانة
 والصدق والمواظبة الی آخر و حضرت عید الیه میفرماید قوله جل بیانه
 حواله ای و فاد رقام وجود صفی جوش خوشش و شین امر از و فاد

در عالم وجود صفاتی بیشتر و خوشتر و شیرین تر از آن نیست این صفات
از اعظم اساس دین الهی است اگر انسان از جمیع صفات صبیح
محرم باشد ولی باین صفت قدسیه موصوف عاقلانه حائز کمالات ^{بسیار}
و اگر چنانچه حائز جمیع صفات ثنائیه باشد و از صفت وفای پیوسته
آن کمال بنفس حاصل گردد و آن غیر بشر و آن نورانیست بخلقت و -
آن عزت بذات متنبی شود الی آخر الخ و اما در نزاع و نصیحت
صدق و راستی همین بر که لوحی مخصوص بطریق صدق از رقم اعلى
نیزول یافته و اکثر الواج الهیه متاثر و توصیف و حسنات صدق را
بیان می نماید از آن جمله در لوحی می نماید توبه تعالی ثنائیه حق ظاهر
ند که نام و اصدق و صفات و بابت و امانت و تسلیم و رضا و رفق و -
عدا و حکمت و تقی دعوت نماید و با ثواب اخلاق مرصیه و اصلاح -
مقدسه گل را چنین فرماید در این لوح مبارک صدق را بر اعمال و اخلاق
مرصیه مستقیم داشته و در لوح دیگر می نماید قول مجمل گریه که نصیحت
بنفوس الله و ما ازل فی الکتاب اذ احسن الله و هو الحق علام الغیوب -
قل ان الاغاثه منی شمس حسنه ایامی و الصدق لمرعا و الاخلاقی -
اتصبا و لكن القوم اکثرهم لا یفقهون نصیحت بکتاب الله و ما نزل فیهِ
انه لم یصاح البقاء لاهل البقاء و آیه القدس بین الامم طوبی لمن عرف
و ما زاد من اهل البقاء فی لوح مستظور الی آخر الخ و در مشاجرات
از مشاجراتهای جمال مبارک است هو الله من الالهین یا الهی الرحمن
تین سماء البیان بانجم الاستقامه و الاطلاق الصدق و الوفاء که اندک -

صدق علی ما تشاء و الا لا انت العبد بر الکرم در این دو بیان
مبارک اصول اخلاق یوحانیه را تمام فرموده و متنبی بیان آیه اول میفرماید
توبی الهی و آنچه در کتاب نازل شده نصیحت تا امانت بکتاب
انسان احکام من است که صدق بفرزاده ما آن آسمان است ولی بختیستر
بر من ادرانه نمیکنند تو بکتاب الهی هر چه در آن نازل شده نصیحت شو
که احکام الهی چراغ بلاست از برای تار با بوقا و نشانه ذات قدم است
درین خلق خوشا بحال کسیکه بفهمد و بآن **وفاقه** ناظر گردد
چنین کسی از اهل بیاستو متنبی مشاجرات مبارکه یافته ای خدا
رحمان من آسمان بیان را چنین فرما بشارتگان استقامت و امانت و
راستی و وفا الیه توبی تو را بر هر چه بخواهی و اما در الواج مقدسه
حضرت عید البیضاء که این لوح منبع انکشاف میکنم که حقیقت متنبی
صدق را در مرتبه اولیه بیان می نماید که اس اساس صدق و راستی است
و آن اینست **هو الیهی** ای مطلق راستی صدق و راستی الیهی خود را
در بحر حقیقی محو و فانی نموده است تا از طریق حقیقی میزان طلوع
شیرین جهان را نشان دهد راستی و حقیقت عهد صلیبه نجات ملا ^{بسیار}
بسیاری بار هوشیار و این گفتی پیش از استقرار باب و بر این دریا گفتی
بر آن تا بساحل ملکوت ایمن رسد و در وجودی اسم اعظم استقرار جوید
نم بآن تیسیمای جان افزای جمال مبارک یوحی التیسیمه القدسه که -
با دعا و موافق را از هر جهت و زبان بانی و الهیه **طوبی ع و اعصا**
توبی که اس اساس اخلاق یوحانیه و توبی جنود ایمان است در الواج -

مقدمه این ظهور اعظم خارج از حد حس و حساب است و تفوق
در لغت اسم عدد راست از اعداد که عدد را تا به امتعال است
واصل آن تنها بوده است با را بواو قلب کرده اند برای این
که فرق باشد در بین اسم و صفت اما در اصطلاح اهل حقیقت
مبارک است از این عذاب الهی و حفظ نفس از هرجه حب عقوبت
انسان میشود از اقامت بکاری یا ترک فعلی اثر اعمال خلاصه
بمعنای ساده تقوی یعنی خدا ترسی و برهیز از فعلی که مخالف
رضا ی الهی و طالب سخط و غضب اوست اینها را این معنی تقوی
واجب جمیع مراتب اخلاقی فاضله است و بصحیح بیان الهی سردار
جنود صفات روحانیه چه جمیع مرتبه ای از مراتب را فاقد نیست در
شراعت و فعل تقوی همین کلمه مطابقت میکند کفایت است که از لسان
عقلست تا زلی شده تقوی پنده کن و از حاسوی اندیشهها پس کسیکه
واجب مقام شایع تقوی و خشنود شد دیگر بر اینها منتهیات میکرد
یکی از منتهیات خداست استیغاضه عن خلقی این است نه خائن یکی
از شاهای که با است بدیسی است کسیکه صاحب تقوی شد صادق است
و غیر منتهیات باری حق صبیح در یکی از انواع میریاید قوله جل
اقواله قلب باید از شعرات نفس و هوای مقلد می باشد چه که در صلاح
فتح و حبیب اولیه نصر تقوی الله بود بجهت اوست در حق که هیچ
امر احفظ میکند و عزیمت را نصرت میباشد از آل واجب تقوی مظهر
بود و از انوی جنود عالم محسوب میباشد المقربون من القلوب باز
۲۶۱

به رب الجنود اثر آخر در لوح دیگر میریاید قوله تعالی جنود
سوره در این ظهور احوال و اخلاقی پندیده است و قائم و سردار
جنود تقوی الله بوده اوست دارای کل و حاکم بر کل و اما ادب
بر از طاعت فاضله انسانی و معنی لغوی ادب را چنین گفته
ادب الادب ملکه من کانت فيه مما يشتمل على الادب ايضا خلق على
الحق والمعاداة عیبا باری پس معنای که باشد هر انسانیکس
واجب ادب شد بطعام انسانیت فائق و تاقل گشته و در الواج الهیه
این صفت را شایسته فرموده و پندگان خود را با این صفت مد وحه و صیغه
بوده چنانچه در یکی از انواع فارسیه میریاید ای دوستان شعار اباد ب
صیت متعالیم و اوست در مقام اول حید اخلاقی و در لوح دیگر میریاید
نزد العزیز زینوا انفسکم با ثواب العلم و الادب یعنی لغوی و اندامهای
نور را بپرورم و ادب بیا زاید و در لوح دیگر میریاید زینوا اجسادکم
بر ادب الادب و الانصاف یعنی هیکلهای خود را بر ادب و انصاف
پند و حید در لوح خالی یا شایر میریاید قوله الاطی لا زالی این نظم گمش
که معایر ادب باشد و دست انداخته و نه ارد و در لوح دیگر میریاید الادب
نیکی به پناهیا کمال عباد تا المقربین ادب لیا من است هیکل
اندگان طرف خود را با آن اراستیم و در لوح دیگر قوله تعالی لا یسر
الانسان بالقیضه و الشیبه بل بالادب و المعرفة انسان بل و رها هری
و بل بر لبه عقلی میرسد بلکه نبل بر مراتب طایفه و یا صفا ادب و معسر است
حاصل میشود و در لوح دیگر میریاید من الادب له لا یحان له و لا یست
۲۶۲

شاهد عاقل فی بیان این اتم تقدیر این است که در این آیه
مبارک میفرماید اعانت یوفی و وفای داد و ادب از جمیع انسان است اگر
او اهل بصیرت باشد .

تفصیل حدود و حدود

يَا اَهْلَ الْبَيْتِ تَسْكُنُوا بِحِمْيَرِ الْعِبَادَةِ لِلَّهِ الْحَقِّ بِمَا تَقْبَلُونَ مَقَامَاتِهِ
وَتَقْبَلُونَ اَسْمَاءَكُمْ وَتَقْبَلُونَ اَسْمَاءَكُمْ وَكَانَ لَكُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ اَنْ تَقْبَلُوا
مَنْ عَلَى الْاَرْضِ مِنْ هَذَا الْقَوْمِ الْعَنِيزِ الرَّحِيمِ كَمَا وَصَّيْنَاكُمْ بِهَا فِي اَكْثَرِ
وَقْفٍ هَذَا الْقَوْمِ الَّذِي لَا يَزَالُ مِنْ اَيْدِي نَبِيِّكُمْ رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ
چنان است امر میفرماید و آن توحید الهی و عبودیت آستان مقدس
ارستیر هر چه میباید فی معلوم است که ارسال و حمل و قبول کتب
سجده در مقام اول غیر از این منظور ندارد . چنانچه این آیه مبارک
فرمائی شاهد مقال است و لکن بحثی فی کل انزال رسول ان عهد و الله
واجتنبوا الطلقات و باری عباد مقام و رتبه فی بالاتر از عبودیت آستان
الهی متصور و معقول نبود و نیست و حصول معارف قرب جز حرکت
عبودیت غیر ممکن است این است که در این آیات مبارک و الواجبه
سائره بنده که آن خود را بصرف عقل و وصفت قدر محدود و عبودیت
ذات بیمنت و خود امر میفرماید بطریق این است او اهل بیضا
تسک جویید . عبودیت حق مخلوق به عبودیت مقامات شما ظاهر

میگردد و اساسی شما ثابت میماند و مراتب شما بلند میشود و در هر
نوع در نوع الهی دائم و متصرف میماند عبادا اهل عالم شما را از
این مقام بلند خارج کردند ما شماران را اکثر التوا باین عبودیت -
وصیت فرمودیم و در این کتاب مقدس نیز گواهیهای الهی از اهل آن
خارج گشته وصیت میمانیم و در این دیگر میفرماید بسم الله الاعز
الاضیع الاکثر من قد افلحنا العتال حین الانشراح من الذین اتفوا
ان لا یعبدوا الا الله و لا یسجدوا فی الارض منهم من طار به الهی
و منهم من اتبع الهی الا انه من الغافلین . . . یعنی اهل البیت
ان یلقنوا من علی الارض کتباً علی شان یجد فی اهل الفردوس
نعمات الله **بسم الله** تقدیر من تقدیر و چون اهل الاکوان فی
وجودهم لغرض الرحمن الا انهم من المشرکین اولئکه عباد بسم یظهر
التقدیر فی البلاد و ینتشر آثار الله العزیز الحکیم الذین یعبون
امواتهم انهم فی ضلال مبین فاحمل الله بان یبذلهم الی ما اراد
و یؤدیهم علی ما یرید نعمات الانشراح فی العالَمین لنا عباد
لو یخرون علیهم خزائن السموات و الارض لا یخفون الهیا و لا یرجعون
التضرع من المظفر الاکبر الا انهم فی سواد فی بعضی یستقرکون بسم
اهل حقاقر الله سران بلکه بکل شیئی طیم اولئکه عباد من الله نسا
و زعموا کما زعموا السحاب و یسجد علی ما القول شبهه الله خذ کاس
الانشراح باسم بلکه ماله الانشراح ثم اشرب منها و قل ان العبد
لله الله من فی السموات و الارضین الی آخره لکن بطریق آیات -

مبارکترین باین مضمون است بتخلیق از حین اشراق نفس ظهور
 از حوضین بیان عید گرفته شد که جز خدا را عبادت نماند و در
 زمین تمام شکستند برحق او آنان بعد از آنکه گفتند و بعضی
 بیروی حوی کردند بداند که آنها از غفلت از برای اهل بیضا
 سزاوار چنان است که از جمیع اهل عالم منقطع گردند چنانکه اهل
 نوره و سوره تقدیر از نصیب ایشان بیایند و اهل عالم در برهان
 ایشان طراوت و لطافت و صفا مشاهده نمایند آگاه باشید ایشان
 از حقیان ایشانند عبادی که با آنان ظاهر میشود تقدیر و عالم و ایشان
 آثار الهی انتشار می یابد آنانی که بسبب متابعت حق شایع گردند
 ابراهیمی را در گمراهی و اغمت از خدا بخواهد که آثار هدایت
 نماید آنچه موافق اراده اوست و ناکند نماید بر آنچه سبب ضرر
 تمام انقطاع میکند برای ما پندگانی است که اکثر خزانهای آسمانها
 و زمینها بر ایشان عرضه شود اعتنائی بدان ننمایند و حفظ نظری بر آن
 نکنند و از این منظر انحراف برنگردانند آگاه باشید آنان در صراط
 برده نصیب بلند اهل بهشت از آنها برکت میطلبند البته پیروزگار رسو
 بر آنچه حکیم گواه است البته تو جام انقطاع را بنام پیروزگار بگیر
 و بنوش و بگو مخصوص توانست خدا ای خداوند آسمانها و زمینها بر
 آریاب تخلیق و اخلاص مشهود است که جمیع مظاهر مدینه الیه
 از بدو ظهور میکنند بحال در بار حق است میشود عید توحید را
 الهی و موجودیت بارگاه عزت او را از اهل عالم گرفته و از شرک در عبادت
 حق و اخلاص ایشان بعد از آنکه موجودند چنانچه در جمیع کتب

حاکم مخصوصا در قرآن مجید حق و مستور است در صوره مبارکه
 در جبرایله ام تعهد الهی یا بی آدم ای ۱ تعهد الهی است
 است و در همین و آن عهد می خدا عزاد مستقیم و نیک این میگردید
 غیر الهی شکر و استغفار پس ای فرزندان بی آدم آیا با شما عهد
 کردم که بر من منتهیان نمایند البته شما را دانستم و دانستم و
 اینکه مرا عبادت نمایند که راه راست باشد و حال آنکه شما را نکرده
 بهمانها از شما نکرده کرده آیا تحقق ندانید با من با وجود نصیحت
 و انذار مظلوم را در به باز و هر صوریان شما این انصاف با ننگان -
 شکسته اند و بداند که چند جمعی را بدام عبادت انداختند
 و عوام کالدوام نیز آن شما این جسم را عبادت در عبادت شقرا دارند
 و از جاده مستقیم نروید و پیروی و عبادت خداوند را با حقین مستور
 نیستند اینک هر کس دارای سمور و ادوات باشد باید بداند که هرگز
 در حال از برای خود قهری اختیار نگیرد و در حقیت در چنان است خود
 مقلد سرازیر و شبیه و تاثیر و منیل بود و خواهد بود کائنات الله و
 ام یک صده نبوی و آن یکری بعضی ما که کائنات حق هر قدر تری -
 باید بساحت که سراج راه نباید تزلزلت عقلی فقط در حدود امکان
 است چنانچه جهاد هر قدر تری کند چنانک راه نباید و همچنین -
 نبات هر قدر تری کند بر تیره حیوان نرسد و وجود نوری حساسه نگیرد و
 همچنین حیوان هر قدر تری نماید از عالم عقل پیوسته ان خبر نیاید
 و همچنین انسان هر قدر تری کند از مرتبه خلق تجاوز نتواند و عالم حق

بحال آن دام عقید جهلست دیگر و هائی از اندام ندانست چنانچه
 بشما دستاویز و مخصوص من بعد کتب سابقه مسلم و مشهور است از
 اینو انسان خلقت در این آیه مبارکه عباد خود را خدای و آگاه -
 مقرر نماید بطوری بیان مبارکه اینست که جانی نیست برای احدی -
 گنایان خود را حرکت دهد و مطلق مردم باز کار و بار و قدر
 در گوچه و بازار را میبرد بلکه سزاوار چنین است تا هر کس بخواند
 خدا را ذکر کند یا در مقامی که برای ذکر الهی بنا شده است یا
 در خانه خود ذکر بگوید این عمل بخیر و نیکوترین و بکرامت آفتاب
 عکست و بیان چنین اشراق نمود است از اهل بیان خوشا بحال عمل
 کنندگان بر هر چند برای این نکته در نهایت وضوح است که هر یک
 از مقامات الهیه در عصر خود معلی آسمانی و معنی عیسی و پیغمبر
 و سائر ائمه بشر بودند تا نوع انسان را در دستان امکان به علم و
 عرفان و عقل و کمال رسانانند و تعلیم و تربیت نمایند چنانچه
 بهر آن جسمانی نهایت معنی و کونش دارند که فرزندان خود را
 تعلیم و آداب و مصلحت و مروت و عفت و تقوی و ادب و عبادت و
 که متضمن تواند و مصلحتی باشد که کمال راحت و آسایش ایشان در
 حیات داری و زنده گانی ظاهر است همین قسم مقام الهی که بهر
 آسمانی و معنی و حوائج حق بقدر نهایت جد و جوار در اصلاح
 عالم و تربیت انواع بشر مجتهد و مبداء است حتی جهان عزیز خود را
 تدابیر اصلاح علم و تربیت اعم مینماید تا بآداب و اخلاقی موعود

و مطلق شوند که موجب سعادت و راحت ایشان در حیات ظاهر
 و باطنی باشد و این مصلحت بطوریست که تا به معلوم
 است چنانچه در آیه بیان عذبه و تزلزل باشد در تکرار الزام مینماید
 تو بجهل احسانت بعد محبتی را سزا که تا به مصلحت گیری طبیعت
 الهی را بخاطر حیات اهل عالم خدا میبرد و در این سلطان به
 سخن بیان مینماید و سر جو من گوید شمالی بهر الله الحسین و عیسی
 الرقاب من السلاسل و الاطباب و یجعل التوجیه لخالقه لوجیه
 العنیز الوهاب انه جیب لمن دعا و لیس لمن ناجاه و سئله ان -
 یجعل هذا الایمان الاله هم در مقام لیکل امر و به مصلحت من حیوان
 ناجیه و نفس ناطقه ذلی اکثر بیان الاصلی معاد بیان مبارک -
 این است از کتب الهی امید داریم که بسبب حیرت من گردد نیاز از
 ترجمه و تالیف آزاد نماید و چون عباد را خالص نماید برای -
 رضای خود در البته هر کس را بخواند اجابت مینماید و بهر کس یا
 از مناجات کند نزدیک خواهد شد از خدا خواهیم که این بلاهای
 شدید و مزلزله برای هیچک امر خود مقرر نماید و امر خود را از
 انبیا و اهل ایمان و ستادی ناطقه و محفوظ دارد لذا بصر طفل و
 غایت آنچه مستطیع سعادت و مصلحت است بیان مینماید و همچنین
 آنچه عورت بشریت و انسان است تشریح و تبیین مینماید و از مصلحت
 شما قائل مذمومه و مصلحتی که موجب انحطاط بشر و حیران از
 راحت جلیل الکرامت همانا زهد و پیا است که نه تنها آن را همد

که خود را در مقابل خود خیزد، محو باشد در صورتی که نفس نمودار
نکرد و هرگاه باشد که خود را بزرگ بیند از درجه است نشود بهیچ
آنکه این موضع را باین کلمات در کتاب الطریق حضرت ازل گفته
عالمه دهم بود هر گز بهانه بعضی از جهانیان بعد از ارتقا جسمیات
اوهام خود توهم را آن دانسته کلمات علقه من غیر ازل و از
این زمین هم بعضی تجاوز نمودند و آیات را شریک و شیه نمودند
اند سبحان اللهانه واحدی را ذات برآید می صفات ما سواء معدن
قد تجلی اسم من اسماء و ذکر من الزکوة و کتب نفسه الرحمن که
علم اعلی از ذکر این کلمات مضار و مضرکلی است و تولد اعلی می
این آخر در مقام آیات ملاحظه کن کلمات حق از آیات الهی -
است آیا میشود او را با خلقت در یک مقام ملاحظه نمود لا یولعه ان
لا یحکم احد بذات الا من یشاء لیس فی الامر یحکم احد بذات
اظهار و علم هر دو از صفات آیا این دو در نزد خدا در یک مرتبه
و یک شان هستند بود اگر گفته شود یکی قل کذب می آید الا بری -
چون که انرا تابع میکنند و این را مثل جهان غیر از ایند .

[illegible]

توجه الیغیر جمالی و جلی و الخا من انوار جمالی و انوار جمالی
 و مشرب بفرده انی و انوار ی انکه در کان محرومان و سلبین محبت
 و کثر انی و رحیل رحمت و غیری انی طبایع انجذاب المحسوس
 و طار الموجدون الی خوا کثرش انی ~~و طار الموجدون الی خوا~~
 ما اطلع بیدا الا من عطفه بدار الی لوسی المکنون مقبوع بیا
 مبارکه چنین است بطلیل لسان که مرده باطل عالم دارد بهر
 آن اسم بزرگ و شهادت میدهد برای او در بین خلق که او الهی
 خود من است و محل طلوع ذرات من است و محل اشراق امر من است
 و او آسمان نعل من است و دنیا میثبت من است و جوار اعدای
 من است و صراط عدالت من است و میزان احکام من است و هرگز باز
 توجه کند بمن توجه نمود است و از انوار جمال من روشن شده و انوار
 بوجدان من گردد و اشراق بفرده انیت من نموده و هرگز او را انکار که
 الهی از سلب محبت من محروم خواهد بود و از کثر نعل من و کثر
 رحمت من بی نصیب است و از یاد من که مخلصین از آن منجذاب گشت
 و بوجدان از تشنگان بهوای کرم من کفایتی از آن آگاهی نیافته بکار
 بهر کسی که اسرار وحی خود را قوامت پرواز نموده باری خواست صفا
 که بصورت لولغا و غیبتش نماید و مصلک و در ظل احدی بی طاری
 پیدا بحال آن بد بخشی که رفته میرد الهی را گشخت و پندران
 چنین گرفتارند باری مقبوع آیات مبارکه در نواک و ضایع تیرت و
 ضرات لغز است چون دنیا ی وصل میو نشینند و کتاب مید در حال

منی کرده در توجه حضرت عید انبیا نماید که از این ساقه قدیم
 و است در نادانی و کرم حلول مردم نگاه کشید که طاعت
 که در است بخل ایشانی ^{ایضا} و ایشان تابع و علی
 نور میکنند و من بایم بعضی از مردم طالب حیات حاکم
 و آن جهات میکنند و این از رحیل ایشان است الهی عاقبت و
 به این صفت اشتغال آفریننده ای است که خاموشی نه میبرد باین
 حاکم چنین حسرتی میخوانند که مطلق آزادند و بی هیچ
 بند عید نیستند و شیوات خود را پیروی میکنند اما انسان نباید
 چنین باشد بلکه باید تسلط انانیت الهیست کند در تحت استواری
 اند که از جهالت و نادانی خود نیرو از دست بگیرد و محفوظ
 اند الهی حاکم حاکم انانیت از حال ادب و ممانعت بیرون میدهد
 زیرا در آن نیست قدرت میگردد اند نور پشرا مانند که گوسفند بپیش
 را بچانی مهربان آتی است که آنها را محافظت نماید بلی آزادی
 بعضی از مقامات خوب است که در جمیع مراتب آن صفت مطلوبه محققند
 و حاکمیت او امر من است اگر مردم متابعت میشوند نه او استوار حاکم
 از آسمان وحی نزول یافته الهی خود را در آزادی خاطر میدهد نه
 و لذا آن نفوس که بخل خود الهی بی برکت و سراف حساب در السوا
 که خدا او بپایند اما تا آن حد که برای شیطا تابع و عید است در
 جود است آستان احدیت است و هرگز عزالت میباید آنها بملکوت
 شد اصحاب و زمینها تبدیل نخواهد نمود انصوری کما فیض سابق و

و لاحق این مصالح مشفقانه را تهدید برافشاند و بخیرای عین امت -
 مشرکه بودند و طود را موجد می پنداشتند چنانچه حضرت امیر
 اجل اسمع الله بهمی در تصویر سوره بقره و طه می آید شریفه و از
 قلنا الملائكة اسجدوا لآدم سجدا و الا ابليس الى آخر بیان
 میفرماید اسجدوا و طه و ابلیس آخر بیان میفرماید که خلاصه
 آن اینست آنکه ملائکه امر بسجود فرمود حضرت محمد بود و
 آدمیکه مسجود ملائکه شد علی بود و شیطانیکه تکبر نمود اول
 من لعن فرمود که در وقت تلاوت قرآن المؤمن بالله من الشیطان
 الرجیم میگفت در صورتیکه شیطان خود را میخواند بود در این
 ظهور اعظم نیز طایف النعل بالنعل چنین شد تا صدای این
 آیه قرآن کلاما تحقق یابد قوله تعالی کما بدکم تعویذون فرقة
 حق علیهم الملائكة انهم اتخذوا الشیاطین اولیاء من دون الله
 و یحسبون انهم میبختون و بدیهی است بجهان اندازه نیک و نا
 بهمه محبوب بارگاه کبریائی است نفسیه میفرمود آستان -
 ملک من اوست و بجهان قدریکه ارباب وفا را ستایش فرمود و ناخیز
 را نکوهش نمود در یکی از الواح الهیه ناظر هسوا الشاهدات
 العلم کما تنفرد عظم حاضر و باعضا قاتر گشت طوبی از برای
 نفوسیکه عهد الهی را فراموش ننمودند و بعد یا ناهل اهل غل و
 بغضا از مالک اسما محقق نگشتند و از صفات بزرگ الهی بود
 و هست هر نفس باو ناظر و عیش متصل او لهی العرشین ذکر
 ۶۶۰

از تم اعلی مصطوری در این دیگر میفرماید الاعظم الله بر اعلی له
 جاء به الیهما این اهل الوفا الذین بری فی وجوههم نظرات الله
 جاء الاسما اولئک جاء الذین بهم لاج اقل الیقین یصلی علیهم
 الرحمن فی کل الاحیان انهم من صفة العرشین العالمین که اخضر
 ام الله بعد الفضل الاکبر و تعلیم علی من علی الارض کتبها الله
 لیسو العلم حکم بهم چنین است ندا میفرماید کنگارند وفا
 دارانیکه طراوت و لطف الهی در وجودشان دیده میشود ایشان
 نیاید بودند که بسبب آنها اقل یکن روشن شد خدا در هر حین
 برایشان صلوات میفرستد این نفوس از حاملان عرش الهی هستند -
 در بین علم خداوند ایشانرا باین فضل بزرگ مخصوص گردانید و
 بر جمیع اهل عالم تقیلت و برتری بخشید است اما در مدت -
 نظیر تا همین در لوح میفرماید قول مجمل شاهان الذین و لوا یجاء
 الله اولئک من اعلی الخلق له فی العمل الضمائل ان الله فی قرین
 بر ۳۱ ووا یصلی علیه ملا اعلی و الله فی نفس العبد بلعنه الملك
 و الملکوت میفرماید هر کس بر دافا من گشت ملا اعلی بر او صلوات
 میفرستد و هر کس عهد الهی را شکست اهل ملک و ملکوت او را لعنت
 میکنند و در لوح دیگر قوله العزیز طوبی لعبد آمن و لایة آمنت و طوبی
 للطریقین الذین نظروا عهد الله و میثاته و امرها من صراط المستقیم
 میفرماید خوفا بحال آن بند نیک ایمان آورد و آن کثیریکه مؤمن -
 نبود بوی از برای شرکانیکه عهد و پیمان الهی را شکستند و از

راه راست من اعراض نمودند .

.....
نظم
.....

حَسْبُ عَلَيْنَا السَّوَالُ فِي الْيَأْيِ عَمَّا آتَى مِنْ دَائِلِهِ -
لَسْتُ لَكُمْ بِمَا تَسْأَلُونَ بِهِ الْفَيْضَ لَا مَا تَسْأَلُونَ بِهِ رِجَالَهُ
لَيْسَ لَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَتَوَكَّلُوا مِنْ الْفَيْضِ أَسْأَلُوا مَا يَسْأَلُونَ مِنْ
أَمْرِ اللَّهِ وَتَسْأَلُونَ لَكُمْ بِمَا تَسْأَلُونَ عَنْ كَيْفَ فِي السَّوَالِ وَ
الْأَهْوَالِ وَتَسْأَلُونَ لَكُمْ بِمَا تَسْأَلُونَ عَنْ كَيْفَ فِي السَّوَالِ وَ
لَكُمْ كَيْفَ فِي السَّوَالِ وَتَسْأَلُونَ لَكُمْ بِمَا تَسْأَلُونَ عَنْ كَيْفَ فِي السَّوَالِ وَ

توضیح که تصحیح در الواج و آثار حضرت اعلیٰ عز اسمہ الاهی دارند
یعنی از مضمون این آیات مبارکه مطلع و آگاه میگردد که در این آی
مبارکه میفرماید حرام شده بود پرسش سئوال در کتاب مقدس
یعنی در این ظهور خدا مقرر فرمود مقصود چیست چون بصریح بیان
و شهادت حصر و تجمیع میدهند که در هر عصر که یکی از مظاهر
الهیجات در ذات قدسیه میشوند مثلا است پیوسته از حضرت سبح
سئوال میگردد که اگر کسی توجه برادر خود را بگیرد و مقصودش
این باشد که برای برادر خود سئوال ازین تولد تعالی بکشد آیا
لذات است آنرا از کدام برادر راستان برادر اول است یا دوم و
و همچنین از رسول الله سئوال از اهل بیت میشود و از اصحاب کبیر
سئوال میگردد و مظاهر الهیه چون تمیخواستند سئوال آنان را
بی جواب بگذارند لذا جواب سئوال آنانرا در قالب حقیقت در آورده .

یعنی بر حسب حقیقت بیان میفرمودند و چون آنان جواب را با
مقاصد موعود و عقاید راهیه خود موافق و مطابق نمی یافتند
نمی علم و احاطه از آن خارج و معارض علی لا یقشای الیهم یعنی
چنانچه مجال قدم جز اسم الاعظم در کتاب مستجاب ایقان
بعضی از آن استقلا اشاره فرموده اند قوله عز اسمہ باری در کلمات
توحید حقیقت باید تفکر نمود و اگر ادراک نشد باید از واقعیت محال
علم سئوال نمود تا بیان وجه اشکال نمایند نه آنکه بحقیق ناقص
خود کلمات قدسیه را تفسیر نمایند و چون مطابق نصیر هوای
خود نمایند بتا در و اعتراض گزارند چنانچه الیهی علما و نقیبا
عصر که بر صند علم و فضل نشست اند و جهل را علم نام گذاشته
اند و ظلم را عدل نامیده اند اگر محمولات خاطر خود را از شخص
حقیقی سئوال نمایند و جواب موافق آنچه بپسندیدند و اندو یا از کتاب
مثل خود ادراک نمود مانند نشنوند البته نمی علم از آن معدوم و
شیخ علم نمایند چنانچه در هر زمانی این واقعیت مثل اینکه مذکور
شد در سئوال از اهل بیت از سید وجود نمودند و آنحضرت با و الیهم
جواب فرمودند که می موافقت الماس بعد از استماع فی علم از
آن حضرت نمودند و همچنین در آنچه بی که میفرماید و یستعملون
عز الیهی فی السبح من امری و چون این جواب مذکور شد کس
نمیاد بر آورده اند که جاهلی که نمیدانند بی چه چیز است خود را عالم
میلند بی میدانند و الیهی چون علما عصر با اسم آنحضرت میفرمودند

و آیا خود را هم مدعی دیده اند لهذا تقلید حکمش را قبول دارند
چنانچه اگر اعتقاد باشد و البتہ در جواب امثال این مسائل
چنین جواب میشوند البته رد نمایند و اعتراض کنند و معاصران
سخنهای قبل را اعاده نمایند چنانچه نموده با آنکه آن جوابها
وجود عقده از کل این علمای مجعوله و منزله از جمیع این
کلمات معدوم و متعالیست از ادوات هر مدعی کل این طبع نزد
آن علم کذب صرف است و جمیع این ادوات افک محض بلکه هر چه از
آن معادن حکمت الهی و مخازن علم صدایی ظاهر میشود همان
است الی آخر بانه و همچنین از حضرت اعلیٰ رین ماسوا نداده
سئوالات واهی می میشوند که هیچ ربطی به حقیقت ندارد
بلکه صرف اوهام و غرافاتی که از علمای اسلام شنیده بودند از
قبیل اصحاب کتف و اراده طلوت آسمان و زمین حضرت ابراهیم
با کیفیت احیا یا موات یا رجوع النصب و ابدال و اولاد یا علت
تحریم حرام و امثال ذلک و آنرا بطور برجستہ مدارک و اشیاء
ایشان جوابیک موجب اسکاوت و افتخار ایشان باشد میفرمود چنانچه
در الواح عیدیه از قلم اعلیٰ تزیین یافته از آنجمله در یکی از الواح
میفرماید قوله تلك دست القوا ل حضرت اعلیٰ رین ماسوا نداده یا عز
مراقبان در اکثری از مطالب موافقت اظهار فرمودند تا آن نفوس فانی
را بخاطر آگاهی جذب نمایند و بشامی این موافقت ظاهر شد که در
بعضی مقامات ذکر ابواب اربعه معروض آن قلم مبارک جاری شد

و یکی این ظهور اعظم با صیغہ قدرت حجابات را خرق نمود و بلا لایف
الذین انکروا الله و رسوله و امرؤا من بین کان یا نورانی حضرت
و در لوح دیگر میفرماید قوله جل جلاله و تکی نبوده و نیست کسی
این بیانات از روی حکمت بوده چه اگر در اول ظهور بلکه اخیری
تکلی میفرمودند یعنی آنچه در آخر میفرمودند اول میفرمودند شماره
نار امرائی و انکار در اول و بعد می آورد آنچه را که آشکارا آورد در
التم طالبین و امرائی معروضین و انکار منکرین تکرر نماید بشان
معروضین و منکرین که علمای ارضند بیافراس تمام نموده که آن جوهر
وجود خود را بعید بقیة الله نماید و این خلق دنی با هیچ راضی
نشدند و عمل نمودند آنچه را که قلم و مداد از ذکر آن عاجز است
الی آخر هر کس تفسیر سوره نوتر را مطالعه نموده از مفهم بیانات
الهیة مطلع میگردد و در لوح دیگر میفرماید قوله جل قوله قل ان الله
نطق بقیهم الاسماء ما اراد الا ذکر ما کان بین الحق لثلا بین الذین
فی انشادات ما عندهم من الاوهام و بتوسیع الی مقام کان فی ازل الازمان
بالحق محدود و المعنی لولی یکر ضعف الناس ما تکلم بحرف من الکلم
الشی ذکر من قبل عند یک علم کل شیئی و کان الله علی ما انزل شهید
خلاصه مفهم اینست که حضرت اعلیٰ که بتفسیر سوره يوسف پرد اختصاف
ایهام و طبایع و معلومات آنفیه تاحق شده که مخالف اوهام ایشان نباشد
که علت تمیز ایشان نشود و سبب توجه آنان بحق گردد و قسم بذات خود
اگر ضعف مردم نبود بین گفتار حقها و باورگاه نبوده اگر نمیفرمود و خداوند

بر آنچه میفرمودند شاهد است بلی خوب گفتار و طبع الفریضه -
 بعد از آن بدین می کشد که هر چه عقلی است به پیش کشد
 و در آن عقلی که با اختیار حضرت این المضاف است میفرماید
 قوله عز وجل وایضا در باره شهادتی و ما ذکره فی شهر الله
 الاصل مرفوعه داشته می باشد هذا ما نطق لسان القدس یا ایا
 الفضل قد نطق بالحق والظهور ما کان مستورا فی کلمات مقدسه
 میسر یعنی نقله اولی روح ما سواء اذ کان ذکر این فقره غرض او همان
 نام بوده اجتناب میدانند که شریعه غایبه در این مقام چه ذکر نمود
 اند گاهی بجا می آید شئون ناحیه مقدسه بآن نمود اند و هنگامی ذکر
 مراد اب و بحر از آنست که به ایشان جاری و ذکر حایلق و حایلیا و
 سایر واضح و مبهر من کل بحر مرکب هو مرکب و در بدای شئون
 و او نام و ترکیبی و مقصود حضرت آنکه فی الحقیقه این ذکر غرض -
 عجب فرمایند و غافل شوند بر آنکه آن کهنوت مقدسه و ذات مقدس
 در اصلاط است نه در مشهورهای موجوده معموله چه که در اول
 امر استعداد اصلی پیش از این در خلق نبود لهذا آنحضرت چه
 در بیان فارسی و چه عربی سقوال زمین بطور انبسی اکتفا فرموده
 و فرموده عربیه میفرماید از من بفرماید از من بطور سقوال حرام
 است تا بعد از ظهور پیوسته در شئون خود ناخلاق باشد چنانکه
 اهل بیان سقوالی از ساعت قدس جمال اند می آید -
 کردند که اسم سالک از اینگونه سقوال استی داشتند از آنچه

سقوال است این بود که فلان زن حامله شد ای چه در رحم دارد -
 میفرماید زانکه یا دختر چنانچه در یکی از ابواب مصلحه جمال -
 جاری است و صورت میسر ایشان در آن لب مبارک این است نصا
 اکتفا علیه الاثریه اند جوابها علی التصدیق من غیر عدا و ابرار
 نشان اولی الاخبار موت و جل حواشی او امرت شهادت می
 رفت معینه روح او اهلقتن شهر الفلانی وساعة فانیة من مرز معین
 می آمد و پیشه و محلش و قبله و بالجملة ما یستخرج جمیع جزئیات
 بالثانیة الاخبار میفرمود و اند معین من ذکر او انشی من امرت معینه یا سبیا
 ز اسم اینها می تعیین وقت معینه و روح معین وساعة کذا و شهر کذا
 می تلك السنة المعینة و الله الهادی سبیل الرقاد و هو المستعان
 می که الاحوال می ۱۱ شهر رجب المرجب ۱۳۰۶ این بود صورت
 میسر اهل بیان بآن همه تأکيدات حضرت اعلی در تحمیل سقوال از
 من بطور الله چنانچه در بیان فارسی در باب ثالث حضرت انوار
 می میفرماید قوله عز وجل طعن این باب آنکه سقوال از من بطور
 آنکه جانی نیست الا از آنچه لایق است زیرا که مقام او مقام صرف ظهور
 است فی الحقیقت دل سنگ بر رخا هر مقدسه الهیه میگردد مخصوصا
 بر مظلومیت جمال مبارک که علاوه بر شدت ادب و بلا و مضائق و آرد و این
 که سقوالا باره و سقیفه باید اصفا فرماید و جواب از قلم اعلی
 نازل فرماید خلاصه چون باین قضایا اطلاع حاصل شد معروض میشود
 که باین آید مبارکه باین موصیها را تذکر میداد که با وجود حرمت

عنوان ما اجازه نمودیم که هر چه بر شما معید است عنوان کنیم
 نه آنچه ام سابقه بآن نظم کرده اند بترسید از خدا و از اهل تقوی
 یا قصد عنوان کنیم از امر الهی برای شما معید باشد چه باب غفر
 و احسان و بر اهل آسمانها و زمینها معین گشته است و اما آیه مبارکه
 دیگر که بجهانان همه معید است که بیشتر احکام و اواخر حضرت اعلی
 بقا الاکان لم یولمه الله بر عدد نوزده و یکصد و یک عدد حسود
 بم الله الرحمن الرحیم است توضیح و تفسیر شد و لهذا عدد شهور
 سه و نوزده و عدد ایام ماه نیز نوزده و مقرر گشت و بسیاری از احکام
 محکم حضرت اعلی و جمال اقدس اعظمی جل جلاله احصاء
 نموده و در کتاب مستطاب الله عزوجل یافته از آنچه عدد شهور و
 سه است که بفرمایند شماره در کتاب الهی نوزده است که
 اول آنها با هم اعظم مصدر و معین گردیده است و بر باب علم و احسان
 معنی هست که از قبل پیروزان دین و آل عصمتش در اختیار ظهور
 باین دقیقه معیده اشاره کرده بودند اینجا از میان غیب
بسم الله العظیم یقانی و چون حاضر عدد بیان احکام محکم کتاب
 مقدس الله عزوجل شد است که آن بر عظمت ظهور خدا با حقان الهی
 روحی بهم الله تبارک و تعالی عزوجل و کبر و بزرگویش فرید بیان و
 توضیح آن طالب باشند یا سنده لایحه حضرت صدر العدد و مراجع
 نماید در آن کتاب مستطاب مشروحا توضیح و تفسیر نموده است و بشر
 آنکه این گفتگوار باین بیان مشتمل و جامع حال مبارک جل جلاله
 ختم کنیم لیکن شماره صد قوله حاجت تو را بر من بماند " بگو ای دوست

سان رحمن بفرماید تا بر انوال گزیده قبل منجلی نشوید بر اشی
 رندی این روح بدین طریقی تا بپیشانی اطلاع نیاید

بعد من الله دکن الانوار فی البیوت و الاحبار
 خدیجه و الاعصاب القلیبه الکلیه و فی السحاب
 حنونته فی اسمائهم الله لیسوا طیفه العلی
 کما لیسوا لله ما فی السموات و الارض و ما
 بیننا و کان الله یقول فی غیبنا و لیسوا و لیسوا
 السموات و الارض و ما بیننا و کان الله علی کل شیء
 شهیدا و ما فی سقر من لیس و یسار و عذابه الهم
 لیسوا یا مکیه و الاکان الیس فی هذا الکلام یا
 عظیم یسار الکلمه بین العالمین ایضا الیسوا کل
 ان لا یسار دل بکلیه ما فی سقر فی آیهان الله است
 انیسار علی ما فی سقر لا یسار فی سقر
 یسار و کان الله و فی سقر العظیم که استجلی
 صلا ایضا الله لیسوا لیسوا الیسوا لیسوا فی سقر
 سقر فی العظیم من لیس و فی سقر لیسوا و لیسوا
 ایضا فی سقر لیسوا فی سقر من الله و فی سقر لیسوا
 ما فی سقر لیسوا فی سقر فی سقر فی سقر فی سقر
 فی سقر فی سقر فی سقر فی سقر فی سقر فی سقر
 فی سقر فی سقر فی سقر فی سقر فی سقر فی سقر
 فی سقر فی سقر فی سقر فی سقر فی سقر فی سقر

بشکری پس از آنکه بر طبق گفته فیضی از اصرار من آمدن چنین
 خبری خیر و عیبی ندارد فصل فی بیان آنکه بین صلوات بر ائمه
 علیهم السلام و بر سره بر آتش و آتشکده ای که در میان
 است

در این آیات مبارکه تزیین و دستور در این احوال را بیان میفرماید
 چه ترتیب این و کهن در هر احوالی بخوبی بوده باشد خود اسباب
 خود را میجوئد و خود را تزیین احوال خود را در هر حال میکند
 که اجساد احوالشان را تزیین بخوبی و غوام کردند و گویان و صبیحان
 و مسلمین هر یک بطوری مخصوص احوال خود را بخلاف میپارند
 در این امر مبارک دستور چنین است که از فعل اعلیٰ تزیین یافته اول
 باید چسبید و در صورت امکان باید آن صندوق گذارد و آن صندوق را در لباس
 گذارد در صورت امکان باید آن صندوق از بطور باشد و الا صندوق
 از سنگ بسیار خوب و بی نظیر و الا صندوق از بوب حکم لطیف
 باشد دری باید آنکه آنکه در این آیه مبارکه بر آن نقش شده
باشد که در آن من الله و رحمت الله علیها صلوات بر ائمه علیهم السلام
باشد الرحمن الرحیم در انگستان نموده می کنند اول در صورت
امکان بوسیله باید از بارجه ای لطیف فیضی باشد و الا از
مخصوصات تهیه باشد چنانچه تعبیر در این احوال است هر چه
نموده می بین شود محبوب تواند بود در این احوال در آنکه ترتیب
بجای آورد دیگر مگر آنکه نزدیک بودن باشد آنکه مثل سایر احوال
را باشد بهیچ وجهی که چند روزی بدعا و صلوات بکشد

تا احوال را من کند بعد از آنکه در احوال صلوات بکشد و وقت حمل جنازه
 در این احوال باشد اما در این فصل و کهن احوال در یکی از احوال
 الهیه است اوله هر چند و اینکه در باره کهن مرتبه داشتند
 خوب مرتبه سری عالی شده که روزی میباشند و در این شب
 انعام از برای تفریح و تزیین شده و در این روز کافور و گل
 و گلاب استعمال نمایند الی آخر توضیح این بیان آنست که
 در حضرت امام حید را بعد از شهادت سه فصل جدا انداخته
 یکی سدر را با آب مخلوط میکردند و بر وجه میخاستند و فصل
 چهارم را دیگر کافور را با آب مخلوط نموده و فصل پنجم
 را با آب خالص امام را بر این احوال میپاریدند و در روز کافور و گلاب
 تقصیل نمایند و اما در باره کهن اصلا امر مبارک حضرت اعلیٰ این
 بود که پنج پارچه کهن سر تا سری روی هم بپوشانند و یکی
 جمال مبارک میپاریدند پنج پارچه سر تا سری را هم تزیین مخصوصی
 پارچه است همانند آنکه در اسلام معمول است رفتار کنند و یک کهن
 سر تا سری که تمام بدن را از سر تا قدم میپوشاند گفته است چنانچه
 صحیح عبارت سؤال و جواب است سؤال در باب کهن میگوید و یکی
 توپ اصرارند آیا مقدور از این پنج تزیین پارچه است که در
 قبل معمول میشد و یا آنکه مراد سر تا سر چون هم است جواب مقصود
 پنج پارچه است و اما در باره انگشت کاران امر است آیا مخصوص
 کار است یا شامل مختار هم است میفرماید مخصوص کار است هم

چنین نماز است عبارت از استسقاء و سوال واجب خاتم که در کتاب
 الله در نازل شده مخصوص گیاره است یا هفتاد و نه داخل شد جواب
 مخصوص گیاره است و همچنین صلوة بعد از آن مخصوص گیاره است
 و این بیان در باب نماز نیست نیز سابقا ذکر شد و اما در باره حمل
 چنانچه است عبارت این است سوال از حمل چنانچه میفرماید بگوید
 مسافت یک ساعت حمل شود آیا در بر و بحر و در این حکم جاری است
 یا نه جواب در بر و بحر و در این حکم جاری اگر چه ساعت گشتی
 باشد و یا ساعتی که حد یک ساعت است ساعت است دیگر بهتر
 باشد و لکن هر چه زود تر درین شود اجب و اولی است و اما در
تجهیز درین احوال حضرت ولی امر الله جل شانته العزیز میفرماید
حال باید بود بقیه اسلام درین کنند بعد چه حکمی صادر کرد
 و تعیین نماز این است قوله الاصلی باید صوم باران چه در مرکز
چه در ولایات احوال را بوضع سابق یعنی بر حسب قاعده اسلامی
درین نمایند و هر وقت اجزای احکام الهیه بر حسب نماز جاری است
در هر چه صوب و جهت قیوم نگردد این حد باران را اطلاق خواهد شد
داد و تکلیف صوم در این خصوص واضحاً معلوم خواهد شد و در احوال
مقدسه مرکز میثاق نیز مشعر بر همین بیان مبارک است چنانچه
 اشاره میفرماید و در این دیگر حضرت عبد الباقی این عبارات را نقل
 نازل شده قوله العزیز و اما از کیفیت صورت تغییر ابرار حرفی نبود
 بود حال چون از تعلیم است اگر بر حسب سابق بنا شود چنانچه

باشد تا اولی فقر و عهده الله ولی من بعد در زمانی که حد برود تا
 است باید متوجهی الی قیلة اهل البیضاء ساخت و اتفاقاً گردد
 الی قارالین باز از حاجت الله حضرت ولی امر الله سوال شده
 که در باره احکام احوال باید تماماً بقانون اسلام رفتار نمود
 یا قیلة عهده است بقیله بیان مبارک در جواب اینصورت قیلة جل
 جلاله راجع بدین احوال قاعده اسلامی میفرماید بگوید
حاضر بر احوال غیر مرقانی احوال خود را بصورت قیلة اسلامی درین
حالت الی آخر و اما در باره اشغال اجساد چون در اسلام پیش
نرمین بود از حضرت ولی امر الله سوال کرده اند گفتا در این
امر مبارک نیز معنی است یا حال جواب میفرماید معنی چیست قوله
تعالی اشغال اجساد معنی دفع حمل اولی هر چند رسماً از احوال
شریک محسوب نه معنی دفع حتی اشغال حرمت لایق و واجب و اما
در باب معنی و جهت درین احوال هم از جمال مبارک و هم از مرکز میثاق
سوال شده و جواب از قلم اطهر و کلام میثاق بر این مضمون است
باستقامت بیان مرکز میثاق قیلة تعالی بر پیش در خصوص آنچه پیشتر
تکلیف نفوس متعاهد الی الله سوال نمود بود بدین که در کتاب
سابقه مختلف نازل گدای یک پیشتر است و گدای یک در دست و
صوم آئین و صوم نامح آئین پیشین است چون بدیده و بنا
نظر نمائید حلاله گشت که چنین است الی آخر الطی و در این
دیگر در جواب سوال یکی از امام الحرمین هندوستان راجع بدین

ایمان میفرماید توفیق هر بیانی در عالم این دسترس نیست تا به
رسید ولی از عدم فرض متعین مرقوم میگردد جسد الهی غیر
نسب که در پدید آمدن وجود آمده است همینطور باید بشود
تحلیل گردد این مطابق نظم حقیقی و طبیعی و قانون الهی است
اگر جائز بود بعد از مردن سوختن بیشتر بود داخل ایجاد نوعی
انتقام می یافت که بعد از فوت خود فروخته تحمل زند و خاکستر
گردد ولی نظم طبیعی که بقدر الهی تحقق یافته این است که
باید بعد از فوت این جسد از حالتی بحالی مختلف انتقال یابد
تا بحسب ریاضتی که در عالم وجود است یا کائنات سائر و متفاوت
اختلاف و استخراج یابد و قیاس مراتب نماید تحلیل کیهانی بسیار
و بحالی نباشد انتقال کندگی و پیاپی نبود و اشجار بیست و پیر
گردد نفعه پیشگی یابد و لطافت رنگین نبود سوختن مانع از
حصول این حالات کمال نیست استعجاز چنان مشکلی گردد
که تطبیق در این مراتب مشکل شود .

نظم در این مراتب مشکل شود .

قَدْ رَزَقَ اللَّهُ مَحْمُودَ الْبَشَرِ
إِنَّهُ لَكَنُ الْمَخْطَرِ الْكَفِيلُ
مَحْمُودٌ بِمَا ضَلَّ الْأَنْفُسَ
أَسْمَعُوا قَسْمًا
مِنْ الْأَسْمَاءِ إِنَّهُ يُنْشِئُكُمْ مِنْ طِينٍ

إِنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا الْعَلِيمُ الْمُتَعَبِّرُ
مَحْمُودٌ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ إِنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ
عَلَى الْعَالَمِينَ لَوْ كُنَّا بِأَعْيُنِنَا
لَفُتِحَتْ الْأَبْوَابُ لَنُخْفِقَ لَهُ الْقُلُوبُ
الْأَشْقَى الْأَعْمَى يَدْعُو الْأَسْمَاءَ
الْمَحْبُوبِينَ أَعْرَفُوا الْحَقَّ بِشَارِ حَقِّ وَالْحَقَّ بِشَارِ
إِسْمِ اللَّهِ بِهِ مَسْكُونَةُ الْعَالَمِينَ
آیه مبارکه اول راجع به معرفت حق میفرماید که حضرت علی روح ما
سواء فدا در کتاب مقدس بیان محدود نموده بود اند و جمال مبارک
حق است این حد را برداشته که هر کسی بخواند در حق و بحر عالم
مهر نماید وحد و حدودی ندارد و در آیه بعد نکات و تالیف
مرفا و جنبه بشری و قدسی ظاهر الهیه را بر سیل اجمال اشاره
میفرماید در التواج سائر طریقی و فصل در مواضع متعدد در این
دو مقام را بیان فرموده اند چه چنین بیانات الهیه در این ظهور
اعظم و بیانات ماثله که در ظهورات گذشته همه میدانیم که از
جای حرکت از مظاهر الهیه و مقام است حق جنبه بشری آن -
کیفیات ماثله است و یکی جنبه وحد و اتصال بحال قدس حق
جنبه بشری توجه کند به ذات محبت و تقارر اظهار میکنند و تبارک
تبارک کلماتی که میفرماید هو الشاهد الخیر شاهد القی و الباقی
و الباقی و سوره شاعر و باطنی و الباقی و کلام در وجود و نصیب

و خلق شده است و این هیکل هیکلهاست که اطلاق نبات است
 بآن احدی مگر ذات خدا اگر از اهل یلین هستند خوشا بحال
 کسیکه بخواند آن کتاب را و در آن فکر کند و باشد از کسانی که
 ادراک میکنند بگو دیده نمیشود در هیکل من مگر هیکل حق
 و نه در جمال من مگر جمال حق و نه در وجود من مگر وجود حق
 و نه در ذات من مگر ذات حق و نه در حرکت من مگر حرکت حق
 و نه در سکون من مگر سکون حق و نه در قلم من مگر قلم عزیز حق
 حق بگو نبوده است در ذات من مگر حق و دیده نمیشود در ذات
 من مگر خدا مبادا ذکر کنید دو نشانه را در ذات من جمیع را
 تا خدای که نیست خدائی بجز او که بکتاب و نشانه و غیره میرساند
 پیوسته من تا خلق بوده ام در حیثیت باقی بتخلیق علم خداست
 جز من که مبهم و لغو و پیوسته تا خلق خواهم بود در ملکوت
 اسماء که بدین معنی است که نیست خدائی مگر من که غنی و
 بگو بر آستی و بیست و **اسم** من است خلق شده است برای آن ظاهر
 شانی در عالم و ما از آن خیزه بود ایم اگر مطلع باشیم و الوهیت
 نیز اسم من است که برای آن مخالفی مقرر نموده ایم که احاطه نمایند
 برندگان و ایشانرا باید حق گردانند اگر یلین باشند هیچکس
 بشناسد جمیع اسمها را اگر از طریق باشند و از حضرت مهدالیه
 جل اسم الاطی معنی کند **یار که ایامی** آن ذکر **الآخرین** می
 نفس سؤال شد **میفرماید ای آیه الباقیت و آیه الفاسوت** می

در آیه ذات الوهیت از هر تصویری مقدس است و ظاهر البیده
 بر آن ذات و صفات او هستند از آن که همه ایشان نیز از هر تصویری
 در آن و منزله است و البیاض در البیاض البیضاء مشروحا تفصیل یافته
 بشی است طالبین بآن البیاض مقدسه مراجعه نمایند تا بر این نکات
 بکمال اطلاع یافته از خطه مواضعی که البیاض ارقم اعلی مشروحاً
 جمیع شده در کتاب مستطاب ایقان است توبه نقد جید اقوال و این
 ظاهر حق را در مقام مقرر است یکی مقام صورت تجرید و جوهر کلیت و
 در نظام اگر که را **یک اسم و رسم و صورت و وصفی تا بی نیست**
 بشانید میفرماید لا تغیر بین احد من رسولی زیرا که جمیع مردم را بنور
 الهی دعوت میفرماید و بگویند فیض و فضل نامتناهی بشارت میدهند
 بکلی مطلع نبوت قائمند و بر **یکمرتبه** مقرر اینست که نقطه فرقان
 میفرماید هم قلم حقیق اما القیوم فانا و بعدین میفرماید علم آدم
 اول و بنی و موسی و عیسی و همین خصون را طلعت طوری هم فرموده
 اند و امثال این بیانات که مشعر بر توحید آن مواقع تجرید است از
 مجازی بیانات ازلیه و محالین لکالی علیه ظاهر شده و در کتب مذکور
 کنند و این طلعات نوافع حکم و محال میفرماید و امر مقدس است
 حقیقت کثرت و مواضات تعدد است این است که میفرماید و ما امرنا
 واحد و تا میرسد باین بیان مبارک و همین اگر میفرماید
 نحن معاد الله این نیز ثابت و ظاهر است بشانید بخاطر در مشروطیت
 برده است ظاهر شده اند احدی را یا را بآن نه که بآن تدویر میفرماید

در امکان ظاهر شود اینست که از آن چهار وجود در مقام اعتبار
در چهار قد محمدی و ارتقا بمعانی معانی سلطان عیالی امکان
وجود و الوهیت ظاهر شد اگر دست ملاحظه شود در همین وجه
متمم نیستی و فنا در خود مشاهده شود اند در مقابل هستی
حلق و بقای هرگاه گنجینه را معنی حرف دانسته اند و ذکر
خود را در آن صاحب شوق شمرده اند زیرا که حلق ذکر در این مقام
در لیل هستی وجود است و این تزه و احسان بر خدا الهی آسیر
بناجیل بیاند و از جمله مواردی که بیانات الهیه در این موضوع است -
لوح مبارکی است که ذکر خطبه شامیه صادره از حضرت امیرالمومنین
در آن لفظ یافته و این گفته عاقله از آن لوح مقدس است قوله عز
کبیر یا مقلب کلهم باسم اعظم ما بین اسمی و علی التبدیل انداخته اند -
معدن نفوس از او مستجاب اند و از حالات بیان الهی حقیقی در همه
آزادان لا یسمعون بها ولهم قلوب لا یفقهون بها و این گفته مبارکه
اولیه جمیع اسماء حسنی نامیده شده است صراط مستقیم و نیل
عالم و اوست مشرق ابراهیم و مطلق رحمتی و اوست عروة الوثقی
و اقرانی و اوست ظهور الله بین ما سواء و جمیع آنچه خلق اصفا
شود اند و بحرمان و ادراک آن حاضر گشته اند از آن طبع حکمت ربانی
و مطلق علی سعدانی اخذ نموده اند چه اگر آن ظهور اولیه و کعبه
جامعه الهیه بتوحید ذات قدیم و بحر اعظم و فراق اولیای کفایت
احدی بر بحر معرفت آن ذات مقدس که علت و سبب آفرینش است معانیست

پیشد اوست یا باعظم و صراط الهی و دره اولی و کعبه علیا و سعادتی
شدی و نهایت تقوی لولا ما عرف الله احدی و اما المصطفی به نفس و
سین عرفان یاربهم و ادراک متقین و اذکار مقربین و اوج سیاق
راضین باین مقام راجع است چه عرفان نفس ظهور عرفان الشیوه
و احوال و احوال الله و بها شریبان الله و کلام این گفته که من اعرض عنه
قد یعرف عن الله و من اقبل الیه فقد اقبل الی الله لایحیل من احد
علم و لا عمل الا بحیث و رضا که امره و اراده اوست ظاهر بعمل عا
بقا در مکتوب انشا و اوست بعد از ما انزل الرحمن فی القرآن
هم یأمنون و بعضی آیات صریح ثابته القرآن الصبیح اصغر و اللیل
ادبر و هذا ذکر الله للبشر و هذا هم یسمعون البصر و احسن القصر
و لیس لایسمعون مفرولا مستقصر الا لمن تصحیح جعل المصالح الفکر
و هذا هم اید قام التین و الطلح و لا یفقهون الا من اذن له الرحمن
و هذا هم یقولون انما یتقین کتب قرآنا و این ظهور اعظم اعظم و
ظهور الطف الهی در هر حدی مراد با معنی ظاهر و اوست شمس حقیقت
که از امن نهایت اشراقی میرساند بظهور او کثر مخزون ظاهر حق -
البرور او نفس ظهور الله اسطفا بین عباد چه اگر او ظاهر نباشد -
لم یزل و لا یزال آن کثر مکنون بود و معرفت عرفانی را در استفهام
نمیبرد و بتوحید ذات مقدس نفس فانی نمیکشد تا آخر الخ -
بازی گنجایش بحر در سحر حق نیست چنانچه هر مرتشد طالبین باید
بالواج الهیه و الیای مرکز ایشان مراجعه و ملاحظه فرمایند و نظائر

این بیانها در کلمات ظاهر قبله و آل عصه نیز بسیار است.

صلی الله علیه و آله و سلم

وَأَمَّا مَنْ يَتَّبِعُنِي يَتَّبِعْنِي فِي الْمَنَاسِكِ وَالْمَوَاسِكِ وَالْأَيَّامِ الْمُنِيَّةِ
أَسْتَفْرِغُوا لِي فِيهَا مِنْكُمْ كُلِّي الْغَائِبِينَ أَيْ كُنْتُمْ
أَنْ فَتَمَّكُمْ فَنُفُوتُ الْأَرْبَعَةِ مَنَّا أَسْرَمَ بِهِ مِنْ كَلِّهِمْ أَوْ قِيَامِهِ
فَكُونُوا مَعَنَا فِي الْأَيَّامِ مِنْ الْأَيَّامِ عَلَى تَبَانٍ
لَا تَقَمُّكُمْ شُبهَاءُ الْكَلْبِ كَمَنْ بِاللَّهِ إِذَا طَسَّرَ بِذَلِكَ
فَيُضْمَرُ إِلَيْهِمْ أَنْ يَفْعَلَكُمْ مَا يُبَيِّنُ فِي الْكِتَابِ مِنْ كَذَا الْبَيِّنَاتِ
الَّتِي بَيَّنَّاهُ بِالْعَصْرِ إِنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا الْعَزِيزُ
الْحَكِيمُ.

در این آیات مبارکه امر بارتقا بینین و استقامت در امر الهی میفرماید
مطهر بیان چنین است که بیت مبارک حضرت اعلی در ترمذ و بیت
مبارک جمال قدم جبل جلاله الاظم در دارالامان بخدا بر سبیل
شم و صوب باید مرتفع گردد و سایر امکنه و بیوت هر جا محل استقرار
نقل و جلعوس این دو شمس حقیقت واقع شد نیز باید مرتفع شود و بی
با اختیار اهل آن بلاد و امکنه است چنانچه حضرت بنی المصطفی از
مصدر امر سؤال نمود و جواب از وی الایاب صدور یافت عیار
اینست - سؤال از ارتفاع بینین در ماهین و مقامات مستقر منزل
جواب از بینین بیت اعظم و بیت لطف استوفا تا دیگر اختیار اهل

آن بلد است هر پیش را که محل استقرار شد و مرتفع نمایند یا

بیت را اختیار کنند انبیا بر همه مستقرین در ظل صدور

امر الهی خصوصا بر ایاب تحقیق و تدقیق نظر تحریر که لایق در

جامع این آیات باشد گاهی تا بر احاطه طبعه ظاهر کند الهیه

شست واکا گرفته که حقائق و اسرار مآکان و مایکون بر آن

مآکان علم لا یشای خلیج و مرتسم است چنانچه در جمیع کتب

سایه نازل در قرآن میفرماید و الله علی الغیب لخبیر الا هو

و علم ما فی السراخر و ما شئت من ورتقا لا یعلمها ولا یحیی ظلمات

الارض و لا یطیب و لا یفسد فی کتاب همین بعضی در تفسیر خداست

که ما یغیب که نه از خدا کسی بعد اند و خدا میداند هر چه را که

در بیان و در ریاست و برگی از درخت نبیند مگر آنکه خدا آگاه است

و نیست دانسته در ظلمات زمین و نه تر و خشکی مگر آنکه در کتاب

ذکور است و همین ضمون در انواع مقدسه از یزید هم نازل گفته

و این مقدسه یکی از انواع مقدسه این بیان مبارک نازل توله الاحلی

و اینقدر معلوم باشد که قدر خردی از افعال مکتبه مکتبی و مستور نیست

بلکن نظر به طاقت کبری و احاطه رحمت بر احاطه اظفار بر آن نشسته

و خواهد شد و چون جبارت از حد اعدال میگذرد لایق بعضی از

باید در مصلح میفرماید که شاید سبب حاجت شود و معلوم شوند و الا از

نیت رحمت و نهایت هرگز راضی بر کشف صوب عباد خود نبود و نخواهد

بود الهی اشرف الملی حال چیز که جالبه دقت است این است که بعد

از امر یا اتفاق چنین میاد خود را با مشاقت امر میجوید و این
است که تصویر یا تاجیهی یک بنا و عمارتی از برای مطلق چندانی
صعب و دشوار نیست که در تصویر آن با مشاقت امر و تاجیه تصور
پیدا کند در امر استقامت نکته ای در فقه مطلق ملحوظ است یکی از
آن نکات در فقه که مشهور نبوده اما تاجیه و تملی و تمایلی بود
است غیر بیست مبارک وارد شده و قبل از وقتی اخبار را شد کرد است
با استقامت امر فرموده است و بدیهی است که استقامت در مقابل
مشکلات و صعوبات یعنی صعب و دشوار است در صعوبت و سختی
استقامت در قبال مشکلات و نوابی همین سر که رسول اکرم میفرماید
شیبتهی الاکبیر یعنی دو تاجیه مرا پیر گردانید یکی این آیه شریفه
استقام كما امرت و دیگر آیه شریفه و ان کان کثیر علیک امراض فاستقام
استقامت آن تیشتهی نطقی الاثر او سلما فی الشفاء راستی در
مقابل نوابی استقامت و تحمل بچار مشکل است ولی بتجارب است
تجربه الهیه در باره بیست مبارک احیای الهی مستجاب و با استقامت
در تحمل شدائد نشان دادند بتجاری که استقامت و افتادگی
در سامعین همین اهل عالم از طوایف و ملوک مطلقین اندازند و نمی
و جان این ایرواق واقع بر افراد بهائیان مکتوب است و بیان آن
خاتم از حد این ایرواق است و جمیع این حوادث خفیل از وقتی تا تم
الهی نقول یا مقصود این عهد بدست فقره از القواح در این ایرواق گفتا
میباشد از آنجا که سرشتی که بعد از هجرت جهان مبارک از دارالند

در بیت مبارک قد و در این لوح مبارک اشاره میفرماید قوله لقد است
و ان کما سرتوا بشا ما کان الا من زحار الله و تیشتهی لمن سر
کن فی طاهر عظیم که سر استقامت تم طهره انکنت تم نور قلبک من
و ماسوی الله یکد رب العیسی ملائک اجمعین فاستقل الله بان
بر که ما یخلق الله ایست و السارین وین یخیر بدوام الله و این
بیت العیسی و این پیغمبر ایست و المشرکین مذهب چنین است هر
چیز تو سرفست کرد ند جز زحار و دنیا چیزی نبود ویرا ای همان در ده
مراوان بود و احوال در طهارت و تنزه با نفس خود را طه مرا لسا
و کنونست خود را تطهیر تا قلب خود را نورانی گرد و از ماسوی الله
از شوق خدا بخواه که تو را عزوق فرماید چیزی که دست سارین
و ان مقلی است و از تطهیر محفوظ است و عا از عجب ندارد و دست
شورین بآن میبرد و هم در لوح مبارک است و هذا ما نزل فی سنة القیل
در نفس ان اند من الشاهدین و لوان ما می بینی هو بمنزله نفس
یا نقیم معلوما نلت کاتبم خانوا میخصی و کان الله علی ذلك
شیرد طهریم آیه مبارکه چنین است و این در سال که شش از قلم
علی نقول یا مکتوب شاهدانی اگر چه آنچه در بیت من است بمنزله
بود من است و تقوی که مرتب این سرگشت شد تا با من عیانت کردند
و یادوند بر این گفتار شاهد است و در آخر این لوح مبارک میفرماید
لقد عز قوله تم اعظم بان ایست هذا اول و هن نزل علی بیتی و قد
من قبل بها اکسبت ایست و الطالعین و میثقی طیبان السدل

ما تجرى منه الدماء من كل بحر يصير كذلك القيثاق بما هو المنص
 به بحسب الخيب وما اطلع عليها احد الا الله العزيز العبد تم نصر
 ايام و برغبه الله بالحق و يجعلها علما في الملك بحيث يظنون
 حولها ملاء العارفين ضيعون بيان مباركة عبقريه پس بدان که این
 اول وهی نیست که بریت من وارد شده و از پیش نیز وارد شده بود
 از هر دست حشاکان و بعد از این هم وارد خواهد شد صاحب
 ذاتی که اشک از چشم اهل بصیرت جاری خواهد نمود بعد ایا می
 اینجوال خواهد گذشت ولی خدا ترا بلند خواهد نمود و آنرا معبود
 خواهد گردانید و عالم بشاقتی که طواف خواهند کرد آنرا گوید عارفان
 و در لوح دیگر که در ص ۲۰۹ کتاب مستطاب چنین است عبقریه
 قوله جل کبریا له اجمع الاساری هناك و ذکرهم فی کل الاحیان الذی
 بعدت بینهم ما یفترق قلوبهم کذلک امر بهک العزیز العبد و ذکر صا
 نزل فی ارض السمری السفة الاولى لعبد نالعبده و اخریاء به صا
 بره علی الهیة من بعد ثلاثا بحزبه صا ورد من قبل من الذی است
 و سرک شد بهک علم السموات و الارضین قلنا و قولنا الحق تم اعلم لیس
 هذا اول وهی نزل علی بنی و قد نزل من قبل بما اکسبت ابدی
 الظالمین و سبقتل علیه من الذلله ما تجری به الدماء فی حبس
 الشیخ و ما اطلع علیه الا الله العزیز العبد تم تطبی ایاهم برغبه الله
 بالحق و جعله علما فی الملك بحيث یظنون فی حوله ملاء عاروفین هذا
 قول بهک قبل ان یأسی یوم الغزاة که اخیرا که به فی هذا الحق نشد

بحزبه عاورد علی الهیة بما اکسبت ابدی العبد بین الحمد
 للعالیم العظیم خلاصه معنی این است که عبقریه اسرای
 انجرا جمع تعاون در هر حال ایشانرا نصیحت نط ثانوی حادث
 شود که موجب لغزله لظوشان گردد و بخاطر مبارک آنجه در مال
 اول ورود یافته باز نشد برای عید ی و او را خبر دادیم از آنجه
 بریت وارد خواهد شد تا اندوهگین نشاید او را از آنجه از پیش
 بریت وارد شد از آن حشاکان در ذکر کنیم و گفتار ما حق است که
 این اولین وهی نیست که بریت من وارد شد بعد از این هم سو
 عین به بیت خواهند نمود و در لوح دیگر قلوب مجروحه خاکین
 سترا که بهجران جمال مبارک مبتلا بود تطبی و تمکین بدهد
 و مراجعت لب ایشانرا بدینانی اعظم آیات التیام می بخشد

حوالهای ای سگان بیت من در مدینه من بدانید که اگر عبقریه
 ایا می بحر قرب وصال در روح و جویان باشد نای عبقریه و حبس
 شتمل گردد زیرا که آب آفتابا بوسه و بخود سازد پس
 معلوم و صبر من شد که برای نارا اقلیای بر او میزد و حبس جدید
 احداث نماید پس هر موجود بی شمر بوجود نیاید و مشهور
 نیفتد اگر خدا لب مشقانی را تریهت وصل و لقا ی کل کسفاست
 منمود الله باحترای برای نیکی اخت و مبتلا نمیشد و این معلوم
 و واضح است که نظری در آینه من نبوده و نیست هلی تری من 
 شاهد این بیان احتیاج با کفر لغت برای در ملک نیاید و صحت

و حال کجا جلوه نماید و این علت ظهور آن شد بآن سبب بر
 این لفظ در جمیع المیز در تمام احوال باید شاکر صابر بود -
 رضا برضای دوست داد و سر بکشایش نهاد آن با سگان الهیت
 فاستغفروا و الحش من یغفر تم من لثانی ای ایاهی لا تحتجبون
 و اذا تعین علی البستان اذا فاذکرا و یغواهی هذا الخیر لکم ان اسم
 تعریف و جمیع اسما بیت یا کمال حق و سرور و رحمان خدا
 باشد و خدا را ذکر و ذکر و فراموش نشود و اند و انسان علی من
 اتبع الهدی بی باری نهاد ای اورد و باره بستمبارک از شوار و توسل
 و هدایت و هدایت کوتاهی کردند و نه احباب الهی در استقامت و در
 از بیت مبارک شعری نمودند و در این قصیده این بیان مبارک حضرت
 ولی امر الله جل شانک در این لوح مبارک بیشین شاهد و گواه قول
 تعالی و اخیرا در این ایام با وجود احتیاجات شدیده و مضایقات
 عدیده و تمسک با سبب ششقه خفته و توسل بوسایل وسیع و الفاسد
 براهین کافیه و اند نه محکمه و حجت قاطعه ملک عزای این و الله اعلم
 دعوت بیرون تیر آفرین نمود و اعتنائی بمواظف قلبیه پیهان -
 نکرد بر خاصیه بیت اعظم گفته اعتراض بر زبان نراند و بر مقام
 و صاحب و نعمت با اهل لثانی بر تخاصم در احقاقی حق مظلومین -
 لب نشود و جوابی در شکیبایی مظلومین و شکیبایی شکرین نداده ای
 آخر ^{بها} با اعلی و این بیان مبارک اشاره بمحاکمه در جمیع بین المظلم
 است که با وجود عد و حجت قطعی از جمیع ابر بصل که یاد شده

برای بود الهامی در استرداد بیت مبارک از دست خاصیه و
 ساداتین تنمود و بعد از این غیر وجه اعتبار جست ولی عاقبت غیر
 است و صریحی ای ابره و نام لیکن از خود بر صفحه تاریخ بیادگار
 است و خسروان دنیا و آخرت گرفتار ندیده نیکو گفته است -
 سایر پس نصیحه کردم در این دار مکافات - باره گران هرگز
 در افتاد و افتاد و نیکو حافظ علی المرتضی بود و هم این شعر
 از کلام ظهوریاتی جاری شده - شکوای صلی و احب با دو خلق غیر
 یار و ستوار آن خواجه هیچ طرف نیست

باز در ستوار آن خواجه هیچ طرف نیست

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXX
 الطیر یحسب ان تصاب الی من اثم من سائر العقوبه
 بالانذار و لا یقولون من العقابین ثم الاقرب ما جری
 من قتل شجره فی ریح هذا القربوب ما ارجعه اولوا النجا
 من ایاهم الا انهم من الاعسرین قال ان ادرکم ما یظهر الله
 فی قتل الذی تسئلون لیکن قلیق باسواءه علی سائر کسب
 فان ذلک من صنع شیء ان یخرب کائنات هذه ثم اعظم من ان یخرب
 کل نفسا و یجود کل نفسی ان یباعد و یشرکون هذا لیسئل
 من عذبه کذا الکفیه لو انهم تعلمون و الذی تنکر فی عذاب الایات
 و اطلع ینا شیء صهی من اللثانی المخرجه نالو انه بعد حرق
 ارضین من شجره الیخبر و یس قلبیه لیه بالشیء لا یستعده جنود -

نمود که سو" مفرغی کثرت غفلت و غفارت و طغیان اهل بیان بجه
مقامی رسید که با تکیه و صافی حضرت اعلیٰ را بر خاکی استسبان
تبادند و بشوارت و عصیان برده اخلتند در لوح مصلحت بافتخار
سید احمد از قند ی نزل یافته میفرماید قوله تعالی ثم قال یح
یرون انی عالم الغیب والشهادت لذلک انی عین الذی فی شریون
الی من یشهره الله جل ذکره اومن قد ظهر فان الله ما خلقت
ولا من شیتی الا لنشید علی الله کان بکل شیتی علیا وان الله
کان یکتشی فی الذی لک شید یذک آیه القرآن من قبل الله الذی
خلق السموات ومن فی الارض علیک من یشهر الامریضون لتعلموا
ان الله علی کل شیء قدیر و ان الله قد احاط بکشی فی قدیر
ملاعرنک قدیر من یشهره الله علیه فانه قبل ظهوره لیتفق کل
ما علی الارض ان تبدل من امره من تشیط او تشیط علم رضا الله
لی تجد الید من سبیل ولکن جل ذکره مظهر علم الله قدیر
برقع کل البیان بقوله و یقول من علم رضا بقوله فاجعل علیک باله
و لک فان علیک بکشی لا یفعلک من الله و لک وان علیک باله
و لک لیکنک من کشی و هذا ما نزل فی الکتاب قل الله یکنی
عن الله و لک من شیتی لای السموات ولا فی الارض ولا ما فیها
انه کان علما کایا قدیر ملاعرنک تلاوة تلك الآیه فی کل شان و
لکلها عدد اسم القادر لیکن لک خبرا من کل شیتی لعلک
یذک یوم من یشهره الله لید لک لیکن و لیکن علیه و لیکن مظهر

در این آیات متعده اهل بیان را متذکرید اورد و میفرماید چشم
انتظار باین ظهور اعظم ناظر نبود و بخاطر بیادید آنچه را که
از قلم حضرت اعلیٰ در باره ظهور من جاری شد و فرموده است
اکرم فی ظهور من یشهره الله را در یافید از فضل او درخواست
کنید تا بر شما مشتکذ اورد و بر کرمیای شما جلوس فرماید چه اگر
در منازل شما جام آبی را بخوشد از برای شما بهتر از آن علی
نیست اگر کسی در یافید حضرت مشترک و بر جواهر مشکونه در آن
آیات اطلاع باید البتہ و الحقیق و از نظر این سخن خواهد یافت
و بقیه خود بسوی من خواهد افتاد باشتیاقی که جنود آسمانها
و زمینها و دریاها و اقیانوسها و ملک با آن تاکیدات انجید و
حضرت اعلیٰ چهار نصیحت و اشارات واضحه آنحضرت در باره ظهور
من یشهره الله را از برای نفس حقیقت از اهل طاعت الهی امراض و
انکار و غیور استکبار اهل بیان از صیغ مثل عالم تشیط شید
شد فی الحقیقه اگر کسی چشم انتظار در الواج و آثار مبارکه حضرت
اعلیٰ در بشوارت ظهور من یشهره الله ناظر شود مشاهده خواهد
نمود که آنحضرت در بشیر ظهوری فرموده و اهل بیان هم بعد از
ظهوره و در ظهور نصیری نکرده و بعلت این درجه بظهور و عباد و
کفر و الحاد قیام نموده اکنون این عهد را بین موضوع چند بفسره
از بیانات مبارکه حضرت اعلیٰ را درین جگه تا بر صحت واضح و برهن

تلك الآية بين يدي ان كل اسماء الحسنی احمد وكل علی الله
 یومر لیدلین الی آخر الفوج خلاصه مضمون بیانات مبارکه این
 است که مظهریاد در قرآن نازل شده که باز گفتند شما بسوی
 خدا ای است که بقیب و تسبیح عالم است و این درویشی است که باز گفت
 شما بسوی من بظهر الله بشود یا آنکه ظهور مبرور پسر و اسی
 خدا ترا ولد هیچ چیز را نیامیزد مگر برای آنکه تسبیات دهی
 بپایان خداوند پسر چیزی عالم است و پایشه خدا پسر چیزی را راست
 چنانچه آیه قرآن نیز تسبیات بقدرت و احاطه علم الهی داد پس
 البته بنویسمی بیستم قدرت و علم من بظهره الله را پسرید رستیکه
 تو اکثر اتقای نفس آنچه پیروی زمین است که امر و ایدیل کنی -
 نمیتوانی یا بحکم رضا الی الهی محیط شوی را هی نخواهی یافت
 و لکن من بظهره الله جل ذکره مظهر علم و قدرت الهی است کل
 بیان را بر حد دارد بیک گفته خود و نازل مظهریاد بعلوم خود را
 پس تو فرارید و علم خود را بحکم پیورده کارش را علم خود را پسر
 چیزی نفسی بنویسمی و اما علم تو بحکم پیورده کارشکایت میکند
 ترا از هر چیزی و این است معنی آنچه در بیان نازل شد و قل الله
 یکنی الی آخر پس تلاوت این آیه را ترک مکن و اگر بعد از اسم
 قادر بخوانی بیشتر است برای تو که ایجاد است در پیوم ظهور من بظهر
 را اعلای تو کرد و مظهر این آیه شوی زیرا جمیع اسماء حسنی الی
 الهی اسم است و کل اسماء حسنی مدال بر او هستند و در الوحیه

به افتخار میرزا ابوالحسن قاضی شریانیست مظهریاد قوله جل -
 تبارک قل لمن یسجد من فی السموات والارض ما یسجد
 قل الله قل من یسجد لا تشعرون قل لمن تشعرون
 فی السموات والارض ما یسجد قل الله کل من یسجد لله لا یسجد
 تشعرون قل لمن یسجد من فی السموات والارض ما یسجد قل
 الله کل من یسجد لا تشعرون الی آخر الفوج بحسن
 بگو از برای کی سجده میکنند اهل آسمانها و زمین و هر چه
 ما بین آسمان و زمین است بگو از برای خدا بگو پسر چگونه پسر
 نفس خاندانند اهل آسمانها و زمین و هر چه بین آسمان و
 زمین است بگو برای خدا بگو پسر چگونه برای من بظهره الله
 تسبیح بگو برای کی عمل میکنند اهل آسمانها و زمین و بگو از برای
 خدا بگو پسر چگونه برای من بظهره الله تسبیح و در باب ثامن
 از احادیث خاص بیان مظهریاد قوله تعالی قسم بذات الله من الهی
 جل و هر که در پیوم ظهور من بظهره الله اگر کسی پیدا آید از او
 خود را تلاوت کند بیشتر است از آنکه هزار مرتبه بیان را تلاوت
 کند الی آخر و نیز در همین باب مظهریاد قوله تعالی یذکر
 در بیان هیچ حریفی نازل نشد مگر آنکه قصد شده که اعطای
 کند من بظهره الله را که او بوده منزل بیان قبل از ظهور خود
 و در باب ثانی از احادیث رابع مظهریاد قوله تعالی تبارک
 من بظهره الله که هیچ نفسی در علم خداوند از این اعظم تر

نیست هیچ نفسی بر او یا بر مومنین او حریفی وارد نمی آورد الا به قصد برای خدا میکند و میکند از برای خدا اینک و حال آنکه درین گفته و میکند و بر خدا کرده و میکند ای اهل بیان بر خود توهم نبوده و محفل خود حکم نموده و قبول حق نموده و بر شئون محسوب محسوب نموده که حجة الله همین ظهور بالغ است بگشایش زیرا که آنچه الان می بینید که مومن بقرآن هستند در همین قبول آن ظهور از یک نفر مومن آن نبود تا هفت سال و حال آنکه حجت همان است که بوده و هست و این از عدم تعقل اهل آئینان بوده و چنانچه در بیان النبی القیامی عرض کرد داخل شود بجهان حجت اولی شود و در توفیق ضعیفی که با اختیار حرفی شرفی را یافته میفرماید قوله بون ما سواء ادا و قد کتبت جوهره فی ذکره و هو انه لا یستشار باشارتی و لا بنا ذکر فی الیهان یعنی من نکته لطیفی که در باره من ظهور نوشتن و آن این است که من ظهوری که مراست افکاره من و هر چه در بیان نازل شده و هم در این توفیق ضعیف است تعالی ماعذ فرستاده توفیق من بظهور الله فانه اعطی و اجل من ان یکن معروفا بدو آینه او مستشیرا باشاره خلق و انشی اما حیدر که آمنت به پادشاه و اخذت من ابکاره افی جنه عرفانه حدائق کلماته بلی و جزله هو الحق لا اله الا هو کل یامرہ قائم ایضا در همین لوح است - تا شید همین فرموده که و لا تنظر الیه الا بمعینه فان من یشظر الیه بمعینه بدو که والا بحتجب یعنی بچشم فرموده شهبین و سوری او

نگاه مکن بچشم او پس البته هر کس بچشم او باور نظر کند او را در آن خواهد نمود والا محرم و محتجب خواهد شد و هم در این لوح است ایانده ایانده بوم ظهوری آن محتجب بالواحد الیهانیه و آن که الواحد خلق همه یعنی مبادا مبادا در روز ظهور او خواهد بیانی محتجب کردی چه این واحد بیانی خلق او هستند ملاحظه فرمائید عظمت ظهور او چه همه میدانیم واحد بیان نصرتک من حضرت اصلی و هیچکس لغز حروف نمی بینند میفرماید اگر دیدی من بظهور ظاهر من شد و من و حروف می من با مومن نشدیم تمام محتجب نشود از این آیه مبارکه و نکته دلیله ضعیفی میشود یکی آنکه ظهور من بظهور من وقتی میشود که حروف در قیام حیاتند و ممکن است محتجب گردند و یکی تاکید و اصرار که نصیرا بظهور ضعیفی باشد که جعفر مومنی از اثر معصوم میکند و تعجب و قبول دیگران چه اگر خطای محضت ضعیف بصر از مشاهده انوار نصیر عاجز ماند و انکار نور و ضیا آفتاب نماید - این دلیل بر عدم خلق و اشراقی خویشید نیست بلکه دلیل بر ضعف بصر شعانی است والا مسلم است که حضرت اعظم جل اسمه الایمسی که آئینه تاکید در الواج و آثار باهره خود باهل بیان فرموده است که مبادا از ظهور حق محتجب گردند چگونه از خود آنحضرت احتشام - احتشام بظهور است تعالی من ذلك علوا کبرا و حضرت عید الیهان جل اسمه الاعظم این جمله را در الواج عذیده و توضیح و تفسیر فرموده است قوله تعالی و میفرماید که در بوم ظهور جمال مقصود مبادا نظر

بمن کشید که تصدیق مینماید بآنکه و بحسب من محتجب از او گردید
 یعنی اقبال و تصدیق من و حصول حق را منوط ندانید
 این معلوم است که حضرت اعلی روحی الهی «مهر» میسر میسر
 نام بود نه و آثار او استغفرالله لیسان بآن عالم پاک را خدا دارد
 تا چه رسد به بیان مروج اینکه میفرماید جادایا بمن از این محتجب
 شویید تصور محال است با وجود این بجهت تأکید میفرماید و
 تصریح میکند تا نفس من بعد تکوید اکثر این امر حق بود و اینست
 موعود موعود بیان البته مرآت قبول موعود و اعتراف میگرد و همچنین
 محتجب به بعضی طوایر بیان شود مثل آنکه شده اند الی آخر الخ
 دعوت بالله من شریک النفس والهوی چه چنین میبوده است مولوی -
 علیها الرحمة والغفران - هاشم یاز و گوشت باز و اینها - خیرش
 از چشم بند ی خدا -

نظر

قُلْ هَذَا لِكُفْرِهِمْ تَكْوِينُ حَوْلَهُ الْبَحْرُ
 وَالْبَرْهَانُ كَذَلِكَ اتَّخَذَهُ الرَّحْمَنُ إِنْ أُنْشِئَ
 أَنْصَبُ قُلْ هَذَا رُوحُ الْقُدُسِ قَدْ نَفَخَ بِهِ فِي
 الْقَلَمِ الْأَمْلَى وَأَتَمَمَكَ مِنْ فِي الْإِنشَاءِ الْأَمْرَ أَخَذَ
 تَعْلَاهُ رَحْمَتِي وَفَرَحَاتِ الطَّائِفِينَ الْبَهَائِيَةِ عَسَلِي
 الْعَالَمِينَ بِأَمَلَا الْيَانِ أَغْلَوْا الرَّحْمَنُ ثُمَّ انْظُرُوا

مَا أُنْزِلُهُ فِي مَقَامِ آخِرِ قَالِ اتَّخَذَ الْفَيْلَةُ مَنْ يَهْدِيهِ اللَّهُ
 مَنْ يَخْلُقُ تَقْلِبُ إِلَى أَنْ يَخْلُقَ كَذَلِكَ نَزَلَ مَنْ قَدْ نَالَ
 الْقُدْرَةَ أَرَادَ ذِكْرَ هَذَا الْكُفْرِ الْأَمْرَ الْكُفْرَ الْكُفْرَ
 بِأَعْوَالِهِ إِلَى آيَةِ فَيْلَةٍ تَنْوِيهِمْ بِأَعْوَالِهِمْ
 تَقْوِيَهُمْ فِي هَذِهِ الْآيَةِ ثُمَّ اتَّخَذُوا بِاللَّهِ لِمَنْ تَجِدُونَ لِقَائِي
 الْأَسْرَارِ مِنَ الْكُفْرِ الَّذِي تَصْنَعُ بِأَسْمَى الْعَالَمِينَ الْفَيْلَةُ
 بِرَأْيَابِ عِلْمِ وَأَخْلَافِ عَمَلِي نَهَيْتُ كَافِرَ جَمِيعِ كُتُبِ آسَمَانِي بِشَارَةِ
 ظُهُورِ اعْلَامِ وَضَعْتُ وَأَخْلَافُ أَنْ يَرِ ظُهُورَاتِ سَائِلَةِ نَالِشِدْ عَلَى
 الْخُصُوصِ دَرِ آتَارِ جَارِ كَ حَضَرَتِ اَعْلَى رُوحِ مَا سَوَاءُ دَادَا دَرِ كُتُبِ
 مَقْدَمِ نَوَاحِشِ جَمِيعِ اَيْنِ دَرِ ظُهُورِ ظُهُورِ رَبِّ وَظُهُورِ اَللَّهِ تَعْبِيرِ
 شَدِيدِ وَفَهْمِ نَحْوِ دَرِ لِقَائِ بِلَقَاءِ اَللَّهِ بِجَمِيعِ رَبِّ تَعْبِيرِ كُتُبِ جَنَانِ
 دَرِ كُتُبِ مِيقَاتِ بِجَمِيعِ اَيْنِ رِيذَةُ اَوْ بِبَعْضِ آيَاتِ رَبِّكَ وَمَنْ كَانَ يَسْرُوحُ
 لِقَاءِ رَبِّهِ قَدْ خَصِرَ اَللَّهُ بَيْنَ كَذِبِ بِلَقَاءِ اَللَّهِ هَلْ يَنْظُرُونَ اِنْ اِنْ يَأْتِيهِمْ
 اَللَّهُ فِي ظُلْمٍ مِنَ الْغَمَامِ وَاسْتَالَ اَيْنِ آيَاتِ دَرِ نَوَاحِشِ بَسْمَارِ اسْتِ وَدَرِ
 كُتَابِ مَسْتَحَابِ بِيَانِ مِيقَاتِ اَلْبَابِ السَّابِعِ مِنَ الْوَاحِدَةِ الثَّانِيَةِ
 اِنْ مَا كَذِبُ اَللَّهِ مِنْ ذِكْرِ لِقَائِهِ اَوْ لِقَاءِ اَللَّهِ اَللَّهُ اَللَّهُ اَللَّهُ اَللَّهُ
 اَللَّهُ اَللَّهُ اَللَّهُ لَا يَرَى اَيْنِ اَللَّهُ اَللَّهُ اَللَّهُ اَللَّهُ اَللَّهُ اَللَّهُ اَللَّهُ
 مَقْتِنِ بِلَقَائِي نَهَيْتُ بِأَنَّكَ اِنْ بَرَى اَوْ دَعَلَ بِالْكَفْرِ اَيْنِ شَبَّ بِأَعْوَالِهِمْ
 مَقَانِي دَرِ لِقَائِي اَوْ بِأَنَّكَ مَا يَوْصَفُ بِهِ اسْتِ دَعَلَ اَوْ اَللَّهُ اَللَّهُ -
 لَا يَنْ ذِكْرُ لِقَائِهِ اَللَّهُ اَللَّهُ اَللَّهُ اَللَّهُ اَللَّهُ اَللَّهُ اَللَّهُ اَللَّهُ اَللَّهُ اَللَّهُ

در الواج و آثار ذکر لای ریب یا لای شک است و مقصود لای من
 بظهور است و لا اذات غیب الوجب است و از یومید است و در باب
 ثانی در الواجب ثابت میفرماید قوله جل جلاله قسم بذات الله من
 البی که یک مخلوق کلام او پیشواست از کلام کل ما علی الارض بلکه
 استعاره میگویم از این ذکر تا عمل التخلیل کجا میخواند آثارش محسوس
 در مریا مثل آثار صبر و محاکمه ذلک فی حد الفانی و هذا
 فی حد علی الفانی بالله عز و جل الی آخر بانه اعلی و در
 این آیات مبارکه در علم ظهور میفرماید این ظهوری است که حجت
 و برهان طاقت حول آن است خدا چنین قائل فرموده است و یوم
 جمیع کتب آسمانی در قائم اعلی دمیده شده و اهل عالم متصفق
 گشت مگر کسیکه نجات الطاف من و بسیم های رحمت من ایضا در میان
 و در سایر الواج الهیه در علم ظهور آیاتش کثیره از قلم اعلی برای
 تذکره باد شریف قبول یافته از آن جمله این لوح مبارک است که
 شک مساواته یا بعد ی منظمی در حسن ابدی نور ذکر می نماید -
 و ندا میفرماید این ندا آن ندائی است که از سوره ظاهر گفت
 و این آن ندائی است که حبيب باصفای آن در معراج ظاهر شد
 و این ظهور آن ظهوری است که هیچ کآن بشاوت داد و بکم اخبار
 نمود ظهور از برای تعسک تمام فاعلین و مخلوقات آمین و قلم -
 جاعلین او از حق الله صریح نمود و از یوسفاتش معنی رسانید
 جمیع را با استقامت امر میفرماید و یا یحیی الامر الله وصیت میگوید

ظهوری للمعالمین و در لای دیگر میفرماید جلت عجله یا صمد اسم
 الله من السدرة البیضاء الحمراء انه لا اله الا العزیز الوهاب
 لا اله الا الله و تم العیالات جلت من خلقه الاقندر آیات الله مالک
 العباب و کان من بعضی نقطة البیان و عام و حسی و رحل الله المومنین
 العزیز القهار ظهوری للنفس فان با یاس و اقبلت الی اهل و توجهت الی
 وحی و سمعتند التبین و العزیز الی هذا الامر الی یه ترتل
 الی ان یصل الی الاصل مفرق بیان مبارک ای صمد بخوان این ندا
 را از سوره مبارکه حمرا که نیست خدائی جز من که صاحب عزت و عدا
 تون و ده رسید و میقات پسر آمد از مطلق اقتدار آندیم با آیات
 الهی طرف راست من لشکر اولی و یحیی روی من پیاپی بران الهی هستند
 خواص بحال گسیک پیام من فاکر گردید و باطل من توجه نمود و ندای
 انبیا و رحل را بشنید و در همین لح که خطاب مستجاب بایاد ی
 است میفرماید قلم اعلی میفرماید اهل عالم غرا انجری مرغان -
 حق الله خلق شده اند هر رسولی عباد را باین حق بشاوت داد و حق
 تصدیق فرمود و کتب قبل که از ملکوت بیان و حسن برا انبیا و اصحاب
 نازل شد مگر ^{مخبر} آنست بعد از عباد قائل از مرغان مالک ایجاد و حاکم
 هم معاد صریح و صریح مشاهده میفرماید الی آخر بانه عز بیانه باری
 در آید بعد از آن خدا اهل بیان را بهان مبارک حضرت مذکر
 خداوند و میفرماید الی اهل بیان از خدا بفرمید و در آیات تقدیر
 ظاهر باشد که فرموده است قبل شما من پیشوا صمد مادام که کل

ملک شش منحرک است هرچنانکه مستلزم هزار و چهل و سه بند است و
توجه کنید در نماز خود تا وقتی که در مکانی معین نایستد و مستلزم
کراهه پس اگر ایضا انکار کنید بسوگندام بلکه توجه میکنند ای -
گروه غافل از صاحبان ادراک باید در مضمون این آیه ملاحظه
انصاف طلبید که اگر بنا بود موجود بیان بعد از دو هزار سال
از ظهور حضرت اعلی ظاهر شود چگونه آن حضرت بلکه است خود
را من بظاهر مظهر میفرمود چنین حکمی از هیچ دیوانه‌ای معقول
نیست تا چه رسد به عقل حق الهی مگر آنکه اهل بیان از خداوند
رحمان برات خبر دو سه هزار ساله گرفته باشند و تا مدت دو هزار
سال از نماز خواندن محاف باشند والا اگر ابدای صلوة مکلف -

باشند نماز بی فایده چگونه ممکن است پس معلوم می‌گردد واضح است که آن حضرت
من پیشرو ظاهر و موجود جدید که ذات ملک مظهری بلکه مظهر مظهر
و این آیه مبارکه انما القیلة می‌باشد و الله در بیان فارسی و عربی
صحن و مضمون مستبعد از ذکر این آیه لسان قدم می‌فرماید در
این آیه فکر کنید و انصاف را شعار خود کنید شاید بفکری می‌گردد
این بحر حقایق بی پیمای است و هرگز به پیشتر از حلیه فکر و انصاف
خاری هستند والا باید در فکر و انصاف هر مشکلی آسان و هر ملک دلی
حق میشود با آنکه احتیاج بشر از ما کمتر مملکت فکر و انصاف است
در جمع کتب می‌آید از این درجعت مدح و ستایش توصیف شده
است خصوصا در التواضع بلکه سه این ظهور در بیان مبارک امیرالمؤمنین

است آن گشت تطلب رتبه اشرف فعلی که با الاحسان و الانصاف و
از احدی احد علیک علیه و الله هر چه که ملک کاف یعنی اکثر
رتبه اشرف را می‌بخشد بر بر تو باد بنیویگاری و انصاف و اگر کسی
تعدی کند بر تو ایضا بنیویگاری و اگر کسی که همان روزگار را می‌گذارد
کفایت است و در اولی که از بر او قدم نازل من لا انصاف له لا انصافه
نه هر که انصاف ندارد از انصافیت بی بهره است و در کلمات مکتوبه
می‌فرماید احب الانبیاء علی و الانصاف محبوبترین چیزها در نزد من
انصاف است و در لیس دیگر می‌فرماید قوله العزیز انصاف را صواب راه
تا تا در خلعت تماشایی و توکل یحیی را شعار خود ساز تا از غایت
او برهنه نیایی و در لیس دیگر می‌فرماید قوله الاطی فیما اجسادکم
بردا الانب و الانصاف یعنی اندام خود را بردا ادب و انصاف -
بیارا کنید ولی چه فایده که اهل بیان چون از علیه انصاف عساری -
بودند با آن تصالح الهیه متبینه نشدند و با اعتداف قیام کردند و
عسان انصاف علت اعتداف از مشاهده انبیا و ائمه چهارچوب است
و آنچه تصالح الهیه ایشانرا فایده نهی شده بلکه بر العاجت و
عداوت ایشان افزود از جمله افعی علیه کما قال استماع الهیه
بر بر و عداوت افزود برادر حسود بی‌مال اند می‌پای بود و دیگر
خواجه را خبر بیان آن حضرت بود که هر چه نصیحت از قلم اهل شریف
بر العاجت و طشیان افزود تا غایت برادر بدلیج امرای موسوی و
خواهر بدلیج بهی بر تطلب و معصوم شد که از جمله تصالح حق بر روی

آن خواهد بود که بیشتر این بیانات مبارکه است و مختل است -
 مخاطب به آن یکی از اخوان جمال مبارکه باشد و توبه جلت نصیحت
 باعث قربانیت اگر عدم محبت نفا نظر بحب حق است حق و
 من فی السموات والارضین شاهد و گواهند که شما از امرای طلاع
 نداشته و ندانید و آنچه شنیده و استماع نموده باید جمیع انبوی
 حاکمت بوده حال من که دری خالصا توحید الله افکر نمائید بآنچه
 ذکر میشود باین منقاری باری در هر حال عدم محبت شما سبب
 محبت خداوند علی ندانسته از همه گذشته سزاوار نیست که محبت
 محبت را بخون نفوس موهوم بکشید بشنو ندای این مظلوم را و
 با نصداف نگم نما از خدا میطلبم که تورا تائید فرماید برانصاف و از کون
 رحمت روحانی که از اسماء فضل رحمانی جاری است محرم فرماید
 آنچه ذکر میشود لله بوده این پس واضح است که این عید در
 وادی جیل افتاده و بلافاصلی رسیده که هیچ خبری از او نگردد
 و هیچ خبری بر او نفرماید بحمد الله العالی الشامل فی کل الاحوال
 انشاء الله العالی و ارم که سلاسل تقلید را به عهد بکشد و
 بدای خوش بگذرد و آرد عهد این شدت و آن رضا هر دو علی باب
 فانی خواهد شد و آنچه باقی استقامت در حب و وفاست -
 که در عهد الرحمن فی الاتواح استل الله بان یوکلکم علی صا
 حب و مرضی الله علی گشتی قدیر و در لوح دیگری در صفحه -
 کتابچین است میفرماید قل انما یألف الله من یدع ال یمت

من افلق ما رأته ثالثه لو لم یصلین لتجدین من کل کلمة من کلمات
 الله لکلمات رخصة یدک الرحمن هل یکتبه علی الیهیم امر به لا و
 نفس انقلوا یا اولی الایمان ۱۰۰۰ لا تقامی حیل تمیتک نفسی
 به کذلک یا امرءة مالک القدم ان استوی علی من الأنعام و احاط الله -
 جنود الانوار فی ان اسمعی قول یدک و فکری فی الله ی به توفیق
 فی امر المولود ما نزل الیابن و یا غفره الی الیابن علی الانسان المیت ما
 رأیت شمیم ان کلمات الله الاحیاء الی آخر القرآن میفرماید اگر
 انصاف دهم از کلمه فی الزکلمات الهی نصیحت و حقایق و کلماتی باشد
 آیا امر الهی بمرتب خاص یا بهر مرتبه اشتباه میشود نه قسم بذات خود
 و تشبیه خود را قطع مکن و آن شک نما و گفتار برورد کار خود را
 بشنو و فکری در آنچه بسبب آن در امری توقف نمود که بواسطه
 او بیان نداشت و فی این نصایح مشفقانه خطابه نموده و ضروری زار
 بود چه غرض گفته بحدی علیه الرحمة سهل قابل و کشف محبت لائق
 چه کوشش و نوازش چه بود حسن مقال -

نظم ق و م

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 كَيْفَ لَا حَزَنٌ أَنْ يَنْصَحَكَ الْكَلْبُ إِلَّا بِمَا ظَنَّهُ فِي هَذَا
 مِنَ الْبَشَرِ قَدْ خَسِمَ اللَّهُ مِنْ كَيْفٍ يَنْصَحُ بَشَرٌ
 نَزَلَ الْأَوَّلِينَ هَذَا ذَكَرَ اللَّهُ مِنْ كَيْفٍ يَنْصَحُ
 قَدْ ظَنَّهُ بِنَاحٍ يَنْصَحُ الْوُجُودَ أَنْ تَكُنْ مِنَ الْبَاطِلِينَ

هَذَا اسْمُ اللَّهِ مِنْ قَبْلِ وَحْنِ بَعْدِ اسْمِهِ انْ تَكُونُوا
 مِنَ الْعَالَمِينَ لَا يَكْفِيكُمْ إِلَهٌ شَيْئًا وَلَيْسَ لَكُمْ مَكْرَبٌ
 إِلَّا اللَّهُ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ مَنْ عَرَفَ قَدْرَ عَيْنِ الْمُتَعَبِّدِ
 مَنْ تَوَجَّهَ إِلَى قُدْرَةِ تَوْجِهَةِ إِلَى الْعَبِيدِ كَذَلِكَ يَقُولُ رَبِّ -
 الْبَصَائِلِ وَفِي الْأَسْرَارِ لَدَى اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
 مَنْ يَكْفُرْ بِكُنْهٍ آيَاتِي لَكُنْهُ مِنْ أَجْلِ يَكْفُرْ
 كَيْدَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ هَذَا بَيَانُ التَّوْحِيدِ إِنَّ
 انْتَهَى مِنَ الْعَالَمِينَ

در این آیات مبارکه پندگاران خود را خدا تر و خدایه میفرماید که مقرر
 بر این است که توحید را عمل عالم صیفا باید باین ظهور اصطلاح
 توحید و اقبال نمایند و با و احرار مقدس و احکام مکتوب آنست -
 چنانچه امرایی از قبل و بعد این بوده و خواهد بود انسان عقل
 بر این آگاهی و انشاء نماید میفرماید هر کس مرا بشناسد حسیست
 شناخته و هر کس توحید نماید بحق توحید نبوده هر کس را آیه
 از آیات مرا تلاوت نماید بهتراست بر این و از آنکه کتابهای اولین
 و آخرین را تلاوت کند این اسمیهاییان الهی شوند بحال شهودگان
 این است حقیق که اگر از اهل ایمانند بر ایمان در نهایت و حق است
 که این ظهور احاطه همان ظهوری است که در جمیع کتب آسمانی
 بآن بنابر داده شده و تمام عقل عالم متفق بوده و هستند -
 نهایت جلال و عظمت آگاهی تا اکنون محسوس و اشهر از حسرتان

محرم نبوده است اولی و اسم اینکه شی و جان این موصوفه را به
 آیات متوله در عهد پیام حد و حدیث تعالیم که هم شاهد مقدس -
 باشد و هم تشویش و توفیق این آیات از آیات بیانات حسیست
 رب آیات و آن آیات با عرض این است قوله جل کبریا که تعالی تعالی
 هذا الهی الباری المعبود الذی اخصصته بالاسم المکنون
 المعبود المعبود الذی اذا اشرقت من افق البقا ناطقه السدرة
 العنقوس تالذذک اتمی علی التری الذی لا یجف بالاسماء ثم
 احترت الجنان و تطلعت بالاشتیال یا ملا الاقالی که اتمی من طاق
 بی حوله مطلق الرحمن و مظاهر السجای و مشایخ الامام
 نادت الاشیاء باطی القداء هذا الی یهد تین ملکوت الانفساء
 و حق باب الملك لمن فی الارض بالاسماء تعالی لمن تله البسوی
 و البلی الی من لا یعرف بالذکر و البیان تالذ هذا یوم یجمع من
 غیر الاله لا اله الا هو المعبود المعبود و من عزیز الایمان
 ان لا اله الا هو العزیز المعبود و من حلیف الاشجار السیة
 لا اله الا هو الملك و المعلی العزیز المعبود و لسان العاقصة
 من وراثتها هذا یوم حد ظهور المعبود المکنون المظاهر المکنون
 ان اسموا یا مانی الالاسماء و ظهور البیضاء من فی ملکوت الانفساء
 یقولون کاد و یطربون من المکنون و الارحام و یقتل سفلیا بالجمیع -
 الانام یخربون من شجون اسماء و یخلل باد این روز مبارکه
 محسوس که مامور است حق اگر با این اسم بپایان آنگاه و محبوب

که چون از اهل آفرین نمود مدینه العتیقین تا خلق شد بخت
 بعد از شعلین آمد مولای خلق آن ذات مقدس که سوره است از
 هر اسمی بر سر آن مشعره شده بهشتیا و بهشتیا افشار
 تا خلق گفتند که ای اهل عالم شعلین آمد کسیکه مخالف رسانی
 و مظاهر سبحانی و مشاؤون الهام ربانی طائف حیل او هستند
 و صیغ احیا به بلند ترین ندا فرمود بر آورده که این است نور
 در آن حقائق ایجاد توحید یافته و باب لغت باز شد برای افضل
 زمین و آسمان غوغا کسیکه ترک تعبد هوان نفسانیا و توحید
 بلند او ندیکه بزرگ و بیان معیوب نگردد اسم بذات الهی است
 بزرگ شیده و مقدس از صفت آب نیست خدائی مگر او که هیچ
 نیکی است و از عدا ای باد شیده میشود که نیست خدائی جز
 او که عزیز و محبوب است و از عدا ای انجبار شیده میشود نیست
 خدائی مگر او که صاحب قدرت و عظمت و بر ربانی است و نشان
 عظمت تبارک و تعالی است و بهر باری است و نشان
 شد آن ذات آتش را بهشتیا و بهشتیا و ای بندگین تبارک
 چو شید با ربای اهل عالم با دلبای یاک از طغی و اودام و
 مدد بر از گفتگوی خلق گرچه تجلی صفات الوهیت جز در هیات
 انسانی معلول نیست و در هر عصری از اعمار الوهیت گریز
 مظاهر مکه به جلوه گر بود است در زمان حضرت عیسی در میان
 موسوی تجلی فرمود و در زمان حضرت مسیح در دوحه عیسوی

فرموده است و فانیه در ابتدا از انجیل یوحنا میفرماید ابتدا
 فرمود و گفته نزد خدا بود و گفته خدا بود و حضرت عیسی
 ایضا الا الهی این بیان طین را تقنین فرموده است اوله تعالی
 در انجیل یوحنا سه که ابتدا گفته بود و گفته نزد خدا بود
 بیان مظهر شریف معنیه مظهر لکن ما شرف عده هم تعبیر
 هم گفتار قبول کند و بر نفس مجال اعتراض نماند این صفت
 سبحان اساس ثلث قرار داده اند اما ملائکه بر آسمان افشار
 کند گفتار مگر نیست حضرات سبحان بیان و تقصیری نمیکنند
 و بر موسوی قبول کند چون مظهر لفظ اعتقاد است ملائکه قبول
 شایسته و برگزیده بطور مقدس که حد یکن شود و یکی حد صیغ
 بزرگ این بدین زبان نیست زیرا اگر این بدین زبان باشد
 گنجه است که در قفس تنه بیان مبارک را طالبان در خطا
 مبارک صفا اند فرماید و همچنین در عصر شام انبیا تجلی الوهیت
 بهر مبارک محمدی بود چنانچه در سوره مبارک نور باین عبارت
 تجلی نور و تعبیر با صفات نور السموات و الارض مثل نور
 گشاده فیما مضی العیاض فی رجاجة الریحانة کانبیا -
 و کتب در ی بولک من شجرة مبارک لا تریة ولا اریة بک انبیا
 بشی و لولم تسمه نار نور علی نور بهی الله انور من بشا ای
 آفرایان چون طلا و مسکین بخلیفات و بهشتی آن یس نورند
 سیرانه یارده بی اساس برای این آیه مبارک در کتب تفسیر نور

المتكلمين وحيثه للظاهرين ولفظهم انهم قد روي ما سواه
 ان ذكره شاهد این گفته مبارک بوده که میفرماید متولعون
 حكم موسى من الشجرة على النور واین گفته بخلاف ظاهر است
 بدو و سول ارمی الحمة والبيان واین گفته جمیع اهل عالم را
 بادور الله بشارت داده است و اگر نفس این ظلم را انکار نماید
 حقا انکار نموده و آن امام باطنا نظم جبرود و حال ظاهر را
 است و لکن همین تعبیه که بریدار امام حیثیت گفته اند را نه تصدیق
 آنرا نه قبولیه باصفای گفته و لکن با علم فایز نشود البتة حکم
 موسى ظاهر و بانی ان الله طالع و در آن کتاب بگوید این ایست
 ندی میفرماید ان الله السراي فلك طالع الصبح یعنی چراغ و جسم
 و سوراخ را شام و شمس بطلین که صبح حقیقت طالع شده و آنرا
 اللوز باری مضمود ایست که ظاهر الهیه صیفا ظاهر کما لا تالو
 بوده و در حقیقت نهایت آنکه ظهور آن کماله در هر یک فعل و
 قدرت ندارد و از آنجا تفاوت ظاهر میشود و بعد از فلك السراي معلما
 بعضهم على بعض و سق می باید مثل تجلی نفس واحد از حق و
 آفاق مختلفه که با وجود آنکه نفس یکست اما آثار السراي آن است
 متفاوت است چنانچه حضرت عبد الهیاء چنین تشریح فرموده است
 قوله من ياله وجود بذاته لذاته وجود ندارد یعنی استقامت
 وجود از یک حقیقت مرکزی می میباشد که این وجود مادی را از او است
 چنانچه کرده ابراهیم ثابت است لکن اشعه فی الزآفاب مادی و السراي

این نباید لیل آفتاب مرکز انوار است اشعه آن کائنات را روشن
 می کائنات تاریک است اما شعاع مادی را مرکز انوار و ساقا
 بر زمین کائنات است آن شعاع صیفاً الهی است و اعلم لیه
 و اعرفه به الهیه اند و آن خلایق حقیقتاً واحد و لکن مظاهر
 و اختلافی واحد است اما زوایا و جاذبات متعدد و روشنی آن نور واحد
 در زوایا است نورش مطلق است ولی زوایا مظاهر و مطلق و مطلق
 و چون مرکز تگزی که یکست ولی دراز و درج خشم در این
 دراز و درج می یک نفس است لکن روشنی از این خط طالع و روشنی
 از این است روشنی از این جدی روشنی از نقطه اعتدال و بعضی
 روشنی از نقطه اعتدال صبی روشنی از لقاء الطلاب بقولی طالع
 باید ولی نفس واحد است هر چند بین متعدد اما و تیک آفتاب
 از این سران طالع البتة شدید است و چون از جدی و طالع آنقدر
 سرایت شدیدی که از این جهت است نموز بین مظاهر الهیه و
 آخر یانها لا علی

لا..... و یست و یست
 فَمَ أَفْهَمْنَا مَنَّا نَسْتَوِي فِي مَقَامِ أَعْمَرَ لَعَلَّ
 كَيْفَ مَنَّا مَنَّا يَسْتَوِي فِي مَقَامِ أَعْمَرَ لَعَلَّ
 كَيْفَ مَنَّا مَنَّا يَسْتَوِي فِي مَقَامِ أَعْمَرَ لَعَلَّ
 كَيْفَ مَنَّا مَنَّا يَسْتَوِي فِي مَقَامِ أَعْمَرَ لَعَلَّ

گردد و چون اراده فعل نمودیم احکام را پس دادیم و این
را خواستیم تعلیل غایت نمودیم و این غایت فعل و کمال
تقدیر بیان بشما میسر داد و است از این که بیست من یا بیست
انا الله تاطن است و این معلومست که خداوند باین علم سبب
اعظام تخصص داده است و این از فعل الهی است اگر بشناسیم
و این از امر الهی است اگر بفهمیم بلکه با آن ملک را و عالمی
و مشاؤون الهام ظاهر میشود فکر کنید در آنچه تازلند و بناید
از حشمت کاران اما این آید مبارک که در کتاب مصداق الله سراز تم
اطن از برهانها داخل بیان تازلند در بیان حق است و حق
تاطن علیه الرحمه والوفاء در مناظرات دینی تقدیر و توضیح
نمود و این عهد حق عبارات آنکه در این دنیا حق حکم و آن
ایست توله علیه الرحمه ثالثه آنکه در کتاب بیان والواج حشر
تقدیر اولی حق ما حواء دعاء بیانانی و آیاتی هستند که در آن
بر قرب زبان من بشهره الله و ارتفاع امر و قبل از ارتفاع امر جاری
احکام او است که نسخ بیان بدون اجزای حکمی قرآن که از آنجا
چند آیه ذکر میشود اول فی الیاب الاول من الواحد الصمد
مثل گل بیان مثل جوهریست که کسی نزد کسی احادیث گذارد و در
هم ظهور من بشهره الله ذکر ازین خواهد شد نباید آنچه در
ایشان داده شد در توشیح سیرت نماید اینک می بیند می آید
مستحب گردد و یکی با اصول آن یکی ششون یکی ششون

که گن از اوست و با و احسن کرد حال انعام دهد باین -
راست که جعفریاید در مقام ظهور آورد گری از احکام حق با اصول
باین و صاحب بیان نشود چگونه بشود عدم تشکیل و اجزای احکام
را برانده نمود ؟ توله تعالی فی الیاب الخامس من بعد العشر
در الواحد الثامن ولا یحل الاقتران ایام و یکی فی الیاب الثانی
در ان من احد یسعی علی الاخر یا یطعم من فله الا ان یمنع
در بعد ان برای امری ظاهر بالحق او مانع بشهره الله و قبل
در ششون لعالم بذک امرالک ترمیمون یعنی حلال نیست اقتران
یعنی اگر هر دو طرف از اهل بیان نباشند و اگر از یکطرف و حصول
در ترمیم واقع شد که اجنبی باشد بر آنطرف و برگرد از اهل بیان
در حرام است آنچه را که از حق شود تعلیم میگرد مگر آنکه آن
اجنبی برگردد و از اهل بیان شود بعد اجزای این حکم را منسوخ
نمود و با ارتفاع امر من بشهره الله یا ارتفاع امر بیان و قبل از ارتفاع
حق از این دو امر چیزی ندارد حال ملاحظه فرمایید که اجزای این حکم
با ارتفاع امر من بشهره الله مربوط و اگر اوقفتد با ارتفاع
حق از این شعاع بیان بلکه ارتفاع امر من بشهره الله را قبل از
ارتفاع امر بیان ذکر فرمود تا اینها را کتاب مناظرات دینی
در ملاحظه فرمایید که بآن تعالی و امین و این اشارات واضح
نموده اهل بیان با جمال رحمت بجارند و نشان بر او استند کنند
این اثر با تعویذ کتاب دارد چنین معامله نظر با وجود آنکه مختصر

اعلیٰ حق ما حواء ندأ تمام ابتداء از این خبر بداند بود از آنجهت
 الباب الثالث والعشرون من الواحدة العنصر من كتاب وصية شريفة
 نوقت وشهادت از بران خداوند بوجدانیت حواء بداند وخواهد
 گفت لا تترك بالك شيئا في حق قدره فليس شيء ثاني مظهر شرعي -
 است که حق نکره باید وملتفت نبیند اینست که یک بعد ازین خود
 را باطل میکند وپس میگوید که در حق تو حق نبوده که چیزی که
 میکند از تو تصرف با خدا لعل حق نجات تو باشد نجات یافت ایضا
 الباب الرابع والعشرون من الواحدة العنصر من الواحدة في شدة احتياج
 از یک آیه استعمال میکنند مرکب میگردانی بر حکم نفسی که
 او مشهور است وحق نبیند که حکم طهارت کند مثل آن نفسی
 است که قتل حیدر السید را استعمال میشود ولی عنوان از این
 معروفه میکند این است حد این مظهر حیوان اگر چه اسم حیوانیت
 هم لایق نیست با بدان تاثیر این بیان حق نیز از نظم اعلیٰ نازل
 صاحب بیان تبیین است قوله قدس الواحد حق با حق نبیند
 وحق با احدی والاتصال هم عیا کلمه مثل العرفان با ستم
 آن تدلوا ببقائه بستم ولا تكونوا من الذين يتولون ما لا يعملون
 ویکون من المستعجلين كما شهدت في تلك الايام ان الله في العرفان
 من الله واستشعر بان الله يهدي الناس من اهل البیت وشرع الدلائل
 ان الله با عبد ارتکاب حدیث اعلام عند اللهم العواصم على الله
 ان الله في ذلك يقول من عند الله فاعلموا يا حاد العارفين ان الله
 هم القائلون مظهر نفس اللهم تستلوه من دم المبعوضة فيمل لكم يا

عشر الزاقلين . مظهر بیان چنین است بگو ای حق حواء -
 خود را بجله های معرفت چنین نشانید زنده البس را تبدیل کنید
 ویا امید از کسانیکه میکنند ونبیندند واز بعضی من هستند چنانچه
 مشاهده کردی آن گوی که از حق امر از خود وایات البس تفکر و
 مردم را از خودان بیازدین میکند واز شرپ دشمن طبع میباشد بگو
 انصاف و امید آیا ارتکاب این واصل بزرگوار است در نزد خدا
 یا امر از بر خدا انیکه یک گشته خود تو را آمیزد وپس انصاف و صفت
 از کوه طرفان بلی گویا تنگ بلی وملت از اصل در جنبه بشعر
 تغییرند . چنانکه بجای حق حیا خیر وپس از استعمال دشمن
 را حدیث وعبادت با حق تعلل وحق وامر از اصل وعارف با جمال
 کبریا را مظهر بعدی دانند و بگو از صفت وپس بدان اوچه تعلق و -
 انتظار باید دانست این مظهر را بضمی از حق مبارک که از بر صفت
 کم تا بلند مشاهده هم تا آیه بگویند وایات بر صفت حق الزمات
 وارد ورجع الهم وچنانکه برز الله ودا تات حق وایات از اطلاع
 بایست حواله من الاخرین البتة لله الذی یکن من وجه اسم من
 الاصل سبحان العاقل اذا فز من فی الارض والسما وصوروا -
 العباد فی العرفان النفس والموی وایات نام بره اخر وحق معتقدهم بر حقا
 التي حذوا الاما واللباطین کلمة الهوا بلسان شریک البیوت
 الایم اعطوا من حول العرفان شریک الایم اعطاهم بلسان
 الاشی وایات نام بره وایات الایم العرفان والعباد
 لا تقسم لیا من دون الله رب الاخرة والاولی لا لله وحق الایم

يَسَاءُ بِحَسْبِمْ مِنْ عِلْمِهِ إِنَّهُ فَسَبَّحُوا الْحَمْدَ الْكُبْرَى

در این دو آیه مبارکه حکم از قلم قدم نازل اول کسی از
در خانه می بودن اذن واجازه صاحب خانه در امر ادا و زکون
اقوال اما در نهی از ورود بخانه بیرون اذن صاحب آن نمی
باین امر اعمام ندارد بلکه در سایر مواضع وادیان نیز خدا اول
محمول بوده در قرآن مجید در صورتی که توبه نماید توبه نماید
بالحق الذین آمنوا لانه خلوا بیوتهم بی حرم حتی تصادفوا و تصادفوا
علی اهلها ذلکم خیر لکم لعلکم تذكرون فان لم تجدوا مسلما
فادخلوها حتی یوافوا ذلکم اول لکم ارحموا عوازی لکم والله
بما تعملون علیم ایس حکم جناح آن ندخلوا بیوت غیر مسکونیه یس
متا لکم والله یعلم ما بین وین وین تفسیر یعنی ای کسانی که ایمان
آورده اید وارد هیچ خانه می نشوید مگر خانه های خود تا آنکه
موا است جوئید و بر اهل آن خانه سلام کنید این بهتر است از برای
شما شاید بندگان پس اگر نیافتید کسی را در آن خانه پس وارد شو
تا آنکه اذن واجازه برای شما صادر شود و اگر برای شما گفته شد
بازگردد پس برگردید این با کفره تواضع از برای خداوند آورده بر
چه میگید عالم استبر شما تکلیفی و کفای نیست اگر در خانه می که
کسی در آن ساکن نیافتد و چیزی در آن خایندافتد باشد وارد نشوید
خدا عالم است بهتر آنچه اظهار میگید و آنچه را پنهان میدانید
همچنین این دستور در آنچه نازل گشته و حضرت مسیح و تکیه

در است جوابین را برای تبلیغ و هدایت ارسال دارد دستور است
باینکه چندند از آن جمله میفرماید پس هر خانه ای که وارد میشوید =
سلام کنید اگر اهل آن خانه لایق سلام شما هستند آن سلام شما
بر میگردد و عیب در این است که با صراحت قرآن که میفرماید اگر
بگذرد ملاقات نمی فرماید و صاحب خانه آن داخل نشود و گفت بر
گردد شما دانشکده و بدون هیچ گزاف و گزینی باز گردید
مذله اگر کسی بدون دعوت بگذرد ملاقات کسی نبود و صاحب خانه
بدون اعتذار و عذر آن شخص را ملاقات نمیکرد و حال آنکه جای رفیق
نیست بلکه باید خود را ملاقات کند و از خود بپوشد که چرا بی دعوت
رفت است بلکه باید با کمال ادب از صاحب خانه تذر بخواند که
بدون سابقه بخانه آورفته است پس بپایست صحبت و ملاقات بخواند
اگر رفتند بوقت حضور بدین یکدیگر تقدیم یا تاخیر بود اگر
وقت نداد محزون نشود چه ممکن است صاحب خانه درین برای
از معذری باشد باری حق جل جلاله میفرماید در خانه شکی صاحب
آن در خانه نیست داخل نشوید یا اگر عیب بدین اذن واجازه
وارد نشوید پس بپوشد و جواب و از شکر و اقبال تا پسند احتیاج
واجتهاد کنید و از ملاقات نهانید و در اینست و سوره ای از قرآن که
نداده و جواب حق قبول باشد است فرموده تا می باشد در این دور حجاب
حکم نواز سابق میباشد در دوره اسلام حجاب چنان شده بود که
زینا نمیتوانستند در کوچه بازار راه بروند مثل خانم و کنیز و خدمت



[illegible]

[illegible][illegible]

الهیبه و علم توحید و جبر و حساب و بیان همین و چیزهای دیگر حدیث
 ممکن باشد تعلیم شود اما حال در آن حدیث مشکوک است این
 اسباب فراهم آید باید علی الحقیقه بدین مفسر قناعت نمود
 تا اسباب جبر گردد و نظایر الهیبه و انشاء ع و در جواب امر تعلیم
 بر آید باید در آیت همین نوع مبارک کلام است و اما در روایت
 تعلیم و در این لوازم و احکام الهیه بر تعلیم تفسیر و انشاء یا
 این دو نوع مختصرا گفتیم هرگاه ای قاریت بر همان تفسیر
 که در تعلیم قرار دادید کلام بدین استیاضات التوحید روید باید
 رب قدیم و نبوت انبیا و مرسلین و بیان آثار و آیات و عبادت
 گونه بسیار مواضع همین مجری دارند البته تأکید از رب سید و
 رسید و بعضی مواضع و آیات و احادیث بسیار مواضع الهیه
 کمال است را در تعلیم و تفهیم و در بعضی ذیل دارند و طریقه
 الهیه را از این نوع دیگر که بافتار مسرعات و مرخصی در
 بود و است این است حواله اید و نیز خیر الیه انسان آید
 بلسان گوید باید بافعال و اعمال انبات کند اگر با نایاب نماید
 باید بموجب تعالیم مشکوک اجنبی عمل نماید الحمد لله تعالی بافعال
 قول خیر و اقامت نمودید و بناتید الهیه مومل شدید و اشغال
 به انجام رسانید جمیع نموده در یاداد تعلیم مناجات معبد این عمل
 بسیار مطلوب و سبب صعود نفوس آن اطفال هر صبح توجه به مشکوک
 نموده بدین عمل متداول گردند و در نهایت ملاحت و جلالت

حاجات کنند آن اشغال بختایه نباشد و این تعلیم و مناجات -
 باشد باوان که طراوت و لذات بخشد و بختایه نسیم حسیه الله
 که با حشر آرد این نعم و حسن مآب ع و اما راجع بنوعی قناعت
 بدینست الواح در توفیقات طبعه جمال مبارک و حضرت عیالیه
 و عسر و غلی امر الله تا کثیر و صبح بسیار وارد و نازل از آنجمله
 در توحید که بافتار یک از اسباب الرحمن است صریحا فرمود
 از توحید صفت را بزرگ کن چه که مثل الهیست عظیم و بزرگ است با آن
 و اگر و سکون طایین اما خرگن کن و آیه تالیها از فارس و همین
 مداومت نما چه که سبب حیات است بخواهد بود از ظلم شالان
 داشت که میانش حل در کنگره قائم زود است که شد و اینجور راجع
 در باید اند علی کشیشی قدر و در این دیگر مخاطب بیان عبد الله
 است قوله جل جلاله الواح منزله از سما مشیت الهیه در هر تالی
 نازل شود باقی نماند مگر آنکه از کرم اعظم جاری شده و ستوانی
 شده و نمیشود مگر آنکه جواب آن از اوقاف سامعانی مشکوک و لایق
 گفته اگر چه بسیاری از آنچه نازل شده و لغوی وقت و طبعان اهل
 ناد معلوم و نحو شده و لکن در تحصیل آنچه موجود است هست -
 نما تا بپوشان کامل شهادت دهنی که جمیع مآذ قرا بدین کرامت تمام
 جاری کننده فی آخر الحق فی الحقیقه هر کس متقین در الواح الهیه
 نماید مشاهده خواهد نمود که هیچ شکسته فی نماند و هیچ -
 مطلب در این تصور نتوان نمود مگر آنکه سؤال شد و جواب -

تأویل گفته پس هر کس الهی را بگوید که از کجای است یا نه یا از کجاست
 صاف آیات الهیه نورانی است تا بدست آید و در کتب جیهانی است
 نموده می باشد باید از معنی کلمات را بداند و مستوی نماید پس باید
 این عهد را بگوید در حق تعالی جز از این و از آن و آیات مبارکه بسیار
 دیگر نیست لهذا بعضی نگارنده از هرمان و روزگار حاکم جهان را
 فیض الهیه حقیقت و برهان به احسن واسطه بیان در انواع و اقسام
 الهیه قبول یافته اند و گویند به طلب الهی و شوق وصال الهیه قبول
 است و اما قرائت الهی یا بعد از خواندن صورت دلکش و قرائت الهیه
 صحت و مصلحت است از آنجه که این نوع صحت و مصلحت را بگوید
 الرحمن است و الحکم ان یا الله انما اشکرتک بما اوتیتنی
 الهی ما تجود من عهده و اوتی الرحمن من هذا التوفیق الذی یستشیر
 انما الله الذی ان فی هذا التوفیق الذی بکان من اصبح الیام بحکم
 و الله انت فاحسن ما توفی علیه من کم یزید تم التوفی علی احسن
 التوفیق بین التوفیق لاجل بهیمن الی مقام الذی کان فی ام الکتاب
 مرقوم مقرر نیست از کجاست الهی شکر کن بر خود را چه از کجاست
 اوستا شد پس تو آنچه تمییز از آن یافته ای در جانی را از این
 توفیق که بر او گشتان جیانی آفریده و در این بر او توفیق
 از انکست الهی ایجاد گشته الهیه توفیق توفیق بر تو توفیق
 از کم بر تو کار و بدو توفیق آفریده قرائت الهی در این اما از هر
 تا این که آفریده پس مقامی در کتاب الهی مرقوم شده و در این

و انواع مبارکه ایجاد نموده و مقرر است از آنجه که در سوره مبارکه
 تم از بر او توفیق تا تأویل توفیق جلیت علیه یا اهل العجب و انصاف است -
 سزاوارست که فی هذا العبد الذی شکر به الحق و ما عاز به احد
 من قبل ولا من بعد انکم تعلمون قد ربح الله به النظم حسن
 ان من فی السموات و الارض و هذا ما اصرق به حکم الله من شرق
 انکم لتعلمون فی انفسکم توفیق من الذی بهم یفرحون اما اینکه -
 مقرر باید هر کس به معنی توفیق علیه است که توفیق او صحت است
 توفیق است تنها چیزی که صحت تطهیر قلوب و انچه است توفیق است -
 حبه الله است و چون قلب صحت صحت الهی شد هر چه از لسان جاری
 شود در قلوب تاثیر میکند ایست که حق جل جلاله در انواع عهده
 بیاد خود را تصحیح مقرر باید از آنجه که در لوحی مقرر باید توفیق -
 تراست تا جعل عهده حقیقی تم و در آنکه امری تم در وقت ذکر توفیق
 انیسیم جانی تم القرائت التوفیق علی نفس العنان العبد و المتعالی
 العلم یعنی محبتها را لله خود را و اوستا روی خود کرده ان و -
 زود خود را ذکر من قرار ده و حال مرا و من خود ساز و افران خود
 را توفیق بر ذات من افران و در این دیگر مقرر باید توفیق جلیت تصحیح
 من افران ان یصح نعمه الله طیفه آیاتی العزیز البدیع یعنی
 هر که خواهد و الله توفیق حقرا استعظام کند باید از دوستان
 من بیاید و هر که خواهد نعمه های الهی را بشنود باید آیات الهی
 را بشنود باید آیات به بعد مرا بخواند و در این دیگر مقرر باید توفیق

در این کتاب از کجاست الهی شکر کن بر خود را چه از کجاست اوستا شد پس تو آنچه تمییز از آن یافته ای در جانی را از این توفیق که بر او گشتان جیانی آفریده و در این بر او توفیق از انکست الهی ایجاد گشته الهیه توفیق توفیق بر تو توفیق از کم بر تو کار و بدو توفیق آفریده قرائت الهی در این اما از هر تا این که آفریده پس مقامی در کتاب الهی مرقوم شده و در این

تا بستان میوزود و بستان هریه روزگرتیه است و
 بواند این حکم واضح و بشهود است نتایج ظاهری
 آن تنظیف و تطهیر و نتیجه باطنی آن دفع بسیاری
 از امراض است او اما غنمستان یا باب سرود باشد یا گنم -
 فرقی ندارد چه در سوال و جواب چنین مثال در
 تفصیل رجل نشاء و صیف جواب یک حکم دارد در هر دو
 آب فائز راجع است و در استعمال آب باردهم با سینه
 باری در تطهیر و تطهیر بیت و احیای بیت و بدن و
 لباس در انواع طهیه جمال مبارک و حضرت عید البها
 و حضرت ولی امیر الله بسیار گفته شد و خصوصاً در تشریه
 و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر
 نزول و تجلی استقرا و استقرا و استقرا و استقرا و استقرا
 صیحه در انواع البها نازل گشته از انجمله در این
 لوح مبارک لسان قدم بفرماید بسم الله الرحمن
 الرحیم این کتابی است از عید خدا بخوی بند علی از
 بندگان اواله ای اخذ الله سیلا و عید از عید است
 مبارک و الله علی الناس حج البیت بقدر امرا البس -
 توبه نمود تا آنکه بزیارت بیت الله الاعظم فائز شد
 انشاء الله باید این نعمت را بانه را بزرگ شمرد و در رک
 لقوان و احیان از کفر و غم غافل نشود و الاقوال در تعمیر

بیت قلب که مرآت لیلی حشره سیحان است مشغول
 باشند بگوشت جان ندای دانی الی الرحمن را بشنود
 ندای او الی ما مذاب حیوان است از برای جسد
 اهل الکوان لسم بخالت امان اگر کفر من علی الارض -
 یک قطره آن فائز شوند جمیع حیا با نیا بشنود معبود توجه
 نمایند در نفس الی الی از این گوشه حیوان حشره ماند بیت
 و لا شیش عذ الله مذکور تا آنچه فرمود مولهم قلوب لا
 یلقون بها ولهم العین لا یلقون بها ولهم آذان لا
 یسمعون بها باید از حق جل ذکره بخوابیم تا از غفلت
 و غایت خود این عید را از صحنه یوحنا و تمام مکره
 حشره بفرماید این است ثابت آمال قاصدان یحیی
 ذوالجلال ومن دون ان عذ الله مذکور تا آنچه
 مشاهده شد که در نهایت انرا به یکس ترین عید خود
 داد و البیت اگر رسید است بقا فلین تمکد است پس
 مقصود موحیدین و لها ای دوست بود و آنچه از نزد اوست
 چنانچه مشاهده میشود که این بلاای اعظم که در این
 صله وارد شد و در کمال طایف احلی از صید فائق عید
 له البیت و التفتة بنیه اهل خلق بنیه بود و یعنی حیا نشان
 در مسات این است گفته میوای طوبی لقا ترین احیا -
 الی براد و هر دو با ملاقات نمود به از قبل غلام ذکر و سلام

برسان بگوایم بهر اشکاست و توحید جعل است از -
 بلائی یارده و محزون بیانید الا عهد الله له حسن
 العاقبتی ما ساء الزلزلت صرفه در ایا سرعین جلو -
 نماید و حاکم مطلق در ظاهر محکم و سلبی واقع شود
 تا بر سر آنکه آن مایه برین العلمیه حکم لا -
 بحر میانه الا و لا یجاب والحمد لله رب الایام و در
 لوح مصلحتیک در معنی این شعر مشهور حشوی
 شد و جوابا برسان قضیه نازل شد و میرزا بدان شعر
 این است - - - دوست نزدیک ترا زین معنی است
 زین عجب تر که من از تو در هم دران لوح مبارک
 مراتب نفوس و قلوب و قرب و محطو حالات و عوارض گاه
 بر انسان طاری میشود مشروحایان میرزا بد و چشید
 گاه از آن لوح مبارک این است قوله جلالت القیامه
 در احوال و بدت قد حیه فلیله این نظام را بیان فرمود بسم
 لا یحیی ارضی ولا سائر و لکن یحیی قلب عیدی -
 التوفیق و قلب که محل ظهوری و باطنی و غیرتی و معانی
 است صاحبشود که از جلی ظاهری است و در حین غفلت
 از حق بعید است و اعم بعید بر او عادی و در حین تفر
 جاف نزد - - - است و اعم قیام بر او جاری و هم در این
 لوح مبارک است باری تر به حق و این نظام توحید با وجود -

بعد غفلت از او غلا هر نفسیکه البیخ از حقیق الطهر این -
 نوبت با علی در قرب و اتصال موقتی پس در آن در اسفل
 درک بعد و اتصال بود - - - و قرب و بعد در ظهور مشهور الهیه
 محظوظ و مشهور هر نفس که بخی اقبال توجه نمود و از اسفل
 قرب محسوب هر نفسیکه احوال نمود او بعید بود و خواهد بود
 تر به حق بعد ندارد اگر تا سر بعید مانند الی آخر القیامه
 تشبیه باطن و ظاهر از اعم احوال مقام انسان بزرگ است
 اگر صفات انسانیت متصف گردد و صدق این آیه واقع شود
 من عمل صالحا من ذکسر او انفری و هم من من فلیحینه حیره
 طبیعه و لعل لیسیم اجرهم یا حسن ما کانوا یحفظون یعنی هر کس
 با افعال صالحه عامل شود خواهد بود یا شد خواهد این اوزا بحیا
 طبیعه احیا میکنم و اجر ایشانرا ببخشیم و چه که فعل میگردند
 و با میکنم و اگر به خصال رده بند و همجیت خوی گرفت صدق -
 آیه واقع میشود و لعل در احوال لیسیم کثیرا من الجن و الانس لیسیم
 قلوب لا یفقهون بها و لیسیم اعمین لا یعصمون بها و لیسیم آذان لا
 یسمعون بها اولئکه لا لانعام بل هم اضل و اولئکه هم الضالون
 یعنی برای جیسم خلق بسیاری آمدیم که قلب دارند و آذان
 ندارند و چشم دارند ولی نمی بینند و گوش می شنوند و بینی
 دارند ولی نمی بوینند و مانند حیوانات بلکه گمراه تر از آنها
 و نفوس مقدسه ای که غالب تحقیق این موضوعند باید در مقام

التواضع منه سه خصوصاً وصاله معارف الاضمار که از قلم اعظم و
 تفسیر گشت کثراً مخفیانه از کلمات و معانی لول یافته بشماره دلیق
 تعمق و تفرس نمایند و در این مقام باین دو فرد در میان قلب
 انکسای کتب القلب لولا العقل لكان فیضه لا یستفاد کما انرا لایضا
 والعقل لولا الإرادة والتفویض لكان العرش لكان کما انرا لایضا
 یعنی قلب انسان اگر عقل موافق نشود گشت یارده نمیدانند
 سایر اعضا و عقل انسان نیز اگر تفویض عاقلین عاقل نشود در
 سایر اعمال فاسد است و اما آیه سم که امر پیدا را و روانی
 با نوع بشر میفرماید و التواضع لله و التواضع لله و التواضع لله
 معنی و حضرت ولی امر الله بقدری زیاد است که از عهد داین
 اوراق خارج است گویا پیش هر در سو ممکن نیست و این عهد
 بد کرد و سه نظره از بیانات مبارکه انکسای چنانچه و عجله آنرا بشمار
 و مطالعه التواضع محول میدارد از آنجه در یک از التواضع السیفة
 تازل قوله جل جلاله قل اعظمی حُرِّبَ اللّٰهُ وَصَحْبُهُ یُفِرُّوْنَ
 و محبت و شفقت و حکمت و هدایا امریست باید مطلقاً امریست مسجون
 تا سر و اصل و اخلاق بود نه نه صرف و چشود و تفنگ و توبه که
 عمل پاک عالم خاک را جنت علیا نماید اید و ستان و اخلاق
 مطهره و اعمال طیبه حق جل جلاله را نصرت نمایند و در این دیگر
 میفرماید لا تسبوا احداً یمنکم ولا تنهوا عن طغرات القاطنین
 که جفا لا تسبوا من علی الارض و اثنا عشر یضربون به الذک ما ظنیر

من یحب بانى بین عباد یولون الفی اکثرهم فی بعد حیات
 میفرماید احد برادر شمامند عهد و پیمان است آدم فاطمین لکیده
 ما بر اینک انکی و اما و اهل عالم آمد و اینک انکه این گفتار است
 آنچه از حریان من ظاهر شده است و فی بیشتر مردم در
 بعد و اینچند و در این دیگر میفرماید تعالی قوله یا حبیب
 اللہ لا تعذر امری من اعز علیکم فی ربه فی خواصه طیبه
 الی القدر العظیم میفرماید ای حزب الهی اعتراف من لکیده بر آنکه
 بر شما اعتراف کند ای را به حال خود و آنکه اید و به خدا ای یکسا
 و اما توجه نماید و در این دیگر میفرماید ان یسئکم احدکم
 غریبی سبیل الله اصبروا و توکلوا علی السامع العزیز انه یشهد
 و یرزقهم مالاً و سلطان من عند الله لیسوا لکیده
 الله یرزقهم و این حکمت میفرماید یا حبیب الله لا تعذر امری
 بلکه به صافی سبیل الحیة و یقطع به عرف النور العزیز
 قد خلقکم للوداء لا للفرقة و العباد الهی العزیز لکم
 انکم یل لکم یا بنایا یسئکم و لیس الفضل لمن یحب الوطن
 بل لمن یحب العالم میفرماید اگر کسی شما را دشنام دهد یا
 شما را بدت بظهوری رساند یا بدت را خدا صبر کنید و توکل
 بخند اما نه البته ای پیغمبر و آنچه میخواهد سلطنت خود
 میکند و اید و روزی است ای احبابی الهی لکیده اگر کسی
 آب صافی محبت را بنده نماید روزی که محبت را قطع کند لیس

بذات خود و شمارای در پیش خلق شده اند نه برای خود شمری
و که ورت شمری نیست برای اینکه خود را دوست دارد بلکه
افتخار دارد این است که نوع خود را دوست دارد نه طبیعتی
نیست برای کسی و این خود را دوست ندارد بلکه طبیعت برای
کسی است که عالم را دوست دارد و از کثرت مینا قی نازل نموده
تعالی اگر چنانچه کسی طریق انصاف نبیند و ظلم و احتیاج
نماید نباید اعتنا نمود بل باید بمقابل جفا و فساد و خلافی پیش
شبه و نوبی داد و از پست را بر اعلی مقامت نمود و جهالت را بحکم
و طبیعت تقابل کرد بشی و ظلم را بحکمت و کرم متر نمود و قدرت
و دخی را بحسب و رحمت معالجه کرد و جمیع اسباب تشبیه نمود
که بحسب و نهایت حضرت احدی که عدالت و امانت را در رحمت
ملك و ملة آفكاران نمود

نظم صد و بیست و نهم

لَا تَعْلَمُ حَقَّ الْإِسْلَامِ إِلَّا مَا بَرَأَ أَنْ يَكْفُرَ بِكَ
رَبِّهِ نَبِيُّكَ عَلَى الْكَرْسِيِّ الْكَرِيمِ عَلَى الْكَرْسِيِّ الْكَرِيمِ
رَبِّ الْعَالَمِينَ فَدَعَا إِلَيْكَ جُلُوسُكَ عَلَى الْكَرْسِيِّ الْكَرِيمِ
لَعَنَ مَنْ دَعَا إِلَى خِلَافِ اللَّهِ وَكَفَرَ بِهِ الْمُسْلِمُ الْكَرِيمُ
عَلَيْكُمْ السَّلَامُ لَا تَبْرَأُوا مِنْكُمْ إِلَّا بِمَنْ تَحْتَمِلُونَ
الْمُتَجَانِبِينَ إِيَّاكُمْ أَنْ تَسْتَعْبِدُوا لِمَنْ تَكْفُرُ بِهِ عَمَّا تَكْفُرُ

آید انکم ایما را دارد تا انکم الا ما بتعلم بشبه بذات کس
الاشیاء لکن انکم تسبحون

نصایح الهیه در این آیات مبارکه با معنی است که جانب
تبع و تابع ضری نبوی و اخروی است اول از ارتقا بتعالی
نهی فرموده است چه موجب و موجب گیر و غیر برتری است
و تکبر بدین صفات دینیه است فقط گیر و مصلحت
شان حضرت الوهیت است و خضوع و خضوع و تذلل و انکسار
شان به اداستان بخداست از این رو میفرماید از روشن
بر دنیا بر منوع شده آید هر که خواهد آیات الهی را بر عصار
تلاوت کند باید پیشیند بر کرسی که بر تخت گذارد شده
که امروز بشیون تعبیر میسوز شده نظیر حضرت ایمن و -
محبت الهی که در شمس است و خدا را ترک کند چه خدا دوست
دارد که شما را بر تختها و کرسیها جالس نموده و حکم حضرت
اعلی روح ماسوا داده نیز در بیان چنین است و این حکم از
قلم قدم نیز آمده است در شیخ از اقرار استعمال امین
و هر چه از استعمال این ضری جسم و جان انسان میرسد و
در انواع سائر نیز که در تصریح و تفسیر شده چه مسلم است
که تمام سبب تطبیح مال و تشبیه این فقر و ملاکت و بد بختی
و احتیاج و بی نیازی است و استعمال امین هم سبب تطبیح

مال و هم مایه اختلاف و سبب مزاج و کثافت هضم است -
چنانچه در لوحی که در جوار استخوان مرجمی محمد هاشم
کا شانی از کتک اطهر حقایق نازل شد ، به فرمان قوله العزیز
سؤال فرموده بود بد که بعضی از تلویح غریب بحر قنصا
تعلویق دیگر پیشان و مبتلا آیا این از آثار ترقه بر است یا خود
از سو ؟ بدید بر این جزای عمل است و با خود فضا و قدر حقیقت
این مسئله است که از تقاضیات نظام بعضی الهی در این
گون نامشاهی است که غی و غیر هر دو موجود باشد اگر کون
غی کرد تد نظام کون جسم خود و اگر کون غی شود را بطه
کائنات از هم یکسره پس این لغوی غلط از تقاضیات سلسله
کائنات بر و باطل محکم موجود است است با وجود این مسو
نه بر این نیز اثری و همچنین حصول نفوذ روحانی جزای
صل است مثلا هر فاضل مقدسی البته جزای عملی و فاضلی
است و روحانی فطری و هیئت الهی و رحمت پروردگار است
و این است که نفس مبارکی در جوی الهی در امتحان
ندیده اند خاندان بقا آن و تاراج دهد و فقر و ضروت
حاصل کرد و تا بد رحمتی رسد که فقر فقری گیرد پس
افتخار بر آسان و آن چنانکه اسباب حضرت رسول در رنگ
خاندان بقا تاراج داده اند و فرار از هجرت بدیده نمودند در

بدیده در نهایت فقر و فاقه ای میگرداند و کار بجائی رسید که
در چاربه خلقت قوی جز آب نمک نفس مبارک حضرت از شدت -
جوع سنگ بر احشاء مبارک می پیستد شبیه قی نیست که این فقر
مرجوم الهی از خوار و خوار و اما در باره آثار که آیا آنهم بعضی از
بار محسوب است یا امری حاج و بدی از آستان حضرت ولی امر
علی شأنه سؤال شده و جواب آن تا زل گشته و آن این است قوله
الاحلی در خصوص امر آثار امور غیر مخصوصه بعضی کتاب و صایا و ارجح
بیت العدل اعظم است چنانکه آن محفل مقدس سرگزشت و محافل -
علی روحانی از معاصرت و تزیین خود داری نمایند و از تحسین و
هر دو احتراز کنند چنانکه با و انرا در این خصوص
آزاد و مختار گذارند تا من بعد تکلیف قطعی معین شود ولی باید
امر آثار تحسین در امور غیره باشد و باید آثار را اما ارجحیت ولی
غیره محافل روحانیه گردد ولی آخر باری قمار بتیصوص قاطعه
از محرمات قطعیه است اما قمار بر حیوان تفریح و بازی نه بلکه برد
و باخت گرچه این عهد تا کون نمی که دلیل بر حرمت با اباحه
آن باشد زیارت نکرد دام ولی از احیای شنیده ام کما که مقصود برد
و باخت نباشد فقط محرم تفریح یا قمار حرام نیست اما عقیده این -
عهد آنست که اگر انسان در اوقات فراغت از اشتغال تفریح خود و اتلاوت
و مطالعه الواج و آثار الهیه قرار دهد بهتر است از مشغولیت با امور

پیوسته به جهت تصور من جمیع الهیه و مرکزیت آن آیات الهی بکمال
 تمجید قلوب و تخریب انواع است زیرا تخریب انواع ما آیات الهیه
 است همچنانکه آب سبب حیات ما همان لشکری است اگر آب
 ما را از آب گرفته شد از لطیفه حیات محروم میگردد و حضرت عیسی
 الهیه ^{و مرگ و حیات} جل اسد الاعلی ^{و مرگ و حیات} گفته وستان حقیقی و باران الهی بند
 و نجات آن مشفق مهربان سرافرازان فرموده اند و تعالیم سخاو
 آن محبت مظهر از خاطر عریض الواح مبارکتر از شرب و ریختن است
 و اگر چه سزا اطاعت الهی آخر و اگر این لوح مبارک مختصرا کند
 جامع نصاب است زیرا این موشی و او را در گردانیم موقوف است
 هو الاهی اتمتع بخل یسعله نار الله الموقد آینه بجان بگوشی
 ویدل بخوشی در این خاکدان نفسی بواجب نفسی و شهد غایت
 لجسی از همین حقا مستون چگونه زلال سلسبیل صفا بجان
 نماید و در جسم خاکی چگونه ریخ با عیان شود طلعت محتر
 چگونه انوار فشانند و در صوف چگونه جلوه وجود نماید پس اگر
 خوشی خواهی توجه بجهان دکنش کن و اگر راحت جان و آسایش
 وجدان جوشی آنگاه درگاه پر عنایتی تو را نسیم ریخ پرور سر از
 سبب موهب محتجب و نسیم مطهر جز از ریاض احدیت سحر انواع
 عظیم جز از قلب رب قهرم سخاو و بختان باران رحمت شدیدی را حشر
 از انفسر نسیان طبع سدا اگر تشنه سلسبیلی از عین صفا بید
 بنویسی و اگر طالب شمع منبری پیش من حلقه دل بپند بپند بپند

پس از حیثیت قلب مستور چون شود ملاقات اهل انوار صبح و شب
 شایع و عواما در باره استعمال امیون در انواع سائر نیز شیخ و
 تائید شدیدی در حرمت قطعی آن از قلم اعلی و کلام مبتدیان و پیرامه
 حضرت ولی امر الله قدس است اسما و هم تزیل یافته از آن جمله در لوحی
 در اقله میفرماید که بفرماید قوله جل جلاله قد حرم علیکم شرب
الامیون فی کتاب الله الاموال حکیم الله بفرماید و ما یفعلکم ههنا امرکم
بهمن قول من بعد بآیات واضحات و براهین ساطعات ظهوری
علی ما امر به من لدی الله الصمیم القلیع یعنی بگو حرام شده است
بر شما شرب امیون در کتاب خدا البته آن حضرات برای شفا ^{و شفا} مانع
است الصافی است که بآن مایه شده باید از پیش و بعد آیاتی روشن
براهین ساطعه خوفا بحال کسیکه عمل کند با آنچه مایه شده است
از جانب خداوند صمیم قلیع و اما الواح قدس حضرت عید الهیه
در تکره و مذهب این فعل تنجیح بسیار است از آن جمله در لوحی است
که با اختیار ملا یوسف خوشی تزیل یافته قوله جل بیاندر خصوص
امیون مرقی نموده بودید تار و تار و شارب و بیع که محرم از فعل و
حایت الهی هستند و بعضی لغز الهی حرام است و شارب الخمر
سه هزار درجه ^{تقیه} شارب امیون دارد در ما حدیثی در بسیار مذموم
بود بسمیکسسه هر وقت ذکر امیون میشد جبره مبارک شفا بید
میشد باین درجه مذموم و حرام است مگر کسی بجهت معالجه غریه
و مروت نماید و در اجزا خانها محض معالجه امراض صرف نماید

اَمِنْ اَللّٰمِيْنَ ثُمَّ مِنْ غَابِلِ الْغَيْبِ بِالْمُسْلِمِ اَعْدَاءَ مَنْ
 خِيَرَهُ الْقَوْلُ وَكَمْ مِنْ غَابِلِ رَجَعْنَا اِلَى الْفَارِغِ لَا مِنْ غَدَا
 اِنَّا نَحْنُ حَسْبُكُمْ اِنَّهُ لَمُطَهِّرُكُمْ مَا يَخَافُ وَالْمُتَّقِيْنَ
 عَلَى حُرُوفِكُمْ مَا يَسْبِقُكُمْ طُغْيَانُ الْفِرِّ وَجَنَّةُ مَرُورِ
 اَلْعَنَانِ مِنْ اَمْرِ هَذَا الْقَلَمِ الَّذِي اِذَا تَحَرَّكَ مَاتَ
 نَسَمَةُ اَللّٰهِ بِهَا سَيَاةٌ وَاِذَا سَوَّكَ طَبَعَتْ كُنُوزُهُ
 اَلْأَطْيَافُ فِي اَلْاَقْدَانِ تَعَاكِي اَلْاَعْرَافُ مَطْبَعُ هَذَا
 اَلْقَلَمِ اَلْمُطَبِّعِ

در این آیات مبارکه تذکرات و نصائح مفیده و در قابل و اشارات
 لطیفه و رموز و اسرار مکنونه و احاطه علم الهی بر خفیات امر
 و قدرت فائده قلم اعلی را خاطر نشان عباد خود میفرماید
 در آیه اول میفرماید اگر شما را بپایانها دعوت کردند چه
 واجابت کنید و در روده خود تحلیف بکنید و هرگز جحد نمود
 روا کند از دلی الهی ایمن و آسوده است و در اشاره به ظهور
 نیز تذکیر است و تنبیهها را به حضرت شیخ احمد فی است که از
 علامات ظهور موجود است که فرموده است و آن عبارت در آخر
 لوح مطبق است که با اشعار حاشی محمد قزوینی گویانی از
 قلم اعلی نازل یافته که اگر تو مدعی مقام ظهور نیابت حضرت شیخ
 و شیه هستی این عبارات را معنی تو تغییر کن و چون شازله
 از تصویر و بیان آن عاجز گشت احیای از ملاحظه که بر احدیت

جان آفر و رحا نموده و الواسی در این خصوص از قلم اعلی نازل
 است که برخی از آن الواج ملاحظه را که راجع باین موضوع است
 این عهد زشت بخشن این اوراق ملاحظه از آن جمله در لوحیکه به
 انتظار حضرت زین العابدین نازل شد و میفرماید قوله جل جلاله
 وَاِنَّا دُرُوسُهُ عِبَارَتِي كَمْ شَوْبَ شَيْخِ اَحْمَدِ اَحْسَانِي طَبَعِ
 مِنْ كُلِّ بَحَا " ایها " بود و اصل آن عبارت را یکی از شیخیه نوشته
 و در اوراق متداول نبود و چند محل آن مغلوط مشاهده شد
 و لکن الفتانی بمتصحیح آن شده و بعینه همان عبارات کاتب -

نقل شده چنانچه در لوح میر کرمخان هم اشاره باین بیان هست
 یک نظر از تفاوت آن ذکر میشود لکن آن بیک لفظ العظام العظیم
 الواو ثلاثة احرف ستة والف وستة و خست ستة الایام این
 اشاره بخلق سنوات و اربعه است بی ستة ایام میفرماید که آن خلق
 متبیین شد و الف بین و این دلیل است بر شصت ستة الایام و آن -
 الف مقام تمام قائم است چنانچه ظاهر شد و و از اواخر اشاره بخلق
 سنوات بدیده است بطریق لغوی بی ستة ایام آخر عهد از ظهور
 این مقام سر تنگیز مشاهده میشود لکن سرور رئیس کما جمع است -
 بجعل اعلامهم اسطیهم مضمود شیخ آنکه صفت ما خلق بی ستة -
 ایام و انتبیه بالالف القائم بین الحربین و برتبع بی ستة ایام اخیری
 ما الایام من قبل اذا تبدل الایام کما رايت و هرگز که که تم الامر
 بالحدیثه و ظهر اسم الاحیاء بین الهیة له البصه علی ذلک در این ایام

علم اعلی بقصیر متوجه نه بحسب آن بختل می کل الاحسان
 لا اله الا الله والعزیز الغفار این دو کلمه هم لاجل آن -
 جناب من غیر متوال نازل شد اگر چه فی الحقیقه بهمین دو
 کلمه جمیع عبارات شریفه تفسیر شد و مقصود از ذکر او در این صیر
 کبریا آن بود که شاید عزیز خود را مشاهده کند و از حق متعال
 نماید و لکن از کبر و غرور و عجز نفس استعار نمود و توجه نظر
 الا ان - العاشرین جمیع تمثیل به قول خود که در عبارت ذکر
 نبوده عاجز شدند از معنی آن حتی مذکور اشتد که حد
 حید مرجع عرفی کردند و ایشان شمر فرموده جوابی اظهار نداده
 که آن قصص آنکه ما آورده ایم آن یک شبهه العظیم الحکیم و در این
 دیگر حدیثی است خوالد اثم بلا زوال کتاب آن جناب که فی العرش
 حاضر و با نور ملکوت مشاهده و بیان مافوق حد محبوب عالم را که
 با شرافات صبح قدم ظهور و از اعتقاد انصاف کلمه اولیه مرتب گشت
 اید و بهیچ تائید بعد الف کانه که مشتمل بر الحظوظه سته اولیه بود
 عارف شد و اید این است مطابق که جناب احمد احسانی علیه
 بهای الله الزان اخبار فرموده قوله الراوی ثلاثة احرف سته والف و
 متفکره بعد سته الایام و الف هو انعام ولا کلام تکلف سته
 الایام الاخر و الایا حصل العمود لانه سوات التکلیف لیس فی التکلیف
 مان حصل من العیز الاقرب الاستقباله ثم الامر باحیة و له
 ظهور السر الاظم الی آخره سته اولیه اشاره بمسموات کبر لیل

است که در سته ایام خلق شده و قد ضمت الی طوبی بالایه
 الف الفه التي من السلاطه ثم ارتفعت سته اخرى بالمهورا
 الایم که آنکه التکلیف العظیم العظیم و به ظهور سر التکلیف لان
 علم الترتیب قد نصب علی کل علم بالغ و بهیچ که آنکه جعلنا املا
 اعظم واعظم اعلاهم طوبی للعارفین ان ناظر الی الله
 یا فانیکه در این مقام فرموده انه احدی تا حین ادراک نمود
 و از اتم کربانی مشغول متوال شد که تفسیر نماید و شد عجز
 خود از مطلع علم متوال کند قد اخذ النور والاستبصار علی کمال
 ضعیف عرفانه الی ان رجوع الی مفرق ان یک لیسو العادل
 الحکیم و مقصود از آن بیان همین نظر بوده به شهر کل امر
 و سر کل سر و لاج کل مکتوب و انشوی کل ظهور و شتم کل لوح -
 حین الی آخر التلی و در این دیگر قوله علم شانه یا احمد یا
 ایها الناظر الی الفرد الاحد این عبارات در مکتوب است که
 مرتفع فیه احسانی طوبی بهائی پیش مرتفع داشته و تفسیر و -
 تعویج و اعراض و جزا تا آن کل بنفس ظهور و جمع مقصود آنکه
 را اخبار نمایند و آگاهی بخشند با اینکه تیر علم از اتم مسرات
 مشرک حضرات تبخیه کلمات شیخ را متوال نبوده اول آن -
 باین کلمات طالبات قرین انجمه انشاء الله العزیز یقین السدی
 علیه السلام الی ان قال الراوی ثلاثة احرف متفوق و مشهور
 طوبی سته الایام و الف هو انعام و الف الاستقباله الایام الاخر

والا لما جعل العود لانه سر التكنيس ليز التكنيس مظهر -
 واصله حرف است و در او يك الف و دو صا خان ظاهر مضمود آنكه
 حقه گذشت و مشتق شد و اين اشاره است بآيه مباركه در در
يقوله تعالى خلقنا السموات والارضين ستة ايام مضمود است
 آن آسمان مضمود شد كلى السجل و آنچه با اهور و همجين
 اهر مضمود است سموات مرتفعه در قرآن مع نفوس و انوار و جن
 كه خلق جدا و احكام و شرايع كل بالذات بين ديوار مظهر شد
 و اگر حاصل بشود اين را بر نفس قرار بدهد و بگويد بگويد
 مضمود بد بدهد چنانچه تمام الاعمال محضه يعنى معروف و مكنون
 و غير بالعجه و ظهور الامر الاظم و اينكه سر التكنيس ليز التكنيس
 مضمود است اين اشاره است به جعل اسم اعظم اسطلم و اسطلم
 اعلا مضمود شده مشاهده تا بر آسمانى كه بر اعلى المقام منزل دانند
 راجع شد و بدست تيرين مقام اين است سر تكنيس و تكنيس
 اشاره است بر نفس ظاهر بعد از ظهور گفته خود بر نفس اماره
 آسمان پيچيده شد و نفس مظهر و مكنون حالت و اهر مشتق شد -
 بسيار از طبع كه خود را بخرطه جدا استند بگفته مذكور و بگويد
 اعلا مضمود شد و قائل و معتقد از ان عباد كه در هيچ چيزى مدغم
 نبودند بجز ان افعال از كتاب علمين بحسب ايضا انظر اعلا مضمود
 صحف و كلمات زير و حروف كتاب جوهر عالم از قرآن و انجيل حكمت و
 بيان كه نون و قلم اعلى است گفته شد امرا من عند و همين

الامر الحكيم الى آخره لكون المضمود و در معنى تكنيس از حضرت عبيد
 يوسف عديده سؤال كرد فانه از مظهر معين التجار شهيد نواف
 است و در لوسى كه با انتشار آن شهيد مجيد است عبارت اين است
 بود تعالى ذكره جواب سؤال اول شواخى نهر بين بخون رنگين
 ندون بعد نيز رنگين خواهد گشت ثانياً شد ظهور سر التكنيس -
 ليز التكنيس اين ~~مضمود~~ اشارت به عبارت حضرت شيخ احسان
 است كه در اخبار بشهر مضمود است سر التكنيس ليز التكنيس اين در معنى
 دارد بقر سر كنونى انقلاب و نسخ و تبديل و تغيير و قايع مضمود كه در ظهور
 و معنى ثانياً مضمود تغيير شده است يعنى جميع آثار احكام و
 و قايع از انقلاب و نسخ و تبديل و تغيير و قايع مضمود كه در ظهور
 كرده در ديوار خود تا بايد مطابق العمل بقول الى آخره لكون و در لكون
 ديگر قوله جل جانه سؤال از كلمات مباركه شد ظهور سر التكنيس ليز التكنيس
 در اخبارات شيخ احمد احسانى مرحوم است و در تفصيل اين رساله
 مرقوم شده و هنوز سواد نگرفته و انشاء الله سواد ميشود و انتشار -
 جايه الى آخره لكون و در لكون ديگر مضمود قوله العزيز از سر
 تكنيس سؤال نمود مضمود اين عبارت از جمله عبارات شيخ مرحوم
 است كه در جواب سؤال از قائم مرقوم فرموده اند جميع نقرات در
 آنوكه جوابه جناب شيخ فضل شمس و تفسير و تفسير شده است
 موجود است و مضمود اينست كه بوساى شيعه كل اقرار نمائيد
 كه اين بيانات شيخ را تعليمند و توفيق آن شمس و تفسير بشهر نمود

با آنکه شریعی روحانی فیضیه مرتقی گشت و هر دو ضرورت
 جهلشان ثابت کرد و حال شما باین روحا مثل بعضی حاجی
 محمد گریحان و غیره متصل و متتابع مراجعت نمایند که
 شریعی در این میان ناگه غلبه شیخ مرتقی نمایند و با آنکه
 اعتزالی بودند هم گشتند چه گشت مشهورند که از حاجی
 محمد گریحان سؤال نمودند «بودند گفته بود که من نفسی
 فیهم و هر کسی بجهت من حاضر میشود ولی شما ناکفته بود
 باید خطا بنویسند» ج ۲۰ سهرسؤال شده ۱۳۱۰ و
 نیز غلبه اشراقی خاوری از صاحب که سرفری امرالله
 سؤال نمودند «اند و جوابی که از گفته اظهار تاول گشته
 میا جوابی است که از تقم اعلی تزیل یافته

تطبیق حد و حدی و کس
 قُلْ يَا حَيُّ الْقَاطِمُ قَدْ آتَى الْبَاقِ يَا حَيُّ الْقَاطِمُ
 آتَى لَكَ الْآخِرُ وَالْأَوَّلُ بَيْنَ الْعَالَمِينَ خَيْرٌ مِنْكُمْ حَيْثُ الْآخِرُ
 الْحَبِيبُ الْأَمِينُ الْغَفُورُ الْوَاسِعُ لَكُمْ لَيْسَ الْحَبِيبُ وَرَبُّكَ
 خَيْرٌ مِنَ الْعَمَةِ قُلْ الْبَاقِ وَالْقَاطِمُ مِنْ مَعْدِنِ الْمَعْدِنِ
 لَيْسَ الْبَاقِ وَالْقَاطِمُ الْغَفُورُ الْوَاسِعُ الْغَفُورُ الْوَاسِعُ
 تَعْمَلُوا لَكُمْ مَعْدِنِ الْمَعْدِنِ الْغَفُورُ الْوَاسِعُ الْغَفُورُ الْوَاسِعُ
 الْآخِرُ وَالْأَوَّلُ الْغَفُورُ الْوَاسِعُ الْغَفُورُ الْوَاسِعُ
 الْحَبِيبُ

اینکه بر اهل بیار و تاجین بر میشت و بی واقع و مشکوفاست
 که عین ازین ظاهر و منتهی الهیه و با لآخر حضرت اعلی و
 جمال الله را بهیچ جل اسمه اعلی جمیع شئون و له تسلسل
 حیات خود را بهیچ کتب و شد الله حاکم فی حال و اندک و آنی
 راحت و آسایش نبخشند بلکه جمیع شئون خود را فکری
 اصلاح عالم را مایشیروم نمودند چنانچه دانند که در زمین
 فانی و متلاشی نکردند شجره پرست نشود و آثار لطیفه آید از بار
 نیارد این است که در کتاب مستجاب اقدس و الکواجیب مشهور دیگر
 عباد خود را باین گفته خد گویید اورد میفرماید که در حق جل و علا
 تحمل ظلم و ستم نمود بر آنکه عدالت در عالم ظاهر شود و
 قبول هر کس که دوست فرمود برای آنکه عزت الهی در عالم حاضر
 شود و از این قبیل آیات الهیه بعد و حضور یافت در یکی از انواح
 که در کتاب مستجاب مبین است میفرماید قوله جل و علا
 کُلُّ مَا رَمَتْ بِهِ اَنْدَ بَعْدَكُمْ بِمَا نَبِيْهُمْ هَدَى بِكُمْ فِي الدُّنْيَا
 وَ الْآخِرَةِ اِنَّ هُوَ لَعَزِيزُ الْقُدْرَةِ اَلْحَقُّ الْقُدْرَةِ اَلْحَقُّ الْقُدْرَةِ
 لِنَعْلَمَ بِمَا عَصَا الْاَوَّلِينَ قَوْلُ مَا هُوَ مِنْ عَوَاضِ الْحَقِّ وَالْهَوَى
 وَ كَسْرُ الْاَصْنَافِ الْبَشَرِ وَالْعَفْوَ الْعَفْوَ الْعَفْوَ الْعَفْوَ
 تَوَلَّى بِرُؤُوسِهِمْ اَنْجِدَ رَأْيَانِ مَا يَرْتَدُّ بِدَائِئِهِ نَافِعِ احْسَنَ
 بَرَى شَأْنًا وَ اَنْجِدَ رَأْيَانِ شَأْنٍ شَدِيدِ طَرِيقِ بَرَى شَأْنًا

و بقیه در دنیا و آخرت ایسته دوست ها عیب نرود و کسی
 براستی مالتعلیل کردیم هرگز نه شده اند ای را بسرا
 آرایش شما و عرقس پلائی را برای نیجات شما برخیزید
 یارای اسم من از حترقیت و سحر هوی و تشنگید بشهای
 ظلم بود کار و این بهتر است برای شما تصادفات بود
 باین بیان هر کس دلش بشوین روشن شده و در راج
 دیگر و همین کتاب است مبرها به توبه تعالی
 هل حیلنا الیلا یا انصنا بل لا نصکم بشهد یدک کل الذرات
 هل یبغی الوتوف لاحد بعد ما یسمع ان العتوف یقول
 الی الی یا هل الاشارات هل اوردت لنفسی شیئا من
 الملك تنکوا فی اسمائی تم تنکوا یا الی الاحباب اویدتم
 عاظم بر من عطف نفس لا یوت الایا به مضمون بیان
 مبارک مبرها به آیه تعلیل بلا نیوت برای ملاحظه ذات
 خود نه بلکه برای شما بلا بار تعلیل نمودم شهادت
 میدهند بر این جمیع ذرات آیه بعد از تعلیل این بلا رسا
 توفیق برای کسی بعد از آنکه بشنود حق عتوف میکنید
 بشناید بسوی من ای اهل اشارات آیه برای عسود
 چیزی خواسته ام در این عالم مکتبید در اعمال من پس
 از آن تکلم کنید ای اهل حجاب آیه انچه از من ظهور
 یافته چیزی از من یافته اند که دلیل بر عطف خود باشد

نه اسم رب الایا به برای اب هوش و فراست واضح است از
 اعمال هر طایفی بقصد ای ظاهر میگردد که ان عمل بسرای
 استغاثه و عطف مانع خود بود و یا برای شفقت آحاد پس
 دیگران پس از اعمال حاضر شدند الهیه معلنی است که
 تعلیل شده اند و بیانات فقط برای راحت و آرایش میباشد
 است و در این دیگر از همین کتاب مبرها به توبه جلست
 عتوفت بسم الله الاله را الی علم ان اوردنای العجب
 الاکبر یعنی العباد من سجن النفس و الهوی و عصبوا الی
 عطفون هم العزیزا لکرم و نه ع العباد من اقل همد
 الی الی الله مالک الاسما تعلیل تا عطف هم نعمات کلمات
 با طرا انسان زیاده الهی العتوف الرحمن مبرها به بد آنکه مادر
 زندان وارد شدیم برای آنکه عباد از زندان نرو و بسوی
 آزاد گردند و عطف برورد کار خود توجه نمایند و از اقل این بلا
 دعوت میکنیم بندگان را بسوی خدائی که مالک اسما است که
 شاید در یاد آنها نعمات معطوف کلمات خدائی که خالق
 آسمان است الهیه برورد کار تو میزند و میباید آنست و در
 لوح دیگر از همین کتاب مکه من مبرها به توفیق جمال القدم
 لا طلاق العالم و جیسری الایکان هذا من رحمة ربک الرحمن
 الرحمن لا یلفظ الله لعزیم و الله ان الله ان الله ان الله
 الموحید من مبرها به توفیق و شد طبع گفت جمال القدم برای

آزادی عالم و در حوض اعظم محبوس شد برای آزادی اهل
عالم هرگز نماند و همی را برای خود اختیار نمود برای سرور
و خوانی اهل عالم این است از رحمت پروردگار پس سان
توفیق دلالت نمودیم برای عزت شاد و شعل شد است
مربودیم محض آسایش شما ای گروه خدایهستان ان الله ی
جاءکم فی العلم انما الله المستورون فی احزاب البیانات
قد لک فی فیض الامور فیما من قلم الوحی انه یست
عزایقده علی ما یزید فی قلم ان الله یقدی بقلبه
لحبوبکم علی شغرتوا علیه او یقتلونه یا حشره علیکم یا
علا المعرفین میریاید کسی که برای تمسیر آبادی عالم
آمد و مشرکین او را در خواب ترین شهرها جای داد و اند
چنین مقرر شده است امر و امتیاز نظم و حق امتیاز نمودیم
پروردگار و تو بقدر راست بر آنچه اراده نماید بگوی قلم
کسیکه جان خود را برای زندگی شادان نمود آبا بر او -
امشرا نر میگرد بگو را میگرد زهی شادان حسرت و انصاف من
بر شما ای گروه معرفین و در لوح دیگر از همین کتاب می
میراید قوله جل اسمه بسم الله الاعظم العلی الاعلی یا
این پیشی الله ان تصور که فی هذه الايام و تنطق
یا حشر الاعظم العظیم الله یحیی و یتوکل العالم بقلبه
اناس هذا التوفیق

میریاید ای پسر برای تو سزاوار است که در این ایام اعظم
پروردگار خود را نصرت کنی و باسم اعظم ما تاطق شوی آن ذات
مقدس که مسجون و محبوس شده است برای تربیت اهل عالم
که قصد نمایند مردم این طریق روشن است و در لوح دیگر از
همین کتاب قوله العزیز اعظم یانا ریفا جسد ما فی الایام
فی سبیل الله فاطر المصائر و شرب فی کل حین من کاس القضا
یا لا اطلع علیه من العالمین و کما از دادت الایام است شوقا
و کما احاطت بنا الزیاد معناها باسم ربك العلی العظیم
میریاید بدانکه ما اندام خود را پرورش دادیم در بلاها در راه
خداوند بگ خالق آسمان است و در هر دو تیفه از جام قضای نوشیم
حاشی را که احدی از اهل عالم بر آن مطلق نیست و هر چه
بلا یا زیاده یا نسیب است اشتیاق ما بیشتر گشت و هر که در حاشی پیش
ما را احاطه نمود امر خدا را بیشتر بلند نمودیم و حضرت عید
عز اسمه الاعلی در یکی از الواح میریاید قوله تعالی مطهر
مقدس البس زحمتها و بلاها یسدد به تحمل نمودند یکی -
هده هزاران شهر قد یکی در نای یکی حیرانند و دیگری
نفس در بلا شد یکی بالای صلب رفت و دیگری در لغز زده
استاد این بلاها را بجهت این کشیدند که در بین قلوب محبت
حاصل شود با یکدیگر الفت نمایند با یکدیگر مهربان باشند
جان خود را ندای یکدیگر نمایند راحت و آسایش خود را ندای

خبر حق نماند و در لوح دیگر مرقومید قوله الاحلی حاشا
 قسم مع الوجود لظهوره القدره در این جهان فانی با اسیر
 زنجیر بودند و در همین اعظم هیکل مظهر از شدت ضعف در
 بلا چون آه شده بود و جسد حکم از کثرت حساب بنانه تاری
 گشته بود مقصود مبارک از جعل این نقل اعظم و جمیع این -
 بلاها که چون دریا موجش باطن آسمان میریزید و جعل حلال
 و اخلاص و جسم مظلومیت گیری اتفاق و اتحاد و یکا لکن منی الی
 بود و ظهور آیه توحید الهی با العمل بین اسم تا وجودت صده از حقایق
 موجوده نتیجه خاشیه گردد و نورانیت این تری فی خلق المومنین
 من تفاوت اشراقی که الی آخر الطوح و در لوح دیگر که از برآمد
 قسم نازل شده حجت را بر هر ندی شعوری بالغ تمام میکردند
 که مقصد از تحمل این مشقات فرما جز رضا و الهی و خدا
 صبر بشر بحیول مستلزم نیانند چیزی دیگر مقصود و منظور نبود و توبه
 جمل انشاء بسم الله الحاکم علی ما یرید یا ایها الله تیر اندی
 العزیز العظم ان المشرکین جعلوا اعلی و اخصی اساری من -
 المبرأ و ادخلوهم فی دمار اخری و ما شکنت بذلک نارا لیکلها
 فی صوره هم ام توجیه و بوجود سودا الی وجهه نور و اخری و
 من ارض السرد و ان خلوت فی عکا و انبیا الخرب مدین الله نسیا
 کلها الله دخلنا الصحن الحظ یا به عباد ما وجد و ارا نعمة الایمان
 من صرا لایان و اعترت علی قلوبهم تسامح السبحان که خلق ثلاث

انبر خواتین و ما دخلنا الحکم که لک ورد علی الملائک من
 اندین گویا بشعنا الله بعد از انبیا الی آخر الطوح مرقومید
 به انکه مشرکین اهل بیت و دوستان را اسیر کرده اند از برای
 بخت اندا و در ده بار دیگر وارد شوند و باین علم آتش پیش
 زنند در قلوبشان ساکن نگشته و با یزیدیا ی نورانی متوجه -
 گشته و با را از آتیه اخراج کردند و در ده بار وارد کردند و این
 اسیر خواتین صبر را می نیاست پس چون در این زندان
 وارد شدیم در ب آن زندان را گرفتند و سیه که بوی ایسان
 از صرا بان نیا متفاند و تسبیحای سبحانی بر قلوبشان گذر
 نکرد و سه ماه متوالی گذشت که بحکم ترفند ام چنین وارد شد
 بر این جوان از قریب که نعمت الهی را کفران نمودند بعد از آنکه
 برایشان نازل فرمود و اما آیه مبارکه بحث که پس از جعل آلات
 سرباست هم انبیا و هم در آنکه سرتیول یافته و در انواع حاکمه
 نیز تصریح و تفصیل فرمود و مگر در موارد احتیاج در مواقع خطونا
 و دفاع از مخاطرات که تجویز فرموده است و همچنین حکم بر
 ابا به لباس این شصتین چه در شصت مقصود اسلام که فقط -
 پوشیدن لباس هر بر بر زمان تفصیل داشت و برمودن آن حرام بود
 ولی در این ظهور اعظم تعمیم یافته هم در کتاب مستجاب بیان
 و هم در کتاب مستجاب الله من حکم بر ابا به آن بر مرده وزن نازلند
 و از نمودن و انحراف که الله است که امروز مشاهده می نماید که رجال

و اما معمولاً لباس می پوشیدند و حال آنکه قبل از ظهور این
امر مبارک رجال لباس می پوشیدند خصوصاً در میان
انصار خوانند که اگر با لباس این چنین کسی نماز میخواند
نماز او باطل بود و حکم دیگر در باره حد لباس و پوشش کسی
حدی بر او آن تعیین نشده و اختیار پیش و لباس را بخود اختیار
کنند و نباید آنکه مفریاد نبوی بشکند که حدیث عقول سلیمه
مستقیم باشند و خود را با آنچه جهان بشکند و حال آنکه در
شیعت اسلام تراشیدن ریش را حرام می پنداشتند در
صورتیکه عمر فاروق در این خصوص موجود نبود و بقدری تراشیدن
ریش را قبیح و مستحبین حد اشکند که اگر کسی ریش خود را
می تراشد آن بیچاره را گرفته در محضنگی از عالم میبردند
و او را حد میزدند و الحاد کند و این شیعت را این تکفایت
بازده را کم افغانی مخصوص تر بود و جای آن وجهات آحاد
و وجهات سرزمین و اطاعت تبت نبود بلکه الشکر و الشکره می آخره
و اولی و میفرماید خوشا کسیکه بنور آداب و اخلاق مزین گردد
چنین کسی بعمل روشن و واضح حق را نصرت و ترویج نموده است

فَقَرَأَ نَبِيُّ اللَّهِ وَآلِهِ ثُمَّ الْكُتُبَ بَيْنَهُمَا
تَمَامُ الْعَرْشِ انْعَمَ تَعْمُرُ الْقُلُوبَ بِاللَّحْنِ

لَمَّا تَعَسَّرَ الْقَبْرُ وَالْمَدَارُ بِالْهَيْدِ وَأَسَابَ آخِرُ لَدَدٍ
لَدَرِيًّا لَقِيَ عَيْنِي خِيَامًا مِنْ عِدَدَا قَسَتْ لَوَاقِدُهُ
وَوَقَّتْ لَوَاقِدُهَا لِقَاءَ الْخَبِيرِ تَوَيَّرَ بِكُنْ أَقْرَبَ إِلَيْهِ
وَأَبَادَ وَأَعْتَرَفَ بِأَنَّهُ لَا يَسْقُتُ قَتَا بِمَقْدَرٍ هَلْدٍ
خَصَّ لَدَدَ جَعَلَهَا اللَّهُ عِزَارَ الْعَقَائِدِ وَأَعْلَى رِيحَا
يُنْزِلُ مَعَالِ الصَّالِحِينَ أَفْجَسُوا هَذِهِ الْقِسْمَةَ نَحْبُ
نُورِيَّكُمْ لَعَلَّ نَزْلَكُمْ إِسَارَاتُ الْمُعْزَمِينَ لِيُخَلِّقَ مَا
يَسْتَحِبُّ فِي أَوَّلِ الْأَزَالِ أَوْ بِالْعَكْسِ لَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَكْتُمَ
عَلَيْهِ وَالْقَدَرُ يَنْوِقُهُ فِي أَفْرِقٍ أَنْ أَتَهُ مِنَ الْعَقْدَةِ بِحَنْ
وَالْقَدَرُ مَا سَارَ بِهِ الْأَصْلُ الْأَصْلُ بِالْعَقْدَةِ الْأَصْلُ تَحْرِقُ
إِنَّمَا الْفَتَا بِعَوَّلِيَّةٍ مَلَائِكَةُ الْخَبَرِ مِنْ فَا رِيَّةِ الْأَصْلِ فَكَدَ
سَارَ بِالْأَعْقَابِ الْفَرَى عَيْدًا قَيْدًا الْفَتَا أَتَى عَيْنَ الْقَدَرِ
بِذِكْرِهِ نَحْبُ قَدْ نَزَلَ خَبْرٌ كَلَامِيَّ حَقِّقْتُمْ الْفَتَا حَقِّقْتُمْ مِنَ الْوَقْدِ
وَالْعَكْرِ حَقِّقْتُمْ مِنَ الْقَدَرِ وَالْأَعْرَاقِ إِنَّهُ عَوَّلَ الْقَدَرِ الْقَدَرِ
فَوَالِدُ مَا كُنْ أَفْرَقَ وَأَسْرَلَ الْقَدَرُ عَلَى إِنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا
لَعَزَّ الْعَزَّ

خلاصه مفهومی این آیات، بیانات آستان قدس میفرماید: «در باره ی یاد خدا جلالت تعریف نمائید و در آنجا خدا را ذکر کنید، بزرگوارهای حق انگیز، طریقین، عمالان تعریف القرب، موفد بران است، چنانچه تعریف بیوت و داربار است و اسباب دیگر را بسته و محض است ما برای حق»

چیزی میوهی حقیر داشتیم از نزد خود با سیاحت تبعید فرستاد و
 برخدا ای حکیم آگاه توکل نماید خوفا بحال آنکه بخدا و آیات
 او اقرار نماید و اعتراض کند باینکه خداوند مسئول نمیشود در
 عجزه بکنه این گفته ایست که خداوند نیز واجب عاقله معصوم
 نموده و باین گفته افعال هر عاقل را قبول میفرماید این گفتار
 پیوسته منطوق نظر خود نمائید تا انقار آن معروضین شما را تذکره
 اگر حرام فرماید آنچه را که در محضه اوقات حلال بوده یا پس
 عکس حلال گرداند آنچه را که همیشه حرام بوده کسی را نبرد
 که بر او اعتراض نماید و هر کس گفتار ذوقه فی توقف کند از معنی
 و لجاجت کاران محسوب است و هر کس باین اصل اصل مائل نکند و
 باین مقام اعلی نازدند بادهای تشبیهات او را متحرک بنماید
 و گفتارهای مشرکین او را منقلب بکنند و هر کس باین اصل محکم
 رسیده با سقامت گیری مائل نکند به خود طامی است این مقام
 عالی نورانی که بآن قرآن هر لوح منبسطی مزین شده است چنین
 تعلیم میدهد خدا شما را آنچه که نجات میدهد شما را از دست
 سرگردانی در دنیا و آخرت الهیه اوست آفریننده و صاحب کسوف
 اوست خداوند است بر سران و رسولان را و نازل فرمود کتابها را پس
 اینکه نیست مدانی جز من که صاحب عزت و کبر هستم به پیش
 است هر کس باین صفات مشفقانه را آفریده گوئی خوش نماید از جمیع
 مکاره و شهور آسوده و باین خواهد بود و در دنیا و آخرت در ظل

رحمت و شفقت جمال مبارک از هر گونه خطری محفوظ و مصون
 خواهد گشت در آیه اول میفرماید تعمیر قلوب خویش را
 استغفر الحقین هر کس بلسان صدق و شفقت عاقل و عین
 گردد سب تربیت و هدایت نفوس کثیر جمعی فقیر شود و -
 اگر از لسان صدق و لایق معصوم شد عذر بیگانه خود و
 خویش را از عاقبت خویشا نصیب بکام بلند و استقامت و هدایت
 مایل شود و عوطف الهیه که بر هر صدق و کرمی حق دائر
 و مایل گردد صاحب پناست که چند آیه مبارکه از سوره هیکل
 به این اوزان شود اوله جلد قدر که با ایمان هذا الیهیکل
 انا خلقنا - یا منی الرحمن و طماننا یا منی البیان و انطقوا
 لا تری العظیم فی الامکان انطق بیده الله کوا معزیز الیدیع
 ولا تخف من مشاعر الضحیان انما خلقت الله - یا منی
 المبین الغیب یا انطقوا اللسان بالبیان و انطقوا
 بلسان شما بگویند به نیت انسا تا طاعتش را با شما فی العز
 الاطی و بین ملا الانسا که الله تبارک آیت و فی الامین -
 لدن مالت الاسما و الصفات ان ربك هو الحق عالم الغیوب
 انما لا یمنعها فی من تا با لجا بیا تقی الانیا علی
 ذکر مالت الانیا انه لا اله الا الله العزیز العزیز المحبوب
 لا تقطع امر الذاکرین الا بعد ما هذا اللسان من عذرا
 المقام و قلیل من الناس ما هم یعرفون ان من لسان الا و قد

بصری دیده و متعلق به فکره من الفاعل من مطلق و نه فکر و مبصر من
 به کرون ولا یفقیرون مطلق ظاهر بیان مبارک این است و این
 زبان این شیگل حاکم را باسم و حرم خود آورده بی و یکنو تعلیم و تعلیم
 آنچه که ظهور شده بود در بیان و بیان آورده بی و یکنو برای ذکر
 خاطر عظیم خود در مقام مطلق شو باین ذکر عزیز تازه و متوسل
 از ظاهر شیخان الهیه تو ایچانه کشی برای این حضور با هر
 محبت قیوم من برای تو این زبان را مطلق آوردم به بیان در هر
 چه از چهر بود و مطلق خواهیم آورد مطلقیت خود در هر چه
 خواهد بود بسبب تو خواهیم برانگیختن نیایشها و گنجینه را که
 حرکت کند به تمام مطلق و در بین اهل عالم چنین نازلند
 است آیات و مطلق است اسرار از جانب خداوند اسما و
 صفا الهیه خدای تو حق و دانای و فیض است مطلق خواهد کرد
 آنها چیزی از ماضی خالق بیاری آن قیام خواهند کرد نام
 اشیا بر ذکر خداوند اسما که نیست خدای جز من که
 قادر و عزیز و مطلق مطلق میشود زبان را که بر مگر آنکه مدد میرساند
 آنرا این زبان را از نظام وای کنی از این مردم میباشند نیست
 زبانی مگر آنکه تسبیح میکند خدای خود را و مطلق است به ذکر
 او بعضی از مردم گنهی است که جهلند و فاجر میکنند و بعضی
 از ایشان را ذکر میکنند وای نصیبند فی الحقیقه زبان را برای ذکر
 و شایسته وای و خلق بیان در تبلیغ و ترویج امر الهی است اگر نه

گوشت یاره فی استیبه بود و هذیان حضرت عبدالهیسا از
 اسد الاعلی میفرماید کوله تعالی چشم بجهت دیدن است
 اگر نیست چه عمر کوس بجهت شنیدن است اگر نشنود چه
 مانده زبان بجهت مطلق است اگر گفت باشد چه عمر و انسان
 شست جمال قدم جل اسد الاعظم در لوحی مطلق میفرماید
 کوله جلت عتایقه انسان از برای ذکر و حرم خلق شد در شبها
 او را یگانه ستا هر شیخان میا لایله اسما مطلق انوار مطلق
 است او را مطلق گفته اند به علمایه انسان سخن بیان و تبار
 من است او را ذکر این و آن مطلق ستانند چه او را در مقام
 خود آید لا یفقد قیام و یوم و ام چنانچه آنچه مطلق نماید
 قادر است مطلق و وجود باقی مطلق از او مطلق میشود مگر مطلق
 باید مطلق باشد مادام که وجود باقی مطلق از او مطلق میشود
 مگر مرضی حائل شود مابین او و شایسته او و او را مطلق
 در ذات میباید که علم الهی الشاهد باشد و نخواهد داشت
 ثانی بیان عالمی در او مستور و لکن بر جبهه او میخیزد و اعتبار
 معانی از او جاری و از او ره فی تم نگشتن از آخر و در لوح
 دیگر میفرماید ای علی گفته الهی را بگو زبان اصفا کن و
 از حق بخواد لایحه آنرا بیای از یک قل جمیع عالم مطلق آید
 و بطراز بیان مزین شود و از قل دیگر صد اکثر ظاهر گردد
 یعنی هر گرام بلند تعلق فاعل نشود ای آخر القوم و اسما

امیر بصیرت یزدانی و دیار و شهرت یزدانی که ممکن است مراد
تا جیس مشرق الان کاره و جمیع بلاد و دیار باشد پس
در انواع غله حتماً کینه است صیحه درینا می مشرق الان کار
نزدیکاً از جمله این لوح مبارک است که با احتیاط می ار
احیا و تم موشی بعید المراقی از کله اعظم صفا می میاد
گفته

این بلد و عباد می جمال ایمن شکر کن خدا چرا که بیوفای
نامشاید جمال کیمیا اعدایت گیسوی باغی و بیاضی بحر
عربان بیاضی و راست صیحه المله امرا حق بی از غیران
در این ملک بیاضی جلیش را بشارت دهد آیات عظمی برین نمود
و جان بیاضات تقدیر صیحه صیحه بیضا عبادت تازد بخشد
و جمال فضل وجود و احسان جمال ایمن موفی بر تهنید
تصویر بنا می مشرق الان کاره می قطع زمین تقدیر
نمود می تأکید نازنین دران تا جیس کرد مشرق الان کار
مغنا طبعی کینه برورد کار است مشرق الان کار
اسامی عظمی حضرت امیر که مشرق الان کار کن برین آیین
گروه کار مشرق الان کار تا جیس صیحه اعلا گفته الله مشرق الان کار
تهدید و تنبیه مشرق قلوب هر یک که مشرق الان کار
نفعات قد مشرق بخش کن امیر و مشرق الان کار جمیع جان
بروردن عبادت بخش جمیع امیر و مشرق الان کار عبادت بخش میاد

نور صیاح یزدانی می است مشرق الان کار و هتک مشرق
انواع ملاطفت است مشرق الان کار بر تهنید آیات نورید
صیحه صیحه صیحه صیحه صیحه صیحه صیحه صیحه صیحه
اتم عبادت در این ملک می است تا جیس مشرق الان کار
استواری نه بشمیه بخاند حکمت واقع شود و صیحه مشرق
و می را با بطلت و اسباب عباد و مقصد اهل خلافت کرد
در این امر و درینا بد خطا علی العباد لک تا صیحه صیحه
مق و روحان است و اگر حکمت اقتضا نماید که باین اسم
آنجل صیحه یا اند عنوان و بقرارد هند و نام دیگر نهاده
مقدود است که احیا می الیس در کمال حکمت دران حاصل
بنام عبادت حضرت برورد کار بر تهنید آیات و کلمات الهی
و تهنید عبادت و نعمت و عبادت مشرق کرد و عبادت التحیه
و انشا عبادت تهنید انواع در تهنید تا جیس مشرق
الان کار از براده عبادی و کله اعظم حضرت ولی عزیز مراد
بشارت و عبادت و این گفته مبارک گفته میاید هر کس
در تهنید می در این امر توقف نماید از عبادت می خواهد بود
نظام نازنین بیان در انواع و تنوع و جامع حضرت اعظم و
جهان مبارک و هر یک که بیضا راست و در اینجا باین مختصر
اقتضای حکیم بنام خداوند عالمان ای گیتی زمین بهترین نما
عالم الهی است که حق اقبال نمود و از کار هر عبادت الهی

هر روز صبح در تعظیم نماز بخوانید و بعد از آن
 ده مرتبه بزرگوار بفرموده و بعد از آن با صاحب انجمن
 میکنند و در رکاء الهی تضرع و استغاثه میفرمودند که هر چه
 بود از من بود و قرآن از صاحب برون آید و بر اهل عالم جبر
 کشاید چون ظهور می شود و حق تعالی بر او قائل آن سید و جود و
 انبیا و افعال محبوبه و او اندک در آن است و در شیطانی که میفرمود
 بر ابراهیم اندک در حضرت اعلیٰ نیز بود و توفیق حضرت پدید آمد
 و گرفت و چون آن حضرت را امر بخیر جمیع خود نمود و میفرمود خدا را
 اسلام و علمای بیان و علمای سایر مملکت و عموما و اهل بیان
 خصوصا با آن اعراس و استغاثه و علم و شرفیان بر آن جمیع
 رحمت الهی نمودند بلکه علمای بیان مرتکب عداوت و تباہی
 شدند که علمای شیعہ از ارتکاب آن ضعیف داشتند از جهت
 آنکه ملا جعفر کرمانی و شیخ احمد رومی و آقاخان کرمانی
 و امثال ایشان و قبل از ایشان بقتل و طغیان و انشراح
 و بستان این آیات یا هر روز اظمیٰ عزوجل یا مدد و فی اسباب
 متعجب بودند که آیات را بعد از آنکه که از کرمانی و همسر
 است چیست و از جهت چه در آنوقت ملا جعفر را محبس
 انبیا را بجان میفرمودند و طوی نقیضه که خدا را انبیا هر روز
 مانند بوقلمون برنگی جلوه نمودند که بعضی از زبان من
 گفتند که و گاهی انبیا را ندیده و ندیده میفرمودند که گاهی مدعی

عزوجل آیات میفرمودند و گاهی انبیا را بجا میفرمودند
 طاقت خود برون خود را بکار گیرند و بعد از آیات مبارکه
 ظاهر را بر سر کشند یا اینکه بر آن انبیا جعفر را صبح از
 قلم اعلیٰ نازل و ارسال شد و این بختش را بعد از آنکه مبارک شد
 عرفانی و البته تعظیم یعنی نیاید با آن روز و اندکی بخت
 لا یحیی الا لک الارض قلب او جز نیک شد و طاری
 چیزی نماند و یکی از انواع الهیه است که حاکمی از علما
 میرزا احمد کرمانی است و آن عبارت از شریف این است قوله
 تعالیٰ از جمله اخبار جدید است که من است از طرف او
 قس درود پند گنبد بعد از استعمال بعضی اشیا آنچه است
 نوشته است معروض بالله نزد آن بزرگوار و گفته خوش میاید
 می انداخته بخانه سرافرازد و بنمود و حلیم نیست پس ای
 جبهه اراده و ای ای
 وجه بتوجه انشاء الله حل جل جلاله در این امر از افعال
 این نفس مطهر دارد و با از فعل و عبادت خود و جبر و افعال
 و طاعتان که میفرماید اندک انبیا معطی الشیخ و در بار جعفر
 کرمانی و یکی از انواع رحمتی این است که آیات که معرفت
 احوال او است نازل قوله الله است احوال و ترک و هر لایق
 است نفس طاقی بکمال حکمت و در این امر که میفرماید
 و در این امر که در این امر که در این امر که در این امر که

تکلیف این است که صحبت از این آیهین و بعد از آن عدد این گفتار را
در صورت او بر گنبد گان عدد اول است و ما در یکی بر او نشاء عدد

تَطْلُبُكَ عَيْنُ رَجَائِي
 أَرَأَيْتَ الْفَتَى الَّذِي تَمُرُّ بِحَقْدِهِ قُلُوبُ حَسَنِي وَأَكْبَرِي مِنْ أَعْيُنِي
 الْعُلَمَاءُ فِي عَصْرِهِ تَأْخِذُونَ بِحَقِّهِ أَعْرَضَ عَنْهُ حُجُوجُ مَنَاقِدِهِ وَأَهْلُ
 أَيْدِي اللَّهِ مِنْ بَنِي الْفَتَى وَالْمُتَعَمِّرُونَ بِكِبَرِهِ خَلَوْا رَحِمَهُ
 أَهْلَامُ اللَّهِ مِنَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَإِنَّمَا أُنْجَسَتْ أَرَابِقُهُ مِنْ
 ضِيَاءِ بُلْبُلِهِ لَمْ يَخْشَوْهُ مِنْ وَجْهِهِ إِذْ أَرَادَتْ وَجُوهُ الْمُتَقَرِّبِينَ لَسِرَ
 أَمْسُهُ بِاللَّهِ حِينَ ظَهَرُوا مَا عَرَضَ عَنْهُ أُنْجَسَتْ مِنْ وَجْهِهِ عِلْمُهُمَا
 قُرْبَهُ الْيَمِينُ أَتْلُوهُ وَتَلَوْنَهُ مِنْ أَلْفَادِهِ لَمْ يَكُنْ أَنْ -
 تَعْلَمُوا الْأَمْرَ مِنْ مَا كُنَّا أَوْجِعُكُمْ بِهِ لَكُنْ هَذَا الَّذِي
 أَنْتُمْ تَسْتَعْمِلُونَ اللَّهَ بِأَسْمَاءِ الْعُلَمَاءِ لَا تَكْمِلُوا أَسْمَاءَهُمْ
 جَعَلُوا يَمِينِي وَبَيْنَ خَلْقِي الْفَرَادِ بِحَقْدِهِ اللَّهُ رَاكِبُهُ بِالْعَدَلِ
 لِلَّهِ تَحِيَّاتُ أَسْمَاءِهِمْ وَأَتَمُّ غَالِبُونَ أَنَّ اللَّهَ فِي أَعْرَافِهِمْ هَذَا
 أَمْرٌ مِنْ خَيْرِ أَرْكَانِ الْإِلَهِيَّةِ حَقَّقِي الْإِلَهَ وَالْأَمْلِيَّةَ الْإِخْرَاقَ
 فَقَدْ أَمْسَى مِنْ حِجَابِ شَيْئٍ

تصالح قلب اعلیٰ و پایین الیایات تعالیٰ که پدید آمدن خود این است که میفرماید: در همین قلب حق ناظران انعام با شکر باشند ناظر حق و آثار الهی و از او شکر نامستحب نشینند و با حق مؤمن گردند و در صورت بیان چنین است بخاطر آنجا که در این شیخ محمد حسین نجفی را که از افاضای اعظم علیها بود در بعضی خودش میفرماید: حق ملا غرض از او و ملا را با او میسر شود و نتواند و افعال

بجمله نمود کسیکه کلام و جورا پاک میگرد و تسبیح بگفتن خود
و تسبیح و توبه احکام خدا را میخواند و چون حق آمد بدک عیون از
آنچه نوشته بود باز نفس میخشد چه اگر برای او نفس پیدا
نمیشد از تنگدست بود از نفس که بآن روحهای مطهران روشن
شد اگر شما علما ایمان آورده بودید و درین ظهور حق مصروف
بود افرای از حق نگرده بودند و یارید نمیکشتند هر طاعتی را که
عرض مییشتند بفرمود از خدا و از ملائکه نداشتید عباد طایع نبود
شمارا اصعبه الزامات و خداوند اصعبه یا محتجب کند شمارا ذکر
از این ذکر حکیم بنا و بیده خدا را بگوید علما و خود تا شمارا حجاب نکند
و درین من و خلق من چنین بکند عید دهد شمارا خداوند و امر -
بفرماید شمارا بعد از آنکه داخل نمود اطفال و نوا و خود شما -
تسبیح نما کنید بواسطه کسیکه از این امر امر را کند آقا میخواند -

اعلی و اعلی و باطن آنحضرت او را در ملک عروج حیرت بیان
 منسلک فرمود و خود غایت حرج که بعد نمود و حضرت پسندید که
 تبلیغ شیخ محمد حسن مذکور حاضر فرمود و آنعالی حضرت حاضر
 خود حرکت نمود پس از وصول بحد و پایتخت با محرومیت خویش آن
 عالم مشغول حضرت پسندید که اول آنرا نمود تا اخیرا دستور
 شد که آنعالی را بموصل فرستاده و او را محصور نمودند و در
 همان حبس باقی اعلی و بلکرت ایمن معمود نمود و آن شیخ
 مشغول بود باطن نشد و تبعه و مقلدین هم چون علمای خود
 را محصور بدید باغراض و اغراض قیام نمودند و شرح انرا جمال
 مبارک در این تصویر بیان فرموده است و این عهد چند کلمه از
 آن لوح مبارک را لایق بخش این اوراق مینماید و تتمه را بمراسم
 طالبین محول میدارد قوله مبارک و تعالی شانه صلاحته نما در ظهور
 اولم که باسم علی علیه السلام در میان آسمان و زمین ظاهر شد و کشف
 حجاب فرمود اول خطای عصر بر افراش و افراش قیام نمودند اگر چه
 افراش این نفس شد مانند مشاهده کن گمانگشای خود را معلق
 بره و قبول علم و مشایخ نجف و دونه تبعه افکند و چون باقیه مبد
 مجال افراش بر این نشان میدهد چون خود را بر عهد و نشانه
 ملاحظه مینمودند البته بصاحت که من الهی میباشانند و لابد به
 تشریح قدم فائز میگشتند انی انحر از این بیان مبارک معلق است
 که در همین تصویر احدی از عالم و جاهل معذور نیست و افراش و

و اقبال شود و بر وجه علم و حیل نیست بلکه ملوث بشرط بطلب
 مشاهده است چنانچه در همین لوح مبارک میفرماید قولش
 من جلالتی بعباد نفسی خود را محسوس سازید چه که غیر
 تصور کامل خلق نمود تا کمال شمع مشهور آید پس در
 انصورت هر نفس بنده قابل اندر کمال جمال سبحان بوده و
 باید بود چه اگر قابل این مقام نباشد تکلیف از او ساقط در
 محضر حاضر انکس بین بدی الله اگر از نفس شلوانی شود گنجوا
 بحکم مؤمن نشد مگر از نعم افراش نمودن و او مقصد به
 صبح اهل عالم شود و محصور دارد که چون احدی اقبال نمود
 انرا عرض مشاهده نمودم لذا الله با ایشان نمود و از جمال
 احد به دور ماند و ام هرگز این قدر معصوم نیاید و شلوانی نکردند
 بد که ایشان هیچ نفس بدیون او معلق نبود و بنده بود انی
 آخر باری شرافت و مقام انسان باطن و عرفان است نه بحسب
 انبوت یا حکومت و منصب چنانچه میدانیم گشایان کن قبل از
 ایشان در انتظار مقداری نداشت ولی پس از وصول بدیوان
 خلعت نظایر پوشید و چنین محمد حسن بحسب افراش و استخبار
 باسل و رگات انحصار نمود نام او هم در بیان وهم در اندک سرو
 سایر اوراق جمال مبارک وهم در اوراق مرکز حیثان به بزرگواری
 نزل یافت و نام این پادشاه و صاحب و سخط الهی در اوراق استخبار
 یافت اما در کتاب مستجاب بیان ابواب الراجح و العسر من الیاحد

انسان و همچنین در این ظهور مشاهده کن تا امروز با تعدادی
از پیغمبران خلق حرکت داده تا آنکه پیغمبر و جبره و غیر
انها گرفته شد و در این حرکت بقا هر انچه از اشیائی است و در
غیر کونه بدرجه آن لا یعنی عبادی هستند که با پیغمبر و
اجتهاد مذکور و در وقت ظهور میگردند و یا کن او بعد از آن
را میباشند این است سر کلام اهل بیت در ظهور که میگردند -
اسفل خلق اعلای خلق و اعلای خلق اسفل و همین قسم در
ظهور من پیغمبر الله بین انفسا میگردد ظهور نمیکند بر تسلی
ایشان چون رعایا در او کمال تعجب ایشان میکنند چه بسا
اصل فار میگردند و رعایا بیک کسی ظهور نشان در حق ایشان
میکند چه بسا بشر ایمان بعد ولایت از عید ظهور میباشند
زیرا که بقول او خلق میشود آنچه در دین خلق میشود از اشی -
آئین وجود گرفته تا مشایخ و آن مثل آنکه در ظهور رسول الله اوصیا
بقول آن وحی کشیده اشی آخر پادشاه الاشی و در اینصورت بافتن
نوع گندم یا کن از گندم اطهر حیاتی نازلند و مرغیایند نسوله
عزاسند و حاله ایشانند آن انفسا جلیل سرور این دولت
را در چند لقب گندم یا کن بود و این مقصود این چند لقب
گندم است که حضرت آدم روضه رضوانا بفرمودت برکت اسماعیلی
است و از اشی رضائی آن شد و الهی با ایمان کامل جاسات
نقطه اولی حضرت اشی بوسی له الله" قبول یافت و تفسیر
این محکم حسن نجفی مجتهد شریک با پای و کمال حسن

راجع با ابتدا السائل آفتاب طبعات از جمیع جهات عالم -
و تیرایان از اقیانوس الهی لایح و ساطع العین خلیل شد
الطیلس فی کشفه و تلمیذ بهک البعد با الله العالمین ذاکر
یک لقم بر اسباب عالم زدم آفتاب دیدن و تفتیدن از جمیع احوال
آفتاب طبعات الهی بر عالمین در آن چه واقع شده تفرقا و در
انچه عالم تفریق نماید به تجلیات آفتاب بیان رحمن حاضر شود
و مرکز آفتابین عالم مرکز دایره کمال معادله نیستاید آنرا
در آستان و زمین موجود است حق به جمیع آثار و حقیقتها سوا
خارج طریق از بر اینست که بخوان جدول و انصاب من یفقه الله
هو العواید العلمیه و در این دیگر که با تفرقا یکی از علما نزول
یافته معلوم آن نیست هذا کتاب من لدی المثلیم ای من
نسخه یا معلوم فعل بخوان الاجابة بالکبر و بتوجه امر طایفه الله
و یکن من المصلوبین انقضا و زیادت بخاری تاول قوله التفریق
مثلا در ظهور مسیح جمیع علما را در جمیع آنکه مشغول ظهور بودند
امر از خود اند و حقا کمال علمان را بر خود و همچنین قیاما که افس
القضا بود حکم بر فکر نمودند و تفریق لایق دادند و همچنین در
ظهور رسول بروج ما سواد علماء و کما بعد به در شهر -
اولیه بر امران و لغویان قیام نمودند و تفریق ایداع علم -
نمودند جمیع باطن حاضر شدند قدری فکر فرمودند بطلان حقیقت
که گفته ای از علم ندانند بود بسم الله و امان و امان الله نسود

تبرک

و بعد الله ای که از علم بود بنظر برخاسته و این علم بنصحات
آیا عطر دوست من مرد و حال که ام بیوست صاحبان علم و
حکم سخن و صحیح ای آخرالزمان و در این دیگر که با تفرقا یکی
از علما بعضی است میفرماید یا حقیقت حاضر بر عالمین -
سرور سرورین حقیقت جعل اعلازم اسفلم و اعظم اعلازم
و ادکوان ای المومن و انکره العلماء و العبد و الایة و انیل ای
الطیلس من صفاته الحقین هذا سر ما ذکر فی قیام الکلمات
بالرمول و الانا را حقا الامر عظیم معلوم ای آخرالزمان

نسخه من یفقه الله و من یفقه الله

قُلْ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ تُحْيَوْنَ الْمَيِّتَ وَ تَحْيَوْنَ الْمَيِّتَ وَ تَحْيَوْنَ الْمَيِّتَ
لَيْسَ مِنَ الْإِنْسَانِ انْقِضَ إِلَهُكُمُ الْأَوَّلُ الْآخِرُ وَ لَا
تُفْضِلُونَ بَيْنَهُمُ إِنَّكُمْ بِعُجْمٍ فُتِحْتُمْ مِنْ عَذَابِ
الْعَذَابِ الْأَوَّلِ أَوْ الْآخِرِ إِلَهُ الْمَيِّتِ عَلَى الْعَالَمِينَ
فَكُلُّكُمْ قَوْلٌ أَحَدٌ بِقَوْلِهِ وَ قَوْلُ كُلِّ أَمْرٍ بِكِبَرِ الْعَمَلِ
الْعَمَلِ أَيْدِيكُمْ قُلْ هَذَا مِمَّا لَا يَدْرِي بِهِ إِلَّا نَعْمَ
الْمَيِّتِ عَلَى الْعَالَمِينَ هَذَا أَمْرٌ أَحَدٌ بِقَوْلِهِ أَيْدِيكُمْ
مِنْ الْآخِرِ وَ الْقَضَائِ فَكُلُّكُمْ قَوْلٌ بِقَوْلِهِ مِمَّا عَمِلَ
الْقَضَاءُ وَ تَحْيَوْنَ إِلَهُكُمُ الْقَضَاءُ أَيْدِيكُمْ قَوْلُكُمْ
بِقَابِلِهِ عَلَى إِلَهُ الْعَمَلِ الْقَضَاءُ قُلْ تِلْكَ أَيْدِيكُمْ

لَا تَقْبَلُهُمُ الْيَوْمَ الْقِيَامَ الْعَالَمِينَ وَلَا تَطْعَمُ مِنْهُمُ الشَّجَرُ إِلَّا بِإِذْنِ
الْكِتَابِ الَّذِي يَكْتُبُ فِي الْقَلَمِ الْإِسْدَاعِ إِنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا
الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ.

حق جل جلاله در این آیات مبارک بنده را که خود را بپندارد
ظهور مقرر میدارد و میفرماید آفتاب حجت و نور برهان باین
ظهور **مفهوم دوم** ظاهر شد این ظهور را با ظهورات گذشته
معیار از طرف ملاحظه و تطبیق نمود با هم نباید نمود و از معنی
فاحش شد چه هر اسمی بیکه ملاحظه او خلل شد باین ظهور نیست
که در تورات و انجیل و قرآن بطهور الله و ظهور ربّ تعالیی شده
است این است که میفرماید ذکر نبوت یا امامت شعار از ولایت
مسلطه و سلطنت کلیه الهیه منحرف نشود و یکی از احوال الهیه این
بیان مبارک تازل قوله تبارک و تعالی ان عهد حاضر آیت این خلل
فکر نمیدانند و مصلحت این هم امروز روشنست که بزرگی آن در رب
صانع کتب الهی از قلم اعلی مذکور و مستطوره است اگر چه ایام ظهور
حاضر احدیه و مطالع نور الهیه در مقام ایام الله مذکور و یکی
این ایام در جمیع کتب تخصص یافته و مخصوص است بحق جل جلاله
چنانچه بخاتم انبیا میفرماید هم یقیم الناس لرب العالمین و هم
جنون الملك و هوذا للفرجی بک و الملك صفا صفا و امثال این
و یکم میفرماید ان احسن القوم من القلایه الی النور و کسر هم
ایام الله جمیع رسل را باین هم مبارک بقاوت میفرماید جلاله

کامی مرآت و هنگامی و می روزی نوره میگویند باین اسماء
ما کفده و شاهر نبشده بشکون ولا یستحسنون فلولون
ولا یقبلون قد ظهر من کان مکتوبا فی علم الله و مستطوره
می کشید و بنده طبرک اسرار حق و کل سر مستطون انبیا
و در قلم دیگر میفرماید قوله العزیز بقاوت الله که از قلم طالع
قدم مخصوص اهل عالم تازل آنکه آیه مبارک و یکم رسول الله
و خاتم النبیین منتفی شد بآیه مبارک هم یقیم الناس لرب العالمین
لذا استوی ملک الطور علی عرش الظهور و یخل بها الرحمن که در الله
رب العرش العظيم و در قلم دیگر میفرماید قوله جل جلاله و کتبنا
امروز همی علی از صون و همی علی از عظم و همی اصنی از اسما
و همی شامی از فلولون و همی کتابی از کتب اسما را فی نعمایه
و کتابت نمیکند الا بها نطق لسان العشق قوله جل جلاله هذا
هم مدام الکتاب یطلق و ام الکتاب بتاد و والقی لا یحرمون
ولا یستحسنون ان الله من آن پیش و الحریون من پیش رسالاتی
والوصی من وصی الناس با تزل من ملکون من بد این او امرت
و احکامی و اولی من امر الناس بحسب و دعاهم الی صراطی
المستقیم انبیا و در قلم دیگر همان صریح حضرت اعلی را که
در توفیق است با اختیار ملا باقر میرزا از صوفی می تازل شده
که ذکر میفرماید قوله جل جلاله و اذا هم ظهورین یظهر الله کل من
علی الارض عند ه سوا من یحمله انبیا کان انبیا من اولی الله

لا اول له الى آخره لا ي لا آخر له لان لا شئ له
 الله من يجعله ولما عدله ما كان ولما في كل العوالم ما
 لا اول ما قد جعله الله الى آخره يعني ان الوان التوحيد
 قد تضمنت حقيقته تباينها بين كنهه عاركة القرآن نوره
 يعرفه هو البيان من الله في الله العظيم الحكيم وتلكها بحيل
 الوان على فان لا تعلمكم هؤلاء الذين يعرفوا بالله رب العالمين
 هذه حقيقته انما يتجلى في ظلال هذه الصفة التي ارتفعت
 بالحق انه ليسوا الفاضل البهيم من اسم بالوفا من شرب من
 انه فان لا استقامة الكثرة يتجلى به في كل نفس العليز والسعد
 بعد نفسه على مقام لا تتعد الاثما من تلكها والاعلى من
 سراطه المستقيم انه من شيد له الرحمن في كتابه
 العظيم قال وقوله الحق لا يتعد ذكر النبي من الله في قوله
 يخلق النبيين والعرضين قد ذكر في الكتاب بهذا الذكر الذي
 لشيد منه عزه عاركة الله وتكون من العارفين وقد ربي ما عدله
 ان آيات بينات تاتى قوله جل كنهه ان يا محمد عالم بان
 كل اسم لشيدته الى نفسي قد استعطي في ملكوتنا الاثما فوانت
 من العارفين وانما علمت النبي تبيّنك في نسبة الا من عيل
 في كل هذا الوجه المشرق المشرق من تلك باسم من الاثما
 وكان لا علم من محمد هاتاه ليس في وكان الله بينا منه اسما
 خلقا كل الاثما كمثل كل الذين انتم من العارفين - عاركة

يعرف اينست كغيرها ان احد يدانك خراسي حسن
 انساب بذات من ربه عليه حاصل نوره القرآن مستطاع
 نوره اسم محمد بن حبيب است واسم نبيته من منصف مطلق
 شغل است بكر كنهه داخل نوره من رجل مدود من وهو
 كبرياهي اراسما شغل حبيب وان خالق اسما لافل نسود
 ارض ليست وهذا الزاوي راسما ما غير اسما خلق نوره
 طالع داخل حبيب اسما الكرامة باليد وهم در ارض
 عاركة است نوره المشرق في ان النبي من اخيرا ناس
 هذا الشيا الاثما الاثما والرسول من بلغ راسما الى الله
 شلو السيل والاهام من قام امامهم من ينسبون وحسن معين و
 الولي من استحسن في حسن ولايق المحكم الطين والوصي
 من وصي الناس ما العوام به في كون عاركة ان الله في استعد
 المشرقين راسما الاثما واعتبرا به على الله الملك والعلي
 السيل انه كان كاحد من عبادي وكان من يحضر تلكا الوجه
 في كل بكر واسيل وبيت عليه من شغل نفسه اياها العبد
 بما كنهه بذات التي من حركته من مقوده وانكره في اسفل الما
 براها والدي بالاعلى والشدان وبلغين تباين نوره
 تة لقيت من عاركة من عاركة من كنهه ان لا استعد
 يورسته مقد كبرياهي انه از قبل وعاركة دارا الزمان كنهه
 نفس وهو من حبيب داره يعرفه بكونه كنهه كنهه

که مرد مرا باین ظهور اعظم خبر ده و رسول گسیست که بنام خدا
 ابلاغ کند بآنانی که گمراه شده اند و احاط گسیست که قیام کند
 مقابل من با حضور تو خشن و واضح و ولی گسیست که در محسن
 نعمت و ولایت من متحصن شود و محسن کسی است که مردم را وسیع
 کند بآئیند امر میباید ایم ایشانرا در حق محفوظ شود برایش
 گسیست مشرکین او را بخدائی خود انداخته اند و مایلند
 یکی از بندگان من است که در محضر من در هر صبح و شام
 من ایستاده و بگوید از طرفت نصیاط را در آید و دعا را بخورد و
 هوس را آنکه او را از جوار خود خرد کند و در واسط الساطین
 انداخته باشی پس جای تعجب و تعجز است که با آنکه
 بیانات من صریح و تأکیدات آنکه حضرت اعلیٰ من است الا بری
 که در ظهور من بظهور الله آتی و ایمان تو قوت نگیرد و لم
 بر زبان نرساند و محض ادعا و لویائی از او نباشد و موشی را
 اجابت کنند و شکر الهی را بجا آورند او را جز خود من خطم سر
 الله اخذی و بپوشاند چشمن ادعائی نموده بعد از انبیا
 نکردند که سبیل است با عرض و اغراض قیام گردند که هیچ فایده
 از ام و سطل و چنین اغراض اقدام نکردند بود نه برای اب
 تحقیق و اطاعت معلوم است که اگر ام صادره بوجوب انصاف
 کتاب آسمانی که در دست داشتند و بار ظهور میباید نشان
 حکام و اشاراتی میباید بود که از مهم حقائق کلمات متشابه

تا ایشان عاجز و قاصر بودند و بدین سبب با عذاری اعظم از هیچ کس
 نایب بخوان آنرا معذوره احمد و حال آنکه در ایشان احدی
 در حق ظهور احدی معذور نیست و چون با آثار با هر بنوعی معصوم
 است اما اهل بیان هیچ راه قدری که ازین تیرا حضرت اعلیٰ صبح
 خدایه مانده و سیاحت جلاله و اخری و حیرت فرموده یعنی آنکه
 که در حق و ولی شکم و کفر نمیبود بلکه بیان واضح صریح فرمود
 در بیان اهل از ظهور من بظهور اهل بیان بدون تشدید و
 استثناء اطلاق میباید بر افراد معصوم و بدون من بظهور ظهور
 برایت پیوسته نمی فرموده پس میشود با ولی میباید حق
 از در عترت حجت قرار داد آنکه رخت بر خلق حجت میگردد چنانچه
 در کتاب مستجاب بیان میفرماید الباب الرابع والعشرون الواحد
 انما سرور در ظاهر بگویند که تیرتین بوی در این گوی میگردند و
 بر این اطلاق میشود الا بر قیامت که هر کس را تجسسه
 حقیقت میباید که خواهد که تیر میگردد آلی آخر باین بیان صریح
 بعد از شهادت حضرت اعلیٰ بخدا بی حیا با آن شاخ اعمال
 و نیایش اعمال مدعی و عبادت شد و بعد و در مانند خود بی در
 سرارت و عبادت نیز با او مایل و عمدت شده اند و بنوعی در پرده
 سیرت و عبادت محتجب نگاه داشتند و حق الحاقه قلم و زبان از
 ذکر نام ایشان با قوال و اعمالشان شرم دارد و آنست که نصایح متفق
 جمال مبارک و مرکز حیاتی را ایشان تا تیرتین نکرد بلکه بر طبعان

ما ارك نساي الطلوت الا قتلوا الكافرين و شانه وكي بانه
و كذا انما ما ارك نساي من الجنه الا قتلوا الكافرين و
و كذا من جنه و وكي بالله تعبتا .

در اين آيات در بيان دوزخ و اهل نفاق الهيه را بعلما ازاي
و الله صبر بايد اي گروه طغيا ميداد حسب اختلاف شمس
چنانچه در اول امر باعث اعتراض بوديد مرده مرا جمع نكند . براين
اينكه سنگيزه ها نريزد بر آورند كه ملك مخصوص است ازيرا
خدا ايك محل طين آيات است چنين نصيحت ميگند شما را -
محرطيل خود اوست آورند و صاحبك بخاطر بياوريد -
كريم گرامي را و نيكه او را بخدا دعوت نموديم و او صبر -
مناجعت هواي خويش نكرد نمود پس از آنكه مرده را دم بسوي
اوانچه كه چشم برها را در عالم روشن نمود او از حق رو -
گردانيد تا آنكه ميگزين عذاب او را اخذ نمودند و آن خداي
بود از ما و ما خداي ديگر گروه طغيا حبيبات را خري كنيد -
پس اينكه اهل ملكوت خداي خري اصحاب را بخنوند ما در عالم
ملك خيول ظهور حق و سلطنت او چيزي نخواسته ايم و در ملكوت
جز قوا امر الهي و ما عا و چيزي نخواستيم هم خدا در اين -
مقصود شاهد و وكيل است و در عالم جبروت نيز جبر كبر -
الهي و آنچه از توبه او تا نازل گشته از ابد و مخلصي تدبير و
خدا يا بر چه من ماست و در الواج سائره در پيوارد عديد و علما ي

در مطلق را بضايت طغيا و طغيا نصيحت فرموده است و در
اين آيات با هر چه پس از نصيحت و نكند طغيا براين حصول عبرت
و توبه هم كريم گرامي را صبر بايد . اين شمس غنود در آغاز -
ظهور از معاندت و ضديت بلم و زبان آبي قصير و تويرني
كرد چنانچه در يكي از اناويه كه در كتاب الله از ارباب القلم
اعلى نازل گشته صبر بايد قوله عز اسمه يارب اعزالي و اعزالي
تصغير يا صبرائي و بر اين او نداشت حاجي محمد كرماني
كرماني در شمس و مجلسين ساير چنانكه با هم علم معروفند
و صاحبناخ التواضع در باره حضرت اعلى نوشته آنچه را -
كه هیچ زنده يكي نوشته الي آخر القوم و از جمله شرفات و
با و استرگيند كرماني در جواب سئالات سائل نوشته اين
ميد صبر نموده و مساوره در حق ميگوي تا ملك از كالات او معلوم
معي گردد و با شاهين اين اوراق به الله گفته با صبر يا اين
بايد و بايه از طفل و كمال هوس و عوار يا نسر تا اثر آسماني و قطب
عناي رحمانی نمود و بگمان خود اين كتاب برتر از قطب بود -
اين من عبارت اوست و نيكه اين مضمون شرح كند و شمس است
در اسلام انداخت جميع اين ملاها از رده او بخواهد عايس
عاجل دادند چرا كه آنها بجز قواعد اصوليه اصولي و فلسفي
چيز ديگر نداشتند و عدالها در بيان اسلام گشت و كسي به
قاعده علمي انكار او را نتوانست كرد و اگر بعضي هم انكار او كردند

بمحرر لا تسلیم و گفتن کافر و طمعین است بوده و از این -
 ترها تصنیف شده تا جرحید باین عبارت توفیر خدا میداند
 که اگر چه اختلاف این مرد بضمیمه باد شاه اسلام پیدا بود اما
 اختلافی و برگردانید بسیاری از خلق ایران بواسطه انکار
 من بود و بواسطه کتب و موقوفه ای من الی آخری ترها که ولی
 عارف و شایسته قلم و کتاب او در دست سبیل جاریه امر الله عقابیت
 لقوانست حال پیچید شمشیر باد شاه اسلام شاه و جدیت او
 در جدیت با حق و قلم و قلم این فقه مظلوم چه کرده و چه
 تاخیری نموده این عهد سواد فرمان ناصرالدین شاه را که پیشوا
 صید بقلمی چیزی عبادی نزد میرزا از اطلاع تا آخرین در این ورنه
 درج میباشد تا بر والی الاخبار عهد انبیا و اعتبار کرد و
 اینست سواد فرمان او (همه انکی نامه از صید بقلمی چیزی حاجتم
 دارا العزیز جانزدوران جوین بوده باشند که در باب رفع غایت و
 دفع اساء و فتنه و آشوب و افتخار نریا پیچیده که در نفس الاصب
 بدعت تازه در دین مبین و امنیت غرای جناب صید العزمین
 که اشتباه اند و می توانی بر دامن آنها از صید بقلمی چیزی
 ازین بر شده کسر واجب و از لوازم دین است و ضروری است
 و علت همین است بل اولاً اطلاع ناظره این جمله شرط و مربوط
 یا اهتمام علای اعظم و عظیمی از وی العز و الاحترام خواهد بود
 و در ثانی بکفایت توکل های دین دار دولت ابد قرار بسته

بالجمله بنویسد که در هنگام عاصرت آن قم ارجمند با انشاء امیر -
 انانیه امری تفریر فرموده ام باید آن قم کرامی را به خصوص کمال
 کرامت و حیانت از طایفه مغرب الخاقان عباسعلیخان مسرور از
 دیگر لایحه ای بعمل آورده و مراتب بواسطه با شهادت انشاء الله و
 تعالی فتنه و فساد و آشوب و انقلاب این طایفه جاریه سلاکت
 بالمره از صیغه شایسته دان برخاسته خود و با تاکید این محدود
 واقع واقع نشاید که آثار بر آنجا باقی نماند و از سرایت و
 زیادت آنها شکی احوالی آن عزیزم آمده و باقی البال باشند
 البته در اینجا به حسب الظهور مرتبه و معمول داشته در این باب -
 لازم داشت و چه در عهد مبدول و مضروب دارد و چه عهد داشته
 مستقر می ؟ صوالی الامر حله ۱۲۶۵ اصل فرمان بحدت منشی است
 و نیز در حاشیه طرف راست فرمان بحدت منشی تاکید شده است -
 عین عبارت این است نظر آنکه لایحه جزئی در راهی کار واقع شده
 است برین اقرا هم بخواهد احسن باید کرد باید آن قم ارجمند در این
 باب نیز کمال دقت و اهتمام بعمل آورده و قراره ریش در امور آنها
 بدهد البته حسب الظهور و معمول داشته در عهد انشاء الله
 شبر من حله ۱۲۶۵ و در حاشیه طرف چپ فرمان که بحدت مسرور
 تا سرالیه بن شاه نوشته شده عبارت این است صحیح است عهدی
 قلمی در اینجا زیاد دازند باید سعی بکند این عمل باز چه نسبت
 باین دین و عهد عهد درجهان است این طایفه نجس مرده را هم عهد

باید از وضعیت دارالفکر با آگاهی که انزویاتی نهاده البته کمال اهتمام را بکنی. بنویس که صاحبخانه آن چهانی تعلیمت کتب است از جهت این خدمت و خدمات و هر چه در دیگر خوب بر آید به دستورات المصلحت ۱۶۶ و نیز بخدمت ناسراند پیشه و در پیش جانیست. چه همان حیوانات این است به بدی بلی میرزا باید کمال تعلیمت صاحبخانه سردار و سایر نوکران بکنی که انتفاع الله به دستوراتی که ملاقات به صاحبخانه حکم کرده ام این خدمت را با انجام برساند و امور آن صفحات کمال تمام را به سر رساند ان شاء الله و چون تعمیرات این اوزار را باید کرد این صاحب آلوده است چه مقدار از این اوزار و جزئیات اوزار و امور حکام و اوزار مقدس مشهور نبود و از آنکه اینگونه مطالب نشان تاریخ است ولی برای انتباه و تذکر این نکته که هیچ نوع قریه نمیشوند از اوزار و تافت و حق چل چلانکه جافو گیری و مقاومت نباید به الله قول آید بوم والله غالب علی امریان چند تا نعم الهیایان باشد این مقال است و هر که مقاومت خواهد جز خسران دنیا و آخرت نشود تعمیر و به پراختاب و عقاب مردمی آید حاصل و سرمد برسد و باری تعالی قلم اعلیٰ به جفا بقدری زیاد است که این اوزار و کتبهایش تحصیل آنرا اندر و لکن برای تعلیم و تذکره باشد آید تذکر میشود تا ظهور دلیل تیر و رشده نشان به سرگردان و لکن از التواضع خدمت در کتاب مستجاب چنین این آیات به

[illegible]

هو هو لا بد وراجه وراجه بر خا خسار با نواح الخسار و راجه
و آرا است و بر خا خسار و راجه بر خا خسار است که
قلب طالعها را بر باد و بیرون کارها بر آید و بیرون کارها بر آید
بگو قد بر خا خسار و راجه بر خا خسار است که طبع کوفت است خا خسار و راجه
الاجلحه ۱۰۰ که طبعی سلطان است میگردند چنین خبر میدهند
نمای خدا ای آگاه بگو آیا کان میگردند که طبع کوفت است خا خسار و راجه
خواسته است نه طبع بیرون کار طالعها را و جان خود را بر خا خسار
نمای خدا نموده است پس قدر عجب است که طبع کوفت است خا خسار و راجه
خسار را آخته اند بر روی کسکه میخواستند آتایند در شکوت بیرون کار
کان وارده نمایند ما از بر خا خسار عالم میخواستند ایم و آتایند بر خا خسار
من اجل طبع خود و اندیشه است که خود را در خسارت عجب بایستد و
در این دیگر از همین کتاب در ص ۶۲ الفم اعظمی طعنا در صحت
میفرماید قوله المیزان اصل بها محشر المصلح و هو المصلح بر آید
الایات اخرقوا الصحاب الاکثر یا مع طالع القدر ثم المیزان یقولون
الی الصداق طبعها الله ای طبعی لسان الوسی سلطان القدرة
و لا قدر ان میفرماید ای گروه طعنا حضرت معتمد یا طبعها ای آگاه آمد
حجاب انوار بنام خداوند بدو رانید و بستم قلب باین صدر احسب
نور طبعها که در آن لسان الوسی سلطان قدرت و توانایی ماحصل
است بی حجاب نیست که این صفت را بطن مستعدی که بداند
حاجی محمد کریمخان کرمانی از قلم اعظمی قبول میفرماید عالم طالعها

که نسیم من لدی انرج من المصاح محمد کریمخان
کریم اصغر^{۱۰۰} از آیه من سدره المنتهی شایق است لاله الا هو
العیین القیوم و ان الکاف من اسمی الی البصر الاعظم ثالثه لا
بشک الیوم او لکنک یا خلق بقوله کن فیکون سبع الکتاب و
الانوار که طبعها طالع الاسماء و الصفات بقدره و سلطان است
لک و اصغر اما بوسی من الفم الاعظم و سبع محمد رید ای هذا
الیه الله ای طبع زلت الاقدام هل یفعل من حولک لا و طبع الایا
سود یعنی دنیا و آنچه شکست من و آل ثالثه الله انفسها و جنة
الطافوس فی الفرد و سدره المنتهی علی الامان بطن الاتحان
و یسمع من المحرمین یحیی المصاب قبل الی طبعه الاکان است
هو الصراط الاعظم بین الام که لک سلطان و هدایت مسوا
الصراطان صحت لک و ان امرت انه هو الفم العظمی و
القیوم الجبار - خدایه سلطان این است که میفرماید ای کریم
نمای حق از سدره منتها بشنو که بوجدانیت الهی ماحصل است
جام را بکار و بحر اعظم بشتاب بخدا قسم القول قوا این نیاز
نیست چیزی اکثر جمیع کائنات است که بوجدانیت الهی ماحصل است
خداوند اسما و صفات و ظهور و بقاء با قدرت و سلطنت قلم خود را
نگاردار و بشنو آنچه که قلم اعظمی خبر میدهد و بشنو بوجدانیت
ایام کن در این و آنچه جمیعها است ازین به متناهی اعوانان نسیم
نفس برایت و این که قلم اعظمی قبول میفرماید عالم طالعها

شود و برای خلوت اندیشی بماند. غذا و سر را در جیبش پال خود را گشتراد و کوبیدی نرد و پس با نوحه ای که آن در لحنه سرائی است و حال آنگاه از جیبش با ناله کلان نوا می‌شنود بقیه است اما آن نوحه بعد که آنگاه را دست اندر می‌برد مردم جویان تورا خبر دادیم و نوا بعد از آنکه بنویسی نفسی نوا را خواست آن کسی از آن کسی که گفت: «بهارا و نوا و جویان و نوا است»

يَوْمَ نَبْعَثُكَ فِي سَفَرٍ مِّن مَّا نَحْنُ بِعَاظِمِيهِ لِنُبَيِّنَ لَكُم بَآيَاتِنَا وَلَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ
 وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ لِلْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ إِنَّمَا جَعَلْنَاكَ وَإِسْمَاعِيلَ عِبَادَيْنَا فَاتَّبِعِ الْهُدَىٰ بَيْنَنَا وَلَا تُكْفِرْ بَالَّذِينَ هُم بِآيَاتِنَا أَكْفَرُ
 لِمَن يَكْفُرُ أَكْفَرًا ۚ إِنَّ كَافِرَاتِ الْبِلَادِ لَأَكْثَرُ فَجَافٍ
 بِسَعْدِ الْوَعْدِ لِمَن يَعْمَلُ الصَّالِحَاتِ ۚ

از به چهره به سینه است که در اوقات شبانه نشسته و در گوشه میخوابد و نه نورانی میخیزد و غریب محسوس می‌شود. آفتاب چنانکه تابش نور را می‌آید تا به گوشه می‌رسد و غریب از هم جدا می‌شود و در وقت غروب از هم جدا می‌شود.

محسوس و پدیدار نبود. تاثیر باین نکته در نهایت است که حضرت
سید الشهدا و اشخاص مجربانیه از این کاران خطا خلعت قیام و
وقت جدا نیست. زیرا از اعمال خود مجربانیه جدا نیست و آنجا که
را میسر و وکالات جسمیه محسوسه میبود میگرد. و بعد از این
دو تن خلعت از اهل قیام الوضوء ماضع و مانع نبود خلعت
استادان و پیروان آن خلعت واضح و مشکوک گردد. چنانچه در
آداب شریفه ای نیکو السرائر مجربانیه و بعد از این جمال قیام
بدان که از اصنام دینی از الوان تصحیح فرموده و تولد اجل قیام
مجلسین الحکم امروزه است که نظام انسان و جوهر او ظاهر
جسد و امروز نیکو السرائر است و لیکن اکثری از آن عامل امور
نهیست که آنرا از نور ابروین و پلورا است و جوهر خاکی از کلسه
انسانی و لیکن حجاب اکثر بشر را از مضایق شرع نبود یعنی
بنا بر امر حاشی شده و یا بنا بر ازباده از امری میبودند. ۱
عاملان بشر بهر صورت ملاحظه نماید و ماضع خود بشیوه امروز
نیکو ظاهر است و مجربان امام وجود حاضر جسد نماید شاید
با این آنرا حقیقت نور نبوده و از دنیا و پستی نیست ببرد.

ان شاء الله تعالى البيان اننا كرم المجد بهذا الفضل العظيم ونهضهم
بما عيّن بعد اسان المحطة في مظلة الكرم مفعول اين است که
ايضا انما انشئتم عفيفات اهل البيت است جادات وشفاعتهم
عليهم وعليهم است مفعول ان شئتم واهل البيت

از عالم و جاهل و عارف و غافل و غیر از انوار همیشه شمس
حقیقت مستغنی و غیر میگرد و برآت حالی از انوار شمس -
میگرد و هر کس احوال و استکبار کند و غافل و غفای در شتاب -
در بوار طبیعت بخیال شود و بگوید که آفتاب جهان تاب البته
از جمیع نورهاست مستغنی گردد و در سخنان این بی گونا و معنی
صرف شود خواه عالم باشد خواه جاهل برای توضیح این
مطلب انظار ناظرین را باین بیانات و شیهه منزله در کتاب
مستجاب ایقان مخرج و معطوف و منطوق از زبان طاهره احیان
الهی مستخرج است که جمال گنیزه حضرت پیا الله جل گنیزه
برده از انوار سراسر معانی و رموز و حقائق آیات متشابهاست کتب
آسمانی بر داشته خصوصاً بیانات مبارکه حضرت مسیح در سوره
رجعت خود فی از آسمان از جمله آن علامات طلعت شمس و تاریکی
شمس و غروب و کواکب از آسمان است که تعبیر مبارکاید قوله تبارک
یعنی محلی شد که مضمود از شمس و نور و جوی در مقام اولید انبیا و
اولیا و اصحاب ایشانند گمان انوار معارفشان قواکم غیب و شهود
روشن و منور است و در مقام دیگر مضمود از شمس و نور و جوی شهود
قیلند که در زمان ظهور محمد موجودند و در مقام دین مردم در دست
ایشان است و اگر در ظهور شمس آخری بطیالی او ظهور کشند
لبناً مایه و غیر و روشن خواهند بود و الا حکم شمس در حق
آنها جاری است اگر چه بقا هر عالمی باشد از آنکه جمیع

این مراتب از گنیزه باین عهد آید و سلامه و سعادت و شقاوت -
و جزو شمس شود بخند یق آن شمس منور الهی است پس
هر نفس از طاعت حکم ایمان از حد غایت در پی تعالی و -
احسان جاری شد حکم علم و نور و نور ایمان در باره او صادر
است و الا حکم جهل و غی و کفر و علم در حق او ایمان باشد و
این هر فردی بر سر مشهود است که حقیقتش که نور سراسر حق
میشود در پی اشراق شمس طاهره چنین قسم شمس علم و حکمت
و عرفان طاهره نزد خلق شمس حقیقت و آفتاب منور و شهودیه
میشود و از برای شمس بر آن علم با صحت علم و شهود و شهودیه
است مثل علم و مسلم عسکره مشهور و از و مصلحت بین عباد و
اگر خانی از شمس الهی باشد از شمس طاهره محسوسند و از آن
ای شمس چنین چنانچه مبارکاید الشمس و القمر جسمان و
معنی شمس و قمر که در آیه مذکور است البته شمس و قمر
استیفاء بذکر نیست و هر نفس هم که از شمس این شمس و قمر
باشد یعنی در افقها باطل و احوال ارضی البته از جسمان -
طاهر و جسمان راجع خواهد شد و از این بیانات مبارکه بخوبی
واضح میشود که در پی ظهور عیسی علیه السلام باقیان کشت بر
نور است و نور است و نور نوری خود باقی است و اگر از انوار شمس
حقیقت مستغنی شد و مستجاب شد و نور احوال و استکبار تمام کرد
لبناً مایه و از برای صحت خواهند گشت چنانچه در ظهور حضرت

صبح حنا و اینها کاعظم از علما ی بنی اسرائیل و رئیس قضا و
 کتبت بودند و از صبح افرا می نمودند و هنوز بر قتل آن مصلوبی داشتند
 خلع عریض و مفلوحه بپوشیده بودند و هنوز کشته ای در گردن خود
 انداخته و مصلوبین در حضور حضرت خاتم الانبیا اعظم ایروچیل و
 انیسین خارس در چهل و یکا محراب بسیار مهم بودند و کفن محراب
 رسالت از این محراب است و انرا بر نمود بر اطاق نور حیدر ایام
 کرده اند و بر قتل آنحضرت کفر بسته نورانیت ایشان به خلع عریض
 نهدیم شد و مصلوبان بر چیل مصلوب گشت چنانچه ابوالحسن لقب
 داشت و از لسان خاتم الانبیا ایروچیل لقب یافت و مصلوبین امر
 ضروری حضرت اعلی و بیجا الله بنی المومنین العبداء غنائت که به
 نور ایمان یافت گشتند بر نورانیت خود افزودند و مصلوبان را چنین
 بشنودید: «یا ابی القاب لقب یافت میرزا محمد علی یا مومنین بظلم
 طلب گشتند و فرقه لعین حاضر و لقب یافت و شیخ عبدالحسین
 بهرامی که بنی اسرائیل لقب داشتند بنی مظلوم شد و این
 مصلوبان را مصلوبان اسلام یا لقب طلب گشتند و مصلوبان این
 تنفی آیات الله تعالی با بنی الله لب موسوی و موسوی گشت و بعد از آن
 کالی نمود اسلام اسلام و اسلام تحقیق یافت و نور بنار
 و آتش نور تبدیل شد و این مصلوبان در هر یک از مصلوبین حاضر
 لب مصلوبان بود و خواهد بود بفعل الله ما یشتا و بحکم ما یرید
 این است که در این آیات مبارکه علما لیک در نظر کلمه الله وارد

ند ما بشنودند تجیه و توفیهات میرماید و این بشارت کفری
 تباهی می نماید که خویشا حال آنها ای کفر و طغیان و امر بیجا
 بخدا اسم شهادت میرماید و این بحر اناسم و شهادت ستارگان
 آسمان فعل و شهادت و شهادت میرماید و نصرت در میان آسمانها
 زمینها شهادت مصلوبان استقامت در بین خلق و شهادت مصلوبان
 بیان برای اهل عالم خویشا حال کسیکه اقبال کند بسوی خدا
 و برای هر کسی که از خدا افرا نماید اعزاز و از این احد برای
 هر کسی که بخوبی آب حیاء از دستا لطافت پیروزگار خود ایشان
 باشد تکیان متعصبان باشد در جسم عالم تا به حرکت آورد عالم و شیخ
 را و هر استخوان خالی شد و هر یک دیگر میرماید قوله نقد شد
 ایواله بافلام بذکرت العظام من شهور السجین با بنی الله العالم
 قد اتی حالت القدم با مومنین شوی عالم اقبال ای اعلی الله
 من اعلی الخلق له ای الله رب العالمین استکوا بحلی و تشبوا
 بذیل صابری انا العتقد رطلی ما اشاء یشهد کل صنف بهیمر
 مضمون چنین است بافلام این جوان از صحت زندان ترا نکسر
 میکند با نجه عالم تا خلق احد باشد خداوند قدم آید با امری
 واضح خویشا حال آن عالمی کما قال الله بسوی اعلی من البیت
 چنین عالمی اعلی و برتر است از جمیع خلق در نظر خدا لیک پیروز
 عالمیان است و در این دیگر لسان عظمت به نصیحت خلق تا خلق
 گشت میرماید قوله جمالی قل ان انصفا با محشر العظام با نور

حجة آتلم من قبل یونان برهان افراسم من هذا الاسم المكنون
ان ارمیو یو سلم له اثبتت نفس الظهور بخلق منكم الذیور
خاموا الله ولا تكونوا من الله یضم لا یفهمون ان القیوا بوجود
الشیء الى مقول آیات یتم المبدع القیو ایساکم ان تتعلم
انتموا الخلل من الحق نسما ما طرد الناس متوکلین علی
الله رب ما کان وما یکنون طوی لعید اهل الى الاموال الصلی
وینزل لكل منکر مردود کذا لک لکنا بحر العلم بدعیة البیان -
انتم یونان مالک الموجود الیها علیک علی الله بن تسکوا
بدل التحیل البعد وید صیرایه ان لغام یگوا ی گروء طما الصاف
دهند بکدام دلیل ایمان آورده اند از پیشو بکدام برهان از این
اسم مکنون ارمیو نمودید سرهای خود را بر این آفتاب ظهور
تایید شد وعلی طور اطلاق است از خدا بفرمود ویا لکند از
کسانیک نمودید توجیه کنید یا رویای نورانی بسوز مقول
آیات پیروز کار و بدین قیو خودتان چارده شلوات خلق نصارا
ماینه خود از حق بکده اند آنچه در نزد مردم است و توکل -
نماید بر خدا لیک پیروز کار و است بر آنچه بود و خواهد بود -
خوشا آن بندگی که قیال و لوجه کند بسوز این امر اعلی
روای بر جان هر منکر مردودی این چنین عین هر مردودی و یاد
علم را بکشش بیان بر آید آنکه شکر کنید خداوند عالم را نورانیس
بر تو یونان کسانیک است جسته باین دلیل خداوند حق و یکر

بفرمایند قوله عز اسمه حضرت موجود صیرایه حکم دانا و عالم
یونان در صورت از برای هر یک عالم انشا الله اوست از این
جنبه کثیر صریح نماید و مضمون شود و نیز در همین لوح مبارک
نشان ده و تا برای علم و حکمت را بآنچه صلاح ایشان و اصلاح
عالم است نصیحت و دلالت صیرایه قوله تعالی قوله بایستد
اول هر امری آخر آن ملاحظه شود و از خلق و فنون آنچه صیر
ضعفت و ترقی و ارتقا عظام انما است اطفال بای مسئول کما
را آنچه حساسه از عالم قیو شود وکل بهمت اولیای دولت و
ملت در جهت امن و امان مضمون مضیاعده دولت حضرت
موجود صیرایه علمای عصر باید ناسرا در تحصیل علوم نامیده
اخر نماید تا خود و این عالم از آن منفعی گردد و ظهور کند از
لغات ابتدا و بنده شش کرد و مفید بود و خواهد بود -
اکثری از حکمای ایران عمرها بدرج حکمت مشغولند و غایت -
حاصل آن جز الفانی نبوده و نیست الم آخر من الخلقه اکثر
آقای قلوب از برای تیره الفنون و اوهام مقدس مشغول الله از -
انرای انوار یقین ظهور میکند چنانچه در اوصی صیرایه قوله
العزیز ای صید حاسر ملاحظه کن یقین باین رفیق که مشاهده
میشود اکثر حجاب کرده چشم از مشاهده آسمان زمین و آنچه
در پوست از استیلا انبار و حار و خیال و اتار و الوان و مانند هم
محرم و مضمون نماید حال اکثر حجاب ظیق شون بر قلب وارد شود

و حفظ الممن من السموات والارضين وحفظ الممن آمن بالله
 الترتاد الخبير من كل الله بان يحفظهم به ويحفظهم
 به ويرزقهم به ويحييهم به ويهلكهم به ويخلقهم
 الانشاء وحرارة الممن من العالم ويشرق الغسق
 على الامم انه ليسوا لعقده والمعلم الحكم ارضيون بيان
 ما اراكم علمكم حين مخصوص بعلمه است مبرها به اي
 لعن اعظم من مكتوب بود وقره اين مطلق را در ونا جات
 توبه اصل مسخر كشت مازاجن حصين ونا اهل عالم
 مطر ونا شمس ونا اهل اسماها ووزمها نموديم ونا
 حصا وبعكم كره انديم از يواي هر كس بخدا ي بگانه
 ايمان اورد از خدا خواهم كه بتو خلايل را مقرر ده دارد
 ويرا سلفه تو را تراي نيا رگزد اند وبعوب تو را يدا ترا ميروي
 نمايد ونا ايمان مبرها به ترا آنچه كه مطلق خداست براى اهل
 عالم ونا ي اتم است براى اهل امكان وبعششرق
 فضل واحسان است براى جميع اسم الله اوجست
 تواناى داناى حكيم ونا سلفه بان بسفلى به الارض ونا
 عبيها انقيت منها كذا الحكمة ونا بيان ونا حلال العلم
 ونا المردان انه ونا من والا وبعين من نا جا ونا الله الا
 موانع ونا الحمد مظهر اين آيه مباركه اين است از
 خدا اشرا هم كه براى سلفه تو زمين را ميراث كرده است

بريد از اين كياه حكمت ونا ونا ونا هاى علم وبعرفت از
 مومن به آيه عالم مركز منسوب مطلق است اولا كرهت به عيبه
 هم از علم اعظم تا زل الله بود مومن آيه كفايت بود ونا
 لوح به يگر مبرها به موانع من العنيز الحكم بالنعن اعظم
 لعن الله تو را كه كه رضى ولكن الله يمشيك ونا سلفه وهو
 خير لكم ونا من معين الهيا" عليك وعلى من يداك ملك
 ونا طرف حوله ونا ونا العذاب لعن ونا سلفه ونا ونا
 لعن والا ونا ونا لعن ها دانه اين آيات با خبره د ونا
 نا رگزد كه كذا لى فارسيه مبرها به حضرت عيب الهيا
 شد ونا مبرها به داي لعن اعظم بذات خدا او نهى قسم
 است كه كذا لى تو را مگر ونا ونا ونا اتم است ايد ونا
 حلفه مبرها به وناى حق بر تو را ونا ونا مبرها به ونا
 ونا طواف مبرها به وناى ونا اهل مبرها به ونا كه ترا
 خدا لعن ميگند ونا به ونا خدا ميگند ونا ونا ونا
 ونا ونا وناى كسى است كه با تو معا نه ميگند ونا ونا ونا
 مبارك مطلق است كه نميگند با هر كس ونا به كس مبالغه
 بود ونا به مبرها به كه بود ونا ونا ونا ونا ونا ونا
 حضرت عيب الهيا به ونا اعظم اعظم اهل نازل كشت مبرها به
 ونا الله تعالى فانه العاصف ونا ونا ونا ونا ونا
 ارض الهيا" بقدرى من طواف حوله لاسما" بذا لك ونا ونا

السرقات واطار وحيات الله انت الله العليق والقد بر مدين
 بمانا ما را كه جنين است ان خداي من اين شاهد تو است
 كمال شجره بكتاني تو بويده است واز حد به وحدت نسو
 رسنه است او را حق بيني كه بسوي تو انا خواست وحيات الله
 تو هست چيست احد پس خداي او را در جوار رحمت خود
 ان خداي من تو بهد انگه من او را خواست مكر مراي آنكه
 تو او را خواسته اي واختيار تو را او را مكر چيست آنكه تو او را
 انتخاب فرموده اي پس او را بظن تو اي زيب و آسانند تو
 مرا پس از آن اختيار مرا هرگز او را اختيار نايه و قائم
 مرگ را بسوي او الهال كنه ويخود مرا هرگز كه خداي
 او را بخواهد او را انكار كند او را خواست اي برون كار من
 من بيني تو بهد كاري مشرك ميگردم تو من وحيات الله
 من از تو درخواست ميكنم بآن خداي من در وحدت تو نشاني
 در اديان ارضي كه حذر مراي براي نفس اعظم و دوستان او
 آنچه را براي بيمان و اطاري و من خود حذر فرموده اي اله
 تو من تو خداي قادر توانا

نظم

 يا قاسم الامني عسكر مكي القوي باني
 ما في السموات ثم اذ قرا في الارض حكيم القوي
 كعب القوي كعب الامكار بكتاني
 فكر سم القوي ما هو حلك الامكار من

اسرار الله العليق السلام انا دعنا كعب
 التمان والقياس حين تكتفي في الامكان و
 يا دعنا ما البركة الرحمن وقياسنا اقدار
 في انساب الله المبين القوي وحيات الله
 به في القوي انا حقا ما بعد من واجبه باكر من
 حذرنا انا حقا ايمن به كذا القوي انا
 دحمتنا كعب الله الاله باعصم واطنا القوي
 ان احسن ما شوقنا الله العليق كنه تو قاتل تو
 وانتم قاتلون كنه احسننا القوي ان كنتم في الاصل
 هذا ان كسر من قدير الله كنه بهد ما في علم
 الله ليو انتم كسر من وحيات الله ليو الله كنه
 انتم ان القوي كعب الحجاب انتم تفعيرون الحجاب
 في القوي ان كنه كعب من باه الحجاب كان وما يكون
 لو تنكروا في قبة العلم لسان القوي القوي كنه
 خلق الله في القوي كعب كعب السحاب والارض وخلقنا به
 قبل ان يخلق الله برهما القوي هذا لسان ما في من
 ملكوتي تفكرنا فيما يخلق به لسان القوي
 ما خلقنا من دعنا وما كان تفكر من علم الله و
 ما يخلق به لسان القوي والاهديار في قبايه القوي
 ليس هذا اعلم اسر شعرون به باعصم وحيات الله

مقام بعد از آن مهیه قتل چنان موصوفه است که
 خدا مفضل العباد است و الاقلیای و بعد از آن اندام
 و از تمام لایحی و بعد از آن سواران و از هر چه است
 پس از آن انسان اولی است انشاء الله فی الآخرة و سواران
 الاقلیای و بین العبادین

از جمله اعتراضات صاحب که بیان بر بیانیان این است
 که میگویند لوسی اثر حضرت اعلی حل است اما این است که
 باید در مکتب من بطریق الله باید تلاوت شود و متراکم شود
 حضرت اعلی امر فرموده است که مصلحین اطفال مکتب را

از بعد ننگند بیاد من بطریق و آن مکتب باشد و برای حزن
 وارد آید و حال آنکه حضرت بیاد الله در همین شهر حضرت
 اعلی نیست و هفت ساله بوده بقا بر این مکتب نیست که
 حضرت بیاد الله را من بطریق بودند بیاد بد اندام و از بیان
 حضرت اعلی معلوم میشود که بعد از بد اندامی مدینه باید
 من بطریق ظاهر شود که بیاد باید در مکتب و ایت اطفال
 آن است که بیاد یکی از آن اطفال من بطریق باشد
 و بیانیان بوجود ندید این اعتراض را جواب میدهند
 اول میگویند بقا بر این اعتقاد تمام بود و از جمله مستندات من
 بطریق ظاهر نمیشود اگر چنین بود باید حضرت اعلی بطریق
 اخلاقی میفرمود اطفال را و ایت و احترام نمایند بیاد من

بطریق در میان ایشان باشد بلکه میفرمود چون هزار سال از
 بطریق و در بیاد بگذرد این روایت در حق اطفال مکتب جبر
 دارند بیاد در میان ایشان باشد و محتوی کرده و چه گفته بود
 تراز و هزار سال من بطریق موجود نیست که طفل باشد بیاد
 جوان دهم آنکه اگر مکتب من بطریق را بگویند داشته باشد و همین
 باشد و بخود من بطریق نیز میگویند و میفرمود باشد که آن لوح در
 مکتب او تلاوت شود دیگر چیزی نگفت احتیاج از قرآن او
 نبود موجود نیست و عموم طفل بدون ادنی لوقی چون میشود
 دیگر آنچه تاکیدات شدیده حضرت اعلی با اهل بیان فرموده و
 لزومی نداشته که بیاد بداند که شد تا در شهر او محتجب

نگردد که شهر او طفل بطریق من است که مسلمین عینا ظاهر
 بودند و چون ظاهر شدیم از من محتجب شدند و از این قبیل بیانات
 در میان سایر آثار میار که آن حضرت از بعد شجاعت است و این
 عهد بیکدیگر و فرموده از آن گفتا میباید الباب السابع والعشرون
الواحد الثاني قوله تعالی اگر چه میبینی ظهور او را مثل این
 تصور و بوجد السماء و غروب کبریا مثل نجم لیل در تپا ریاض
 بر این بیان مبارک ظهور من بطریق مثل سایر ظهورات است که
 اینکه مکتبی معین و معلوم داشته باشد که آن لوح مخصوص در
 مکتب معلوم تلاوت شود اگر چنین بود با وجود انظار احدی
 محتجب و ستر نمیکند الباب الثامن الواحد السادس

توبه تعالی و در ظهور من بظهور الله خداوند عالم است
 که تاجه حد از من اورا ظاهر فریاد الی آخر از این بیان
 مبارک معلوم است که مکتب ظاهری موهبی است اگر مکتبی
 معین بود البته من بظهور الله نیز میروم و معنی مؤمنین هم
 صادق بودند در هر وقت از من که اراده میفرموده اخبار
 امر میفرمود مؤمنین هم اجابت میکردند ایضا ابواب التراجیع
من الواحد السادس خداوند عالم که آن نفس حقیقت از
 کدام اهل ارضی طالع گردد الی آخر این واضح است اکثر
 مکتب من بظهور تالیف است و معین و معلوم بود در هر نقطه
 عالم که بود اعلان و اعلام میشد و مزاحمتی مدعی و مکتبی نبود
 در اینصورت این بیان مبارک را چه حاصل کنیم که چون ظهور
 من بظهور را معلوم الهی محول میدارد حق میگویم در بیان
 ما بهائیان و شما بهائیان اختلافی نیست که از من مبارک
 حضرت اعلی در وقت اخبار امر بصرح لکن مبارک خدشود
 حضرت اعلی بیست و پنج سال گذشته و نزول بیان فارسی و
 عربی بعد از مدتی از ظهور بود با وجود این نزول این آیات
 در بیان چه معنی دارد در بیان عربی میفرماید ثم الواحد
من بعد الغفران ان با محمد معلوم است که این اهل
 ان بغنی علی خمس سنة ولو بطریق من فان الله رقیب
 رقیب و بعد از آنکه ادبش و لا تعجز عن من حد و لری و اذا

اراده شما ملا تجارتی من العصور ولا تعجز علی اللحم الا
 تعجز بیدار حشر و ان تعدیت یعنی علیه زوجه تسعین
 عشر یوم یعنی ای محمد ای معلم من مؤمنین بعد از اینکه پنج
 سال از من گذشته باشد اگر چه بیستم هزار سال باشد
 زیرا قلب من بسیار تازاناست و بعد از پنج سال مرا تادیب
 مکن و مرا محزون مکن و بعد از آن مرا و طاعت نما و اگر خواستی
 برای ازین عرصه تجاوز مکن و برگشت هم چنین مگردان که بیان
 گوشت و آنست عرصه چیزی حایل نمی و اگر تعدی بر تعالی نوزده
 روز نوزده است بر تو حرام میگرداند حال آنکه اهل بهائیت را
 در این عبارات صریح چه بیانی است که اهل بهائیت تابع
 الله از این گذشته حضرت بعضی بیان در کتاب مشتاب بیان
 میفرماید کتاب بیان و هر چه در آن نازل شده در بیستم ظهور
 محتجب نشود زیرا هیچکس فیروز من بظهور عالم بیان نیست
الباب الثاني من الواحد الثاني مکتب این باب آنکه کسی
 احاطه با آنچه خداوند نازل فرموده در بیان نیفتاده الا من
 بظهور الله او من طعمه طعمه باری با اینکه از مسلمات هر دین
 است که متقا بیات هر کتاب آسمانی بهائش با صاحب کتاب
 است بعضی روایات کتاب قبل را باید بشنوی بعد بیان فرماید
 نه اهل کتاب و استقل و با وجود آنچه تصور لا طعمه صریح
 حضرت تعالی که بعضی بهائیان از من بظهور الله کسی نبود است

باز اهل بیان باین تشبیهات باریده استند لکن نموده و خود را
 محض و محض بجهت ایزد و از همه این مراتب گذشته بظاهری
 ظاهر حضرت عبدالباقی جل اسمه الاطی در یکی از الواح
 میفرماید که روزی جمال مبارک در دارالسلام بقصد آمد در مکتب
 خان بودند و من لحن مبارک حضرت اطی را در آن مکتب قدیم
 حضور نمودم قوله تعالی شانه در خصوص لحن مصحوبه صلی
 نمود و بودید آن لحنی است که که حضرت اطی مرانی نموده
 اند که در مکتب من بظهور الله قدیم حضور جاری شود حضرت
 بانیها این وسیله نهند پس از آن نمود و اند که من بظهور
 الله باید طفل باشد تا آن حضرت مکتب خانه تقدیم
 حضور مبارک گردد پس چون جمال مبارک طفل نبودند من
 بظهور الله نمیکند جمال مبارک در کتاب میفرماید که مکتب
 من بظهور الله مکتب صبیان نیست و در رسد اطفال نادان نه
 آن مکتب معانی و بیان است که مقدس است از ادوات من می الاطی
 میفرماید در آن مکتب لحن حضرت اطی را که هدیه بدیده
 البیبه بود مشاهده نمودم باری حضرات بانیها چنین ادغام
 فرمودند که مکتب من بظهور الله مکتب صبیان نادان است
 تا لایم و صحت لایم من هذا الجبل العظیم آن لحن مبارک
 حضرت اطی روحی که القادرا این عهد روزی در مرآت -
 بالکماله در مکتب خانه می تقدیم حضور مبارک گردد یعنی

حاصل آن هدیه قدیم انشوی این است که جمال مبارک در این
 آیات با هر حقائق معانی آنرا توضیح و بیان میفرماید مضمون
 ظاهر آیات مبارک این است ای قم اطی شکر تو باین لحن
 به اذن پروردگارت که خالق آسمان است پس از آن که کسیر
 کن وقتی را که مطلق توحید اراده مکتب تجسید نمود شاید
 آزادگان بقدر چشمشورین اطلاع یابند بر اسراروی که در مکتب پرده
 مشر و خلاصه جاد اهل قدیم در مکتب معانی و بیان هنگامیکه
 اهل عالم در حال غفلت بودند و مشاهده نمودیم آنچه را که
 حق تبارک فرموده بود و قبول کردیم آنچه را از آیات الهی که -
 برای من هدیه داده بود و شنیدیم آنچه را که در آن شباهت
 داده بود البته ما شاهدیم و قبول کردیم آنرا با سر خود البته
 با آسرم ای اهل بیان ما در مکتب الهیسی وارد شدیم هنگامی
 که شما خواب بودید و آن لحن را ملاحظه نمودیم زیرا که شما در
 خواب بودید قسم بخدا ای حق ای لحن را خواندیم لیل از آنکه
 نازل کرد و حکایت شما غافل و بیخبر بودیم ما بر آن کتاب اطی
 گردیم و شنیدیم که ما را اصلاحید و آن بودید این که سخن است با شما
 ادوات شما نه مانند ادوات من البیبه شباهت دیده شد باین هر
 چند و علم الهی است اگر شناسید و گواهی میدهند باین مطلب
 لسان حق اگر شما بپذیرید قسم بذات الهی اگر ببرد را برداریم
 لفظ بد هوش میباشید میاداد و ادوات حق و امر او میاداد که الهیست

الى ما نزل من قسطنطين الاصل ان وجهه تسميته من الله
 لا تمسوا عليه ولا تصفوا انكم من قبل الله وانما
 قد لا يحكم الله الله ليسوا النصارى العلم ما لا يرضوه
 من البيان فاستلوا الله بكم ربه الا انتم الاولين انتم لو
 بينكم ما نزل من قسطنطين بكم كفايتكم لتاثير
 اهلهم بالحق الله فهو المبرهن على الامانة لا العكس
 المبرهن القوي

باكد كن الرغبات حتى زكام تا كه روح الله در تمام -
 در نزد ارباب علم و تحقیق مسلم است كه هر موافق از آثار و حسن
 فاعلى از اعمال و هر فاعلى از اعمال خود شناخته میشود و اهل هر
 شى در خود آن شى موجود و مشهود است هیچ با قائم بر اهلین -
 خارج محتاج نه چنانچه نفس بشر و فيها و هر اورد خود معبود
 میگردد و آتش با حرارت و آب بر سردی و چنان ثابت و معلوم میشود
 همچنين حق جل و جلاله با آثار با هر معبود شناخته میشود و از قبل
 هم حضرت صبح فرموده تعریف الانصار من آثارها و همچنين -
 فرموده من آثارهم تعریفونم يعنى هر دوشى از خود خود است
 شناخته میشود و حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام وجوده العالم
 و دلها آياته شود نباشد آثارها دليل غير نور آيات مستطيل
 و همچنين در الواج النبويه و مركز مثال اين موضوع مهم ضرورى
 صحت و متصور و از حد شماره افزون است از آنچه در بعضى جفيا

قوله جل قوله كل را بوى او شامد است تا من بياورا نفس او
 برهانى است و اولى و در لوح دیگر میرایند قبل ان ظهورى
 ششانی و حشوى نفس و دلهلى بىمانى و جندى نوكلى و حشوى
 قدرى و برهانى قیامى می مقامه العالمین طاف بیاں معارف
 میرایند بگو ظهور من مطلقه من احد و دليل من شخص
 من احد و حجت من جمال من است و لشكر من نور من است
 و حزب من قدرت من است و برهان من تمام در مقابل اصل
 عالم است و در لوح دیگر میرایند جل بیادانى می اعراض
 الملوك و ايام الملوك لا اله الا الله

می السجود آیات الشفيعین مشهور این است بر اهل حق در
 اعراض ملوك و ايام و مقاومت مخلوق نشانعى احد از بوى مراد
 تريك و هشيار و در تلويع حق امر خود را در حجب نشانده فاست
 بواى ارباب مراست و هوولى چنانست مناسب حد اتم كه این
 لوح مبارك كه با مختار ايمان سده نقد پس از رفته جمال قدم
 جل احد انعام شرف نزول یافته زب این بواى گردانم و آن
 ايست بعضى الظاهر اليها عسر انقام امام وجود العالمين
 با امانى عظمى بىمانى و حشوى و عنائى قبل ناله قد
 شهر من لم اكفر احد الكافرين و من قبله كتب الله اليه
 القوي الى ان يصل الى البدر الاول و شكك و شكك
 الانباء و من رواها الحق عز وجل القوي با اعراض بطلان تا

بشنو یگو شبیر و شاهس و آتشی مشرق و زهری طالع مشرق
 او را نمی نمایند و با انکارند تعریفی وانکار بر او نمائند
 یگو تالله نه بدیاسی ظاهرند که طالع او را منع نمایند و با
 نورش را باز دارد اعز و جمیع نیایا و بر زمین طالع خوانند
عصر الله ان العاطش من شرب عظم قل ان افراو آیات الله
ثم انصروا انه لم یزل کان غیا حتم و من الهاکم و ابعاکم نفوسکم
 من خدا تالله صاحب بصرند ایشان لا یمل مشاهده انوار عالم قدر
 در خدا انکسند اسم با آفتاب ایشان که از اعلی اعلی عالم مشرق
 و طالع است این عالم در لیلی و ایام عباد حق را در نمود و و
 با اعلی اعلی دعوت برموده نه مشرق عالم او را منع نمود و و خصوصاً
 ام بقدرت لا شیه لیا و یفوت لا نظیرها بر اهرام نمود لیا که
 که عباد را مقررند نمود و قلبها را محض مقررند که از عالم و
 عالیهان چشم بپوشند و با اعلی اعلی کشودند بکواکب و اهرام
 و مقامات و جزا بخود نفوس را جمع و حل از جمیع مقدس و جبر
 شبیر از مشاهده اعلی نور مشرق و اهرام از اصفا نه شکست
 طور محرم طور از برای نمیکند عالم اوها و با اهرام و جبر
 و از عالم قانون چشم برداشته و قابل مشاهده انوار آفتاب و
 حقیقت بود و داشت در حزب شعبه تعریف نمایند از حقیقت و
 تالله ها و قلبها و نگریه عالمیت چه شد و ترجمه بود قل طاعتیوا
 یا اولی الالیاب طاعتیوا یا اولی الایصار مشبهین صدره کلا و

طرا را از جانب مطلع شبیر برسان قل الله الصفا بدخان
 مبین ان احسنوا انفسکم بهذا الاسم العظیم حیث اهل بیان
 مجدد بر قدم شعبه نفس نمایند و با و با ما آن نورنا س
 چینه و طاعت غیر اعمال آن شود که مشاهده شد با اعانی
 لغوی اعز و عزیمت کما عزمی حیرت و لکن یصلین مبین بدانند
 که حل با شاست دنیا بر یوفاش خود در شرا نوشته چیده
 بسیار از ملک را که از تصویر یقین برستاد و به بسیار آثار را که
 نور و اعتبار محو نمود آنچه باقی و دائم احد گفته الله است ^{الله} العز
 من فار بها فار یکل الخیر اگر اعلی این مقام را بتعصیل ذکر
 نماید جمیع محمل خدا توجه نمایند از برای اخذ آن و نور آن
 حکمت باله شرف الشان و نه انهم و انفسهم لا یصلون
 انه یعز و انفسهم لا یصلون انبیا العز من اهل الصفا
 عباد علیکم علی من حکم و علی من حکم و علی الذین صا
 شعیب تعالی النافلین من الله رب العالمین و در لوح دیگر ^{مبارک} مبارک
 تعالی قوله قول حل بقصد دلیل بر مد ز اوست و جانه ملا
 شده و میشود که چه انوار عالمیت و بنای یگیره کشیده
 وارد شد که احد بر قدرت تعالی و صبی از آن نبود و و خداوند
 بود و جمیع را از بنده حمل برمود و هیچ شهادی از این امر حکم
 نبود و نیست و خداوند از این مقامات حل بقصد از جمیع عالم و
 عالمیت متاز است جمیع حرکات و سکنات و تا آنچه از لیا هر حیده

یا که باشد بصورت ملاقات و مشاهده و عارف شود و بشکست و هر
 شبهه مقدس شود از حجابات بی الحجب بصورت او حاضر
 گردد و وحل را از درون اوج کفارت و تجرد دهد الی آخر
 اللحن یکی خلق جمیع اوصاف و کمالات از خلق ممتاز است چنانچه
 نفس ظاهره بوجود خلق و اشتیاق عالمها بشر و شیئا خود مشغول
 میباشد ولی دیده و خفاش آن نور ساطعه را نبیند کل سوری
 در یوهستان چون چهره کشاید طیب مشهور در میان مشتاقانرا
 معطر نماید لکن شاهد مریک را از نعم آن عرواثری نبیند
 پس باید اول چشم را از ریذ او خام معالجه نمود تا از مشاهده
 انوار شمع حقیقت محروم نگردد و گوشت را باید از استعجال معانی
 در انوار انقباض یافته و ظاهر ساختن از اصناف لغات جان
 برای حق بی تعیب شود و ما یقینا باید از کلام هوا نفسانی
 پاک شود تا از استنشام طیب گفتار معنوی بی بهره نگردد چنانچه
 در اول کتاب مستجاب ایمان بشارت نمیدهند عباد را مذکور
 میدارد توبه جل جلاله جوهر این باب آنکه سالکین مهمل ایمان
و طاعت کفر ایمان باید نفوس خود را از جمیع شئون تعریفیه
 پاک و ریزد و برعکسند یعنی گوشترا از استعجال اقوال و قلب را از
 شغولات متعلقه بصحبات جلال و جود را از تعلل با سیاق ظاهره
 و جسم را از ملاطفت کلمات غایبه و متوکلین علی الله و متوکلین
 الیه سائله شوند تا آنکه قابل تجلیات اشراق است نفوس علی حیران

الهی و محل ظهورات میجاست غیب ناشناختی گردند زیرا اکثر
 عهد بصورت اقوال و افعال و اعمال عباد را ایتامی و باطل
 میزان معرفت هر دوا و لای اوقارند و هرگز بر لغات معرفت روح
 انوار داخل نشود و چون علم و حکمت سلطان احدیت افلاک
 نکرد و هرگز بر عقل بقا نرشد و از جام قریب صافی و نگیرد
 الی آخر از این قبیل مضامین در انواع البهید لاف و انصاف
 است و در فوجی انسان قدم میریزد توبه جل جلاله شریعتهایی
 جز در صدور عبادیه حکم نمیداند و در لای دیگر میریزد تمکین
 توبه از سبب و هم خارج شو و بعلیهین بلیغ گذر اما در لای دیگر
 دیگر میریزد قولش که باید از نفس و هوای بگردد و بیرون
نفاط طهران نما و در لای دیگر میریزد توبه جل جلاله
حیوان نیست معشر حیوان نه و در لای دیگر میریزد توبه جل
و وحل معانی را از اشتیاق انوار در باطن نصیحت نمود و وحل را از
عطر قسطنتی نه و در لای دیگر میریزد توبه جل جلاله
از استعجال و فکر در باطن انسان است و توبه جل جلاله
در ریزش شان ساری و در لای دیگر تعالی توبه جل جلاله
جا من لایق الاشی بنی الله المظفر العظمی و بی ید و حیرت
ز توها بقصد اعراف الحق و با حقد کم من عین التبین و التبرئین
مضمون چنین است میریزد بگو آن تم جل از اهل اعلی آسمان
است بخبر خداوند علی صلیه و در دست او حشمت است و با

حق پسندید و با آنچه از آیات درآید موازیه نمود
از حدیثها تا سیه و وصل و مضمون آیات مبارکه اقدس تر نیز
است مبرهانه براه آید در بیان استظهار جاتی نبود از
برورد کار و معاشان بضمین چنان برای ذکر من نازل شد
اگر بشناسید مباحیات خلوص از بیان حق یافته مگر رانده
محبت مرا قسم با حق من که هیچکس است بر سر بیانی و آنچه
مستفاد است بگو ای قوم توجه کنید بصورت آنچه از قلم الهی من
نیزل باد اگر بوی حقرا از آن یافته بر آن اعتبار نکنید و
مهری نگه خود را از فضل و الطاف الهی چنین تصدیق
نکنند خدا شمارا ایله او ناسخ داد است آنچه از بیانها ^{نسخه} نداشت
ایند از حق سؤال کنید البته اگر بخواند بیان مبرهانه
برای شما آنچه در آن نازل شد و هر چه در بحر گشتن مستور
و مکنون شد و است از جواهرات علم و حکمت و مستند براسا
نیست خدای جز او که هیچکس و قوم است ملاحظه فرمائید
حق تبارک و تعالی با این قوم نجیب خود بی وجدان معاندان
و مدارا و احسان مبرودند و آن فی بی حیا تا حد بر شرار
و کفر و کفران افزوده که در هیچ دوری از ادوار سایه نداشتند
بجز از آن فی بی آبرو احمد گاهی بود ملاحظه فرمائید الهی
که در نصیحت ایا از قلم اعلی صرف نزول یافته اگر بر گویان
چند ملاحظه میکنست و در آن صخره صفا تاثیر نمود او آنچه

لوح محفوظی است که در آخر این این کلمات طالبات است قوله
جئت لعلکم ای ایستد جمع را از کلمات و معنی مستفاد من
ن و نعمات الله بر محبوب را بشنو و بشکر کن هرگز در این دنیا
چنین امری ظاهر نشده و نخواهد شد از من ناسخ ^{نسخه} نداشت و ما پیشتر
من الحق از حاکم من الهی ظل پس واضح و مفصل نصیحه
من الله بر این نعماتی دیگر و اینها حق دیگر است کاتب را عباد
مدان و جعل را مدد علی مرتضی ای ایستد نعمات خدا
از کتب پس لایح و معلوم بشود ندای صادق از این روایت
الله را مدد من دان و در نقل محبوب سخن شود و جاری چنین
شود در امر الله ظاهر کن و بگویند خود نطق حق را ادراک است و حق
را بطلان ساقط با قوم اعرفوا الله بالله و حق الزاد این بمرسه
بدونه این بمرسه ایضا الله ایله و این کلام را و حق عمال بحال
محکم و قلی راجع شود و از حدیث بر حجت الهی و حق نصیحت
و الله ایله ی من یتق الله صراط مستقیم و الله رب العالمین
نظمی میکند و چه در حدیث و کلام

قَسَدَ أَتَىكَ التَّكْثُرُ مِنْ عِلْدِ التَّقْصِ الْأَعْلَمِ
وَأَعْلَمُكَ التَّكْثُرُ بِسَدِّ الْقُدُوعِ الْكُفْرِ مَا قَبِلَتْ
فَهِيَ الْآبَسَةُ وَبِئْسَتْ أَفْتَحِيْنَا مِنْ حَسْرَتَانِ
لَمَّا نَلَيْتُنَا بِمَا نَبَسَ مِنْ لُغَايِ الْإِعْيَاسَةِ وَالْأَسْرَارِ

إِنَّا نَمُنُّ أَنْ تَوَكَّلُوا بِى هَذَا الْأَمْرَ أَنْ تَرَى بِهِ قَبْرَكَ
 عَذَابُ اللَّهِ وَكَأَنَّهُ أَمْرٌ بَيْنَ يَدَيْهِ يَجْعَلُ
 هَذَا دِينَ اللَّهِ قَدْ رَأَى مِنْ بَعْدِهِ مَنْ أَرَادَ تَكْلِيفَ
 وَمَنْ تَمَّ بِشَرِّهِ بَلَى اللَّهُ لَعْنَتُهُ فِي الْعَالَمِينَ قَدْ رَأَى
 قَسَمًا لِيَسْهَى إِلَيْهِ مَنْ بَرَى الْأَشْيَاءَ وَالْأَرْوَاحَ وَالْجَنَانِ
 الْأَمْثَلُ لَوْ أَنَّكَ تَكْرَهُونَ قَدْ رَأَى بِهِ قَبْرَكَ قَدْ رَأَى
 بَرَى الْأَشْيَاءَ لَوْ أَنَّكَ تَكْرَهُونَ قَدْ رَأَى بِهِ قَبْرَكَ قَدْ رَأَى
 تَكْرَهُونَ قَدْ رَأَى بِهِ قَبْرَكَ قَدْ رَأَى بِهِ قَبْرَكَ قَدْ رَأَى
 إِلَهُ الْأَشْيَاءَ أَنْ تَكْلِيفُوا بِهِ قَبْرَكَ قَدْ رَأَى بِهِ قَبْرَكَ
 بَرَى الْأَشْيَاءَ لَوْ أَنَّكَ تَكْرَهُونَ قَدْ رَأَى بِهِ قَبْرَكَ

ارباب دین و اعیان مطلق و آگاهند که از بدو تابع عالم
 الهی بودند و این مسئله از هرجه جامع و کامل و کامل سعادت
 نور بشر و حاکم تمدن و انتظام جلیقه بشریت و موانع و ملامت
 طبع و ذوق اصناف متوجه خلق باشد تشریح و تالیف شده است
 حضرت پیام الله جل الطافه در این عصر مجید و قرن حیدر کسبه
 عقول و افکار بشر ترقی نموده و شریعتی تشریح فرمود و بنیانی بنیاد
 نیاد که جامع و واجد جزئیات و کلیات مصالح جمیع بشر باشد
 بحیثیت سعادت و شرف و امت و ملیت کشور و خویشاوند از حقائق دین است
 یا ناقص سیاست در آن قانون مطلق آسمانی میباشد و از جمیع
 قوانین موضوعه صادر و روحانی خود را مستثنی میکنند اولی و

احسن اشک این مومن را باین لوح مبارک صادر و باین
 تعالیم عالم خود اوند بکشای اهل عالم بعد از کشف حجاب
 جمعی بایده حضرت آیات نازل نورانی و برین به بیانات
 شریفه انرا اظهار و تفسیر و تشریح با حکام متوجه مظهری
 اعظم از این ظاهر فرمودیم آنچه خواسته جری شد و هر چه
 نگفته به احسانات و کرمات از حق آنچه ظاهر شد آنکه توفیق
 شایسته شود از برای احسان یا کرمه علیا و ان احسن یا
 ملا الارض لا یصلحوا بین الله شیئا للینهما انرا احسن
 کرمه و تعالیم محل اهل تعالیم کل خدای را در این تشریح
 ملاحظه و تامل و تامل و تامل و تامل و تامل و تامل و تامل
 اتحاد و اتفاق است نه از برای اختلاف و تعارض و تامل و تامل
 ام الکتاب و التقریر هم لا یصلحون الیهما التفریق من احسن
 سعادت شکر و علیا و علیا و علیا و علیا و علیا و علیا و علیا
 بانوار انوار و در این تشریح و تالیف و تالیف و تالیف و تالیف
 ای بزرگوار انسان دین الله و در الله ای بزرگوار عباد
 و تامل و اتفاق و تامل و اتفاق و تامل و اتفاق و تامل و اتفاق
 اتفاق و اختلاف و تامل و تامل و تامل و تامل و تامل و تامل
 حکم متین آنچه بر این اساس کماله قیود حیات و
 دنیا و آخرت نهاده و تامل و تامل و تامل و تامل و تامل و تامل
 در این لوح مبارک بحیثیت اولاد العزیز و جمیع المومنین

باید بر سادۀ اعتدال تا نظری باشد چه عراس که از اعتدال
 تجاوز نماید و علت ضرورت در انرا این نکته تحصیل شود
 بیان بطول انعام هم در این لوح شیع است قوله جبل
 بیانه اینست که خدا را برای ارض متعدد ابراهیم صلاح
 عالم قیام نماید و بعد از آنکه ضرورت کامل بدین آیه قدیمی
 و دیگران را که حال می فرماید و بدین مبدء شفا بخشد و
 بدین طرز صحبت چنین دارند و نیز در این لوح مبارکه میفرماید
 قوله عز وانه در این حال بدین نهاد می فرماید و میفرماید
 که اصدا و انبیا و اصفا و فرستادگان را از این مبدء بود از
 تنزل کتب و ارسال رسول که نمایند و کفر عارف شوند -
 و بدین مبدء را باید که در ایشان نفس ایشان گذاشته اند -
 انسان عظم العظم است و لکن حد نبوت ابراهیم
 با اوست صریح نموده و بدین گفته الق فرمود و گفته افری
 نظام تعلیم هدایت نمود و گفته در بگرفت و عظام انسانی
 را حفظ فرمود و در لوح دیگر میفرماید قوله جل جلاله
 ویزد نظام و ترتیب عالم مشققت و غافل از آنکه این
 نظم موجب و علت این نظمی شده و خواهد شد و عراس که
 از حد تجاوز نمود طیارا و منقطع است و در لوح دیگر
 میفرماید قوله عز و جل ان الله ان الذی یذكره عظام -
 صراحتا بطریق و انصاف لوحی که از حد اعتدال لغزافه نموده

علی التماس که که میفرماید التمسوا الله بصیرتکم الفضا فی
 التجاره کما کان حد الاعتدال من التمسوا الله تعالی باقی
 و لا تکنوا من الباطلین خوف تحرق العبد من تاره و
 یطلق لسان الحطه الطلک الله العزیز الحمید و صلا
 بیان مبارک میفرماید این شد نیک دنیا میفرماید و طفل
 ذکر میفرماید اگر از حد اعتدال تجاوز کند این خواهد بود
 برای خلق خلی اگر در چنین صیرت شد پس این گفته در
 که از حد اعتدال بگذرد حد خدا خواهد گفت چنانچه
 اگر از حد اعتدال باشد حد اعتدال است از این فکر میفرماید
 و از حد میفرماید نباید زود است که بلاه از انشای این شد در
 محشر کرد و لسان خلافت بدین گفته تا اقل شود که
 عالم بلکه مخصوص است برای خدا میفرماید باری این
 آیات مبارکه را شاره بخانی بدین و شریعت جامع شده
 است که خاص انشای عالم و کمال حفظ و سعادت و -
 راحت و آسایش این انسان است از هر طریقی و نژاد و از هر
 ملت و دین و مذهب که باشد این آمده که میفرماید -
 مطهر شد و در انسانی از این نظم اعظم و متعلق گفت هر
 شریکی از این امر بدینکه چشم عالم عظیم و شریف انبیا
 تدبیر و فواید پرشور و در دنیا و جهان من شاید اخلاق
 باید باشد در برهان من مخزون است از صراحت

تجلیست و شرح اعداد و اقسام ایشان در انواع العیون
 لا تعد و لا تحصى تاویل گشته از آن جمله در این لوح مبارک
 که مخاطب بآن نبیل است قوله جلالت رسته انشاء الله ام یز
 و الیزال بشرطی بشر اکثر لا یز بائید و یا تواری و یزید مالک قدر
 متوجه حدیث محبوب عالمیما که توفیق عایت موجود که با عرض
 تمام نموده و از کائنات بایا در سبیلش آفایید به اجسیر
 شریکان کعبه عرفان خارج نشده و نخواهد شد و اگر از برای
 بعضی در معاشرت که روزی بزیاده اید طحیون نبود و شکر
 چه که در کثرت معاشرت و جماعت گاهی کمال و جز در دست
 حد و حد و تقی از توان طبیعت بشریت است کیف بگویند ناخسرا
 البای بعد الذی تشبه الذرات ان رجعه هیئت کفشی و
 صله احاطه العالمین حق که خود را معز و رحیم و رحمن
 و کریم خوانند و چگونه میشود با مورات جزایه از احیای خود نگذرد
 چنانکه در رعیت باز دارد ای نبیل قبل حق بعرض آنکه قد کان
 بالعدل الا علی و العلام الا عنی و لا یشر الا حسنات احیاء
 و یزید علیهم فی سبیل و یجاز و یزیدها هذا ما شید
 به القیم الا علی فی اکثر انواع حیثه حق ناظر باعمال غیره
 میزود و در دست کفر نفسیه فی المصلحه از او رانده اعراض
 مرور نماید چنانچه از شخص معز بود مرور نمود و ظاهر شد ما
 بنی به الاشیا و قش نسبت از او قطع شد که چه در عالم

حیثه بکشف احواله قیام نمود آنجا به صلح عقد بر احوال و اعمال
 و اعمال و تفاوت او و معجزین در امانت و رحمت و برهانی که در
 باره او در چنین معجزات است و بعد از آنکه باطنی است
 و چنین احوال هم در دست آنست که بعضی از احیاء الفلک اقوا
 نماید و افتخاری از برای خود حاصل کند باید آنجا به و در میان
 حق بشامی و رحمت الهی و استقامت بر احوال و اعمال نماید که سبب
 اعلا کمالی به طبعین میا در خود و لیون العباد با هم حساب
 انهمرا احواله و حق الخسیران انفسه و داند اندک العزیز
 الحکم مقادیر و نماید و شکر کند که حق لا زال بشی شمس مشرق
 و لایق و مهینا و باطل هم در مقابل او بیطلان ظاهر و کما را چنانچه
 صبح احیای الهی میدانند که آن نفس اماره معتقد بجائی نبوده
 و نیست و هیچ در حق شدن که در هیچ سبیلی مستقیم نه در احوالی
 و احوال در مقابل طاعت به العدل ناظر و در احیای باو هم خلق
 مشبیه معذرات حال دعوی ایمان نموده و بیخبران پیوست گذشت
 بین النعمه ازاد و چه بر ما و الیون فی صدور و المصلحت کل حق
 در احوال ما شایسته که یکی از احیاء را میزود و القی که فی نما
 انشاء الله باید آنجا به در مقابل مرور و چه بر ما و الیون فی صدور
 حدیث امر الهی و احیای او قیام نماید الی آخر القش اگر کسی
 برده شود و قیامت و شرارت و عباد و اقسام این همه را طالع میسواد
 بکتاب مستجاب بدیع و سایر انواع العبدی مراجعه و زیارت نماید

اما بحیاتی بی حیا شقایق و قیاح اعمال و مصالح اعمال او
پیش از آنستکه در او را بداند قاتل کند برای تلبید و آگاهی همین
یک مقومانی است که صریح و مرقطع بیان از این مظاهر -
الهیة بر آمده حرام است ^{تقصیر} جهام المومنین هستند بعد از آن
بجای دست خیر اند یعنی در حق حقیقت اعلی دراز گرد و او را
بشکرت و حیا که خود در آورده پس از آنکه یکماین طبع تناسل
با آن و حیرت او را بحدی رسید محله ادبیاتی مذکور بشد
و با این فعلی صریح و مخالفت صریح کتاب بیان از این غیر ظاهر
خود شری را بر اهل بیان حرام کرده چنانکه در احوال الهیة -
تصنیع اعمال عیسای از قلم اعلی نازل گشته و یا بود -
از کتاب این گونه تصنیع مدعی و صایق حضرت اعلی شد و بعضی
هم امثال خود در این شایعیت نمودند و بعضی با اولی الانذار
و تنبیها با اولی الافکار و کتاب مستطاب بدیع است فیسوله
تعالی بگوید بی شریعت مقامی رسیده گفتوگوات خود را غیر
الضمان نماید و وحی تنفیذ اولی را تعریف نمود و بخشید و
نیز در بعضی کتاب احادیثی شریعی او مقامی رسیده که
مخصوص زوجات خود را در مکاتبات خود حرام نمود و بعد
دست کشید و حیا و تنبیحی مشیر ملک عالمی گشود و دانست
و او را که و گاهی بطل خود قیام می نمود بلکه او را بدست از این
شود و قلم مشرکین خود و بعضی اهل بیان تفسیر و وحید اند

سیاحت او را باید از معاشین او سؤال نمود و در بعضی که بافتن
علیه بعد سراج از قلم اعلی نازل یافته و بعضی که قیام
حال بطل است و قیام الکفایم النبی در دست خود اند از بعضی
وضعیت آن محتجب مانده اند این اصحاب هم اراده نمودند -
خانی المومنین برای نفس خود ثابت نمایند چنانچه بعضی در دست
و تنبیحی که بقول او حد هزار و بیست خلق شده و میشود و بعضی غیبا
اند اختتام نمودن رکن حین احبار شئون از کل جهات بوجود عیار
می اندازند الی آخر چه متین می بود و حکیم ستانی گویا باور
کنند اندر خدائی عالمیان نوعی را دارند از این پیغمبر
سبحان الله کسیکه صریح بیان جمال مبارک از بعضی یک شخص
پاریس عاجز ماند چگونه نمی تمیگند که چنین ادعائی شکر نماید
در بعضی که بافتن احمد کاشی است و بعضی که قیام نکرده باری
ازضا و غیر تنها آنچه مقصود حق است این بود که آنچه دیده
اند و ادراک نمود داشت ذکر کنید و از انصاف در هیچ مقام نگردد
بعد محبوب که در آنکه در میان اهل عالمی او را برضا و انصاف
و شایعیت اول حکایت بدیع الخوی شاعری نوشتند پاریس که
در جواب بنصر احمد علی نوشت حال انصاف و در بعضی که بعضی
نعمی را ادراک نگردد چنانچه تو بر آن مطلع شدی و بعد از او را
حل اخذ کردی و از حق لاف الی آخر المومنین حال احوال بعضی
رحمت الهی را مشاهده کنید که با این تصنیع اعمال و مصالح اعمال

در این آیات مبارکه او را نصیحت میفرماید و بحق دعوت مینماید
 و او را بتوبه و توجه امر میکند میفرماید ای مصلح امرای چشم بوی
 و انصاف بنگار و در بین خلق بحق مایل شو بخدا قسم اشک
 چشمان من پر خنده ام جاری است برای آنکه تو همیشه بپوی
 نفس خود خوشی و از حق معترض بخاطر بیای و عقل عزای خود
 را و تکیه تربیت میکردی تو در شبها و روزها برای خدمت این
 امر از خدا بخوش و توبه کن برترین که امر تو بر مردم اشتباه نهد
 آیا برخودت هم مشتبه میشود از خدا برتر کسی بخاطر بیای و بگو
 که در حضور مایستاده ای و آنچه را که بقوهی آفرینش
 از آیات الهی صادق است نصیب نادانی تو مانع شود از تنسیب
 احدیت توجه ناحیل و تفرس از اعمال خود تا البته خدا برایت
 حرکت را بخواهد از عقل خود کن جز خدا ای آمرزنده کرم خدا
 نیست جز این نیست که برای رفاه خدا تو نصیحت میکنم
 اگر قبول کنی نصیحتی برای تو است و اگر امرای حق از تو و
 اتباع تو بی نیاز است خدا اخذ بفرموده آنکه تو کما شئود پس
 رهنه کن بسوی او در حال خلوص و خشوع و لذت الهیه او میباید
 کما کان قرا البته پیور کار تو نبوده بد بر پیمان استقامت
 نصیحت الهی را اگر بشنوی اینست که حق اگر دارای نعمتی
 ایستد کج الهی اگر بشناسی این است که آنچه برای الهی است
 برای اهل عالم بر او راستد و پس اهل عالم بکمالیست و راستد

مصلح علم الهی اگر بداند و اینست مصلح او امر الهی اگر بخواهد

نصیحتی که در حق مصلح و چه مصلح و

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

لَا تَحْسَبُوا عِلْمَ الصَّاحِبِ نَا بِحُجْرَتِ عَمِيدِ آتَا
 نَبِيَّكُمْ مَكَّنْ ذِيكَ نَبِيَّكُمْ عَمِيدِ آتَا
 الْكَفْدَلِ بِالْأَنْصَابِ بَيْنَ الْأَنْصَابِ وَ الْأَنْصَابِ مَكَّنْ قَلْبَ نَفْسَا
 عَمِيدِ مَكَّنْ ذِيكَ مَكَّنْ ذِيكَ الْفَلَسَا وَ عَمِيدِ مَكَّنْ قَلْبَ
 مَكَّنْ قَلْبَ الْفَلَسَا وَ الْأَنْصَابِ بَيْنَ الْأَنْصَابِ وَ الْأَنْصَابِ مَكَّنْ قَلْبَ
 مَكَّنْ قَلْبَ الْفَلَسَا وَ الْأَنْصَابِ بَيْنَ الْأَنْصَابِ وَ الْأَنْصَابِ مَكَّنْ قَلْبَ

بگر از سلوحت رحمانی و صفات شایسته مقام انسانی عدل و انصاف
 در صبح موزد و امیر است چنانچه در التواضع لانهی جمال مبار
 جل اعطانه میفرماید مصلح عدل و انصاف با نهد در شرف
 عدل انصاف بیدل همین پس که در پیور عدل و عدل و انصاف
 قسم باد فرموده در لوس میفرماید قوله العزیز فی
 برونش آفتاب عدل و در لوس احمد کافی میفرماید قوله تعالی
 ایاک من تجاوز من حکم الانصاف لان به برع العبد
 فی مقام الذی من یصل الیه الا ان یصل یصل بهیر و هم در
 این لوس میفرماید قوله الاحق لازل این عید از عباد الله جز نهد
 و انصاف نخواسته و نیز در این لوس مبارک است قوله الجلیل آنچه
 مقصود حق است این بود که آنچه دید و آید و آید و آید و آید

ذکر کنید و از انصاف در هیچ مقام نگذرد و در هیچ دیگر مبدع^{باشد}
 قوله الحسن بن یحیی ای احباب انبیا اول انصاف انصاف
 است و جمیع امور خود باید در جمیع ادیان الهیه و کتب معصیه
 امر بعدالت و انصاف و نبی از ظلم و انصاف قبول یافته و -
 بیجان اندازد لی که عدل و انصاف محبوب بارگاه عزت صدیقی
 است و ظلم و انصاف میباید درگاه قدس سبحانی است در قرآن
 میفرماید ان الله یحب العادل والاحسان و لی الظفر
 یعنی من العتبات والفسر والنبی یحکم لعلکم تفسرون
 یعنی خدا امر میفرماید بعدالت و احسان و پادشاهان را و
 غیرشان نبی میکند از افعال زشت و ناپایسته و شکار میوه
 میکند شما را نماید بندگان و در راهی عاقلانه حدی در -
 توصیف این صفت صد وجه بیانات الهیه ذکر شد ولی این موسوع
 موسیقی است که هرگاه تکرار و توصیف شود مذاق چنان بوجدان
 تسبیح و دعا و غیره و زبان میروانگیز گردد و بر خیر تصور چنانست
 که عدالت و انصاف تخصیص سلاطین و پادشاهان بشر ندارد و حال
 آنکه چنین نیست بلکه حق و افراد بشر با این امر میسر
 و عدل و انصاف تخصیص بشخصی بدون شخصی ندارد هر نفس
 باید نسبت به هر دست خود بعدل و انصاف معامله و رفتار نماید
 مثلا پادشاهان نسبت به رعایای خود مأمور بعدالت و انصافند
 چنانچه هم قید در دستور حقوق سلاطین را نصیحت میفرماید

قوله جنت در رتبه نبی شما بان تمدنوا العالم من ظلمه و تحلیوا
 بین الناس بالعدل لایخافوه التزم بین الخلق ان یتجمعین ان الله
 قد اودع نظام الخلق باید بکم لتعلموا بینهم بالحق و تاملوا
 حق المظلم من هؤلاء الظالمین و ان لم تفعلوا یحارمت من -
 کتاب الله ان بدگراسا ظلم عده و بالعدل و ان هذا الخلق عظیم
 عباد بیان الهی این است اعیان شاهان سزاوار است برای
 شما که منع کنید ظالم را از ظلمش و حکم کنید در میان مردم بعدا
 برای آنکه شاهر شود عدالت شما در بین جمیع آدمیگان براساس
 خداوند زمام خلق باید دست شما بر عدالت است برای اینکه حکم
 کنید در بین مردم بعدالت و حق و حق مظلوم را از ظالمان بگیرد
 و اگر بآنچه در کتاب خدا مأمورید رفتار کنید احادی شما در -
 پیشگاه الوهیت بعدالت ذکر خواهد شد و این بزرگترین فسیل
 است و همچنین طاعت نسبت با افراد ملت بعدل و نصیحت مأمورین و
 همچنین قسم پدر نسبت به فرزندان خود بعدالت و انصاف موظف و
 مأمور است و همچنین شوهر نسبت به زن خود بمهریانی و عدالت
 مأمور است و همچنین قسم انسان نسبت به حیوان بلکه بکلیه کائنات
 در روح باید بعدالت و انصاف رفتار نماید و بگذراند فی ظلم و
 ستم و انصاف چه اگر انسان بخواهد خود مخالف عدل و انصاف معا
 کند و بان دارد که به مقامات عالیه شکایت کند و ادعای
 مأمورین زبان ندارد که شکایت نماید اگر محترمی اعتراض کند

که کشتن حیوان و ظهور و ظهور در گوشت آلبا مخالف عدالت
و انصاف است پس چرا در فرائض الهیه از خوردن گوشت و
کشتن حیوانات منع نشده است جواب گوئیم برای هر کاشی
ارثا و علو مقام غیر است و چون حیوان جز حیقل انسان
نشد بشاید در رجه ترقی و مقام خود میرسد چنانچه حضرت اعلی
روح ما سواء فداء میفرماید حیوان چون جز حیقل انسان
نشد چگونه خود وارد شده و تا باین کشتن حیوان ظلم نیست
بلکه همین عدل است چه این کشتن علت وصول بمقام اعلی و در آخر
در رجه است و از این گذشته خلقت جمیع کائنات برای وجود
انسان است و انسان برای خداوند رحمان چنانچه با صریح
بیان در کتب معانی صریح و مخصوص از آن جمله در این آیه
شیخ که از قم اعلی نقل شده میفرماید قوله جل بیان در هر
آن حیرت انگیز بیان باین گفته تا خلق جمیع را از برای تو خواستیم
و تو را از برای خود پس اعتراض معترض برای اینست که از حکم
و اسرار و حقائق منطبق اکثر بر اسرار و حقائق آگاه شوند به
اعراض لب نگشایند بلکه بحکمت حکیم علی الاطلاق اعراض و
انوار می نمایند چنانچه اگر گفته از من زواجه پیغمبر باشد و
پیرانه در میان ظاهر بر او نام در خانه میماند این عمل در عقاب
عمل بر صفات و چون چنانچه اما کسیکه از حق زواجه با خبر
است میداند که این تمام غرضها تشکیل خواهد داد پس -

شخص دانا عمل در عقابرا تعمیم میکند و آمین میگوید همچنین
اگر ما از اسرار حکمت اواخر الهی اطلاع بیاوریم زبان اعتراض نمی
کنایم باری در این آیه مبارکه میفرماید بر حیوان عمل نکنید
چونما که از عمل آن عاجز باشد ما از این عمل نمی فرمودیم
نمی عظیم در این کتاب عطا هر عدالت و انصاف باشد در بین
آسمانها و زمینها و حضرت عید الهیا جل اسمه الا علی و الرأوا
عده در امر بر پاقت و ترحم بر حیوانات فرموده است مگر حیوانات
موتیه که رقابت و ترسم بآنها مستلزم ظلم بر انسان یا حیوانات دیگر
باشد در اینصورت دفع مودی لای است از جمله آن انواع مقدسه
این نوع مبارک است که حائل از هوا یا عدم میوازندترین حیوانا
برای اکتشافات علمی سؤال کرده در جواب این نوع من از براه
میان شرف اولیا الله عالمها میگویند اما الله العزیز میسر الگو
طیبا بها^{۱۳} اللطایسی هوا لایسی ای در خضر غیر ملکوتی من
حیوان تا باین انسان در نزد اهل حقیقه بسیار عزیز است لهذا -
انسان باید با انسان و حیوان غیر و حیوان باشد و بذر را بمان
در راحت و صفا و صفت حیوان بگوید اما در تدریس جراحی چون حقایق
علمی و فوائد علمی حاصل میشود که بسیار استفاده جمیع بشر گردد
نباید از تقصیر حیوانی اکتفا علمی حصول باید که سبب صیات
عزیز طبیب از نومس کرده و هر چند این عمل جراحی غیر مخصوص
است و لکن صنعت عمومی بدی از برای عموم انسان مفید است حتی

این تشریح انسانی موجب خلعت عالم حیوان نیز گردد از این
 نظرگاه خلعت عیسی معلول و نورانی مخصوص دارد چنانکه است
 زیرا تشریح آن حیوان متعلق به یکبار می باشد مثلا تشریح -
 گوزنی در حالت عیسی موجب شود که مرضی گشت گردد که الهی
 آن هزاران طغیان از آن مرض مبتلا رسیده اند حال این
 تشریح گشتی موجب می شود که هزاران طغیان از این هلاکت محفوظ
 میمانند اگر آتش بر وجه گوسفندی مشتعل چنانکه است یک گوسفند
 را از برای سلامت گله جدا نمود و الا آن آتش هیچ گاه با عیسی آن
 گوسفند جدا نمی شود خواهد بود و لیکن باید تشریح در حیوانات
 مودیه باشد و نه رجه ای از احتیاط باشد که آن حیوان مد هوش
 روی احساس باشد حیوانات مودیه را چنانکه جهت سلامت -
 نفوس جدا نمود نظیر این حکمتها می باشد چنانکه است که حیوانات
 مودیه را جهت سلامت عالم انسانی تشریح گشتی گردد این حیوان
 مودیه اگر زنده گانی نماید موجب هلاکت هزار حیوان دیگر شود -
 مثلا اگر گوسفند تشریح انسانی شود این موجب هلاکت هزار گوسفند
 است که او خواهد دید حق موت این موجب بقای هیاهو هزارا
 حیوان است علی الخصوص که انکشافاتی و طبعی میشود که
 الهی از این برای عیسی انسان میدهد است و علیک الهیا الایس
 عید الهیا عیسی و آیه عیار که دیگر در میان حکم قتل عیسی است
 و آن این است که از برای عیسی و خطا قتل واقع شود مثلا انسانی

در درختی باشد و عیسی نداند و میفرماید در آن درخت به
 پیوسته و خواهد آمد آنرا با تبر بزند و آن تبر با انسان بخیرد یا
 انسانی در نفس چندی باشد و شخص دیگر سر آنجا آید و
 نداند کسی در آنجا است و شخص در آنجا پیدا شود آنست که بر
 کسیکه در نفس چنانکه بخیرد و شکست گردد در این صورت -
 معشوقان قاتلان احساس کرد زیرا خلعت او قتل نبود بلکه مصلحتش
 شکار مری بود نه قتل نفس یا حیوان است امید اعتقاد کند که
 آنجا هلاکت است یا آید در آنجا هلاکت که آدمی در نفس
 جدا است لذا حکم قتل عیسی یا هیچ بر نمیتوان دید و شاید
 فراموش این است که میدوید شریک گشت عیسی از برای خدا
 بر میخیزد و او مستعد دید آنرا بوارت معلول پیدا کرد و به آن
 حد شغال از شالاست عمل نمید و آنچه حاصل شده بود در این لوح
 و نهانند از تجاوز کاران در شریعت بطور اسلام نیز حکم قتل
 عیسی حد شریک هزار شغال خلا بود و نه قتل عیسی - -
 شریک حد شغال خلا بود مثل چینی که خدمت تفاوت در مصلحت
 شغال است که در اسلام قدر شغال بیست و چهار نفر بود از
 در شریعت مصلحت حضرت پیام الله نوزده نفر است چنانچه
 صحیح بیان است و در این امر نیز حاکمین العقیبن از مصدر
 امر شغال نموده و جواب از مصلحت نازل گشته و این است -
 صبر عبارت شغال از جزای از این زنانه جواب در مصلحتی شده

مقال ثانیه مجیده و شش سال تألیف و نشر مقال اولی -
آخر دو مقاله جزای سابق و مقال نوزده نهم است چنانچه
در بیان ملاحظه .

نظم در یکصد و چهل و چهار

بِأَعْلَى الْكَوَالِي فِي الْبِلَادِ أَعْضَادُ الْخِصَّةِ
وَالْأَفْسَادُ يَنْفَعُهُمْ بِمَا مِنْ مَقَالٍ الْأَرْوَاقُ كَذَلِكَ
مِنْ الْقُدُورِ إِلَى اللَّهِ يُعِينُ قَدَّمَ مَا يَكْفِيهِمْ وَيُخَيِّرُهُمْ
مِنْ دُرَرِهِمْ إِنَّهُ قَدَّرَ الْفَضْلَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ هَذَا
كَبَّ الْإِقْبَادُ لَوَاتِمِهِمْ تَعَلَّسُوا وَالْخِصَّةُ الْفُتُورُ
فَلَا تَصَارُ وَالْخِصَّةُ لَوَاتِمُهُمْ تَعَلَّسُوا تَعَلَّسُوا
الْأَسْرُ مَلَكُوتُ بَيْتِ الْعَالَمِ الْأَوَّلِ وَهُوَ الْأَمْرُ الْأَعْلَى
قَدَّرَ لِيَا بِي الْأَوَّلِ الْخَبِيرُ وَالْخَبِيرُ شَيْءٌ فِي هَذَا الْفَلَحِ
الْبَدِيحِ .

لسان شگفت در این آیات مبارکه آنچه را که میسر نماند عالم
را عیناً و شایسته نام و نه بعد از آن ساینده جامع و شراست میان
مهریاریه و آن ایجاد با اختیار که خطری از لسان استوار در
الواجع حدیده و دیگر عین لسان نصیحت طوط و مظلوم عتق کرد -
بعد از آن جمله در این لحن مبارک که در بین احباب جلیق -
مقصود استوار یافته مهریاریه قوله جلالت تعالی لایه بر این -

است جمیع بزرگواران را در این عینا شود و سلاطین در آن جمیع
مخاضه در سطح اکثر نمایند و آن این است که در حق تعالیه بر آن آحاد
عالم به صلح محکم مشیت شوند و اگر مطلق بر مطلق بر خیزد جمیع -

مقال بر سطح قیام نمایند در این صورت عالم محتاج به حمایت نهد -

حریجه و صفوت عسکره نبود و نیست الا علی که در چندون بسند
ماتکم و بعد انکه این است حجب آحاد و وقتش و وقتش و وقتش انشا
طوط و سلاطین که هر یک از اسم هر یک از این اند با نظام عالم
نمود و عالم را از سطوت ظلم محفوظ دارند و محاکمات بیکریا به نه
از جمله اموریکه حجب آحاد و اعجاز میگردد و جمیع عالم بطوقین
مناجده و می شود آنست که الحسن مختلفه لسان منشی گردد و
فردین خنوع عالم بیک خط باید جمیع طلق نغم حس معین -

نمایند از اهل ادراک و کمال تا محبت شوند و بشاوری یکدیگر
یک لسان اختیار کنند چه از لسان مختلفه موجود و چه لسان جدید
تاز و اختر نمایند و در جمیع دامن عالم اطفال را بآن تعلیم
طلب جمیع اهل عالم بیک لسان و بیک خط ملین در این صورت -

هر نفسی به یک ی توجه نمایند مثل آنست که در بیت خود وارد
نشد و این امور از وجوب هر یک به صوری و معنی باید حجب نما
تا احباب آنچه که گردد از عالم الفاظ و اقوال محروم نشود و ظهور
آید از آخر النسخ و حضرت عید البها جل اسم الاطی نیز در این
ایجاد با انتخاب یعنی از لغات و بعضی از خطوط در الواجع بیانات

قدیده و تصریح و تشییع فرموده است از آنجه در این بیان ...
 مبارک است تولد العزیز لیلۃ منواتیم یگوئیم انسان همی است
 همی از آنکه هم را ازین زائل نماید قلوب ^{همی} همی را بهم ارتباط دهد
 و سبب شود که هر فردی در مطلق برافکار همی شود در عالم انسانی
 تعلیم و تعلم که افعال انسانی عالم بشریت مشروط بودند ...
 انسان معلم و متعلم است پس چون انسان همی حاصل شود تعلیم
 و تعلم میل و آسان گردد در زبان گذشته ملاحظه میکنیم وحدت
 زبان مستندست چنانچه در سبب الفتر وجودت شد هزار و سیصد ...
 سال پیش اهل بابل میانان آشوریه در مطلق مختلفه بودند ...
 و در بعد از آن وجود آل بعد چون مجبور بشکلم انسان همی شد
 وحدت انسان سبب شد که حال جمیع فرشتگان یک طئفده اند ...
 یا آنکه اهل مصر لیل و اهل سیریه سیریه و اهل یثرب یثرب و اهل
 و اهل موصل آشور بودند لکن وحدت انسان جمیع آنها را یک طئفه
 نمود با هم مرتبط گرد ارتباطی که اصل ندارد و همچنین
 در سیریه یک طئفه مثل کاتولیک ارتودکس در یثرب سیریه سیریه
 نصیری هستند ولی بسبب وحدت انسان یک طئفه از هر یک شیئا
 گنی گردیدن همی و حال آنکه بعضی یونانید بعضی سریانی و بعضی
 سریانی و بعضی یونانی اما انسان واحد آنها را جمع کرده پس
 وحدت انسان بسیار سبب الفت شود بعضی از اختلاف انسان در
 آنها بکیرا آنها بکیرا اکثری بکیرا بکیرا بکیرا بکیرا بکیرا بکیرا

انسان بود البته الفت حاصل میشد بلکه یک طئفه بودند
 چنانچه در مطلق مطلقه شد که انسان واحد دارند
 حکم یک طئفه پیدا کرده اند مقصد این است که در عالم
 انسانی وحدت انسان خیلی سبب الفت و اتحاد است
 زیرا بعضی اختلاف انسان باید جدال و این واضح است لهذا
 از جمله تعالیم پیام الله پیچیده سال پیش از وجودت انسان
 بود که تا انسان همی تا همی و ترویج نشود ارتباط تمام
 بشر حاصل نکرد در زبان خود ما هم طایفه الفت است و این جز
 بوجودت انسان زائل نشود بسبب اختلاف انسان اهل شرق
 نسبتاً از معلومات اهل غرب و اهل غرب از معلومات اهل شرق
 بیشترند اما بواسطه انسان همی شرقی اتحاد از غرب نماید
 و غرب انقباض از شرق تواند و سبب تعالیم بین ادیان زائل
 شود پس انسان واحد از تعالیم رسائل الفت و شرقی است در عالم
 انسانی و بسبب تشریفات و معاشرت و معاشرت همی انی اخر
 برآینه جل بماند و نظائر این بیان مبارک در التواج البته و ...
 مرکز بکیرا بسیار است و بکیرا بکیرا در کتاب مستجاب الله سر که ناسخ
 و معین برکت کتاب و کتاب شش می است نیز از لفظ و تعلیم
 با همیت و ترویج این حکم حکم است معنی پیدا می شود بسبب
 مجامع و از امانت آنها عالم اختیار کند یک زبان را بکیرا ...
 عالم را بر این باشد که اهل عالم بدان زبان شکم و بخار و

همچنین اختیار کنید به خط از خطوط مختلفه را تا آنکه
 اهل عالم بدان خط با هم مکتوب نمایند خداوند
 باین میباید برای شما آنچه که نفع میرساند بنمایاند
 نیز چنانکه شما را از غیر خود تان الهیته اوست فعال دانا
 اگر این است صیغ اتحاد یکا یکی اگر داند و این
 است مابه اتفاق اهل عالم و داند اگر شگفت یا نه
 براساسی داد و میراد و نشانه بلوغ عالم عقود انجیم خلعت
 اول را که بزرگترین اصحاب است در احوال دیگر سازد
 مبروریم و خلعت دوم و این لوح مبارک نازل گشت اما
 ملائقی که در میان لوح مکتوبه قبول یافته صلعت
 طیبی است چنانچه صریح بیان جمال مبارک حضرت
 عبدالباقی جل ا سعید الاصل است جمال مبارک جلیل
 گیاره و دیگری از احوال انجیمه میباید قبول دگر
 و این مثنوی بعضی تصدیق نمایند وادعان کنند و ظهور این
 فقر صفتی در حلقه خلعت بلوغ دنیا است و بعد از بلوغ
 خطوط طیبی را در عظیم عالم و اهل ارا از لقب مکرر که کل
 در روزان الهی وارد شوند بر هیچ نفسی از اهل دانش
 و اطلاع پوشیده نیست که جمیع ملائکه و دانشمندان
 بشوهرت این علم روزان میگویند از محالات میسرند
 را میسر و بعضی معتقدند که تبارک ملائکه معنی

بشرایقی ممکن است و محال نمیداند و این تقدیر
 جهلا " تعصیب باین صورت دارد در هر صری از اصحاب کمال
 خدا در حق و تقرب ایا آنکه مشتعل بر تو و حواء به اند
 از برورد کار جلیل اولیاست چنانکه با عقول نافعه خلق مؤمن
 نبود بتاریخ انجیم اگر نبود نه تقدیر میکرد نه چنانچه
 در قرآن مجید است و اگر برای نام بعضیها بداند و اما باقیم
 تا و نه ولی بعد از چندی که تحلیف روزی بعد از انوار
 صلعت اولیاست " صلعت دوم و این خدا را خواهد تا الله بر موله
 برینشاید ندانند اهل بها شکر در حلقه خدا و وجود الهیه
 و ظهور بر ما عظیم اخبار و آیه الهیه ندانند و بدانیم بار خدای
 خصوص و خلعت بلوغ عالم اقا و انوار خابری نیز از صاحت
 اند سر حضرت ولی میرا را الله جل ا سعید استلال نمود و جوابی
 که از او بعد فعل انواری حنون نازل گشته نیست بعضی این
 اوراق میکردند قوله الاصل را هیچ بد و خلعت بلوغ عالم گفته
 در کتاب مذکور میخواند الله بود نه میبود نه مراد مبارک در
 لوح سلطان نازل قوله الاصل از جمله خلعت بشر است
 است که نفسی تحمل میساختند تا باید خلعت پانزده و
 احدی ای اقبال گفته که وحده " کمالی تحمل این نماید در خصوص
 بیان مبارک در صورت خلعت اند انجیم در شرف الظهور آلف
 شریف بعضی اسم مکان یا بعضی اسم فاعل است میبودند

گفته مشرق بهیضه اسم مکان باید قرائت نمود و اینکسره
 معروض داده شده بود بدو و معلومه همین نزاع در تصحیح هادری
 میان حارث و قرق و تفاوت است هر دو اند اصل آنکه که خط
 مزبوری زمین المانی است از اینقرار اشهد بی هذا المبین
 بهیضی و قوتش و وضعی و اقتدارش و قری و فاشش و راجع
 باید که ظهور حواله کشی از اینقرین و الفقه است و
 نمود و بود بدو هر دو خطی را به کتاب الله اشاره
 کلمات شریف احمد اصحابی است در مکتوب که در کفر قائم
 موجود هر دو نمود و ظهور از الف کلامه ظهور قائم الی محمد
 یعنی حضرت اعلی است و او اول که قبل از الف است و بعد
 آن خطی است اشاره باد و بر مابقی و خطا هر دو است و او
 ثانی که حریف ثالث گفته و او است مقصود ظهور است
 همی جمال الهی است که بعد از الف ظاهر گشته و اما
 میان مبارک که بهیضه حضرت نبی و نبی دیگر هر دو
 نبی اول ناصرالدین شاه نبی ثانی نایب السلطنه کامران
 میرزا حاکم ظهوران الی اخرین است جل جلاله
 و این موشن را چون گفته از خطا به مرکزینا و در باب اسان
 و خط موسی ختم میگیم قوله تعالی از جمله اوامر حضرت
 بهاء الله این است که باید جمیع طاعت از اهل معارف
 و خلق الهی گردد و یکسان است انتخاب یا ایجاد نمایند و

ان اسان موسی باشد . . . این مشربین است و است
 اسان ایجاد و انتخاب شود تا آنکه اسان موسی باشد
 در این صورت اسان بدو اسان محتاج است بهیضی
 اسان و خطی و خطی اسان موسی اسان و خطی خود تریا
 قوم خود گفتگو نماید اما اسان موسی با جمیع عالم معارف
 تعارف و محتاج اسان تا که تمیها شد و جمیع بشر با یک یکسر
 بدون شرح الهی و صاحبیت و تعارفه حال اکثر زمین
 هر چه شود بی الحقیقه حیرت و راحت و باطن و حیرت و جمیع
 ظل عالم است ای اخر

تطبیق صد و هجده و بیستم
 قَدْ خَسِرَ قَوْمٌ شَرِبُوا الْآلُوهَ إِنَّا نَعْبُدُكُمْ
 قَسَمٌ ذَلِكُمْ كَيْفَا عَقِبَاهُمُ الْإِنْبَاءُ وَالْقَدَرُ
 شَرِبُوا إِنَّهُ لَكَسْرٌ مِمَّنْ الْكُفْرَانُ الْفُتُحُ بَصَا
 الْآلُوهَ الْإِنْبَاءُ

جمالکم جل اسمه الاصل کتاب مستطاب اند و در این
 حکم محض محض دانسته میباید به تحقیق شرب الیهوس
 بر شاعران شده و عانی گردد و شاعران از کتاب ان نبیسی
 عالم در این کتاب و هر گسرت و بعد از این نبیست بر سر
 از خدا ای صاحبان خلق و از این حاکمه ذیل آید و مبارک

نری لسانه سیفا قاطعا و جاریه شاعرا کشف به افایم القدر
و لا یخرج و علیک بیا القدر علی طریق بیان مبارک اربابین =
معلوم است که حضرت ابوالقاسم علی بن موسی قرطبی نیز خوانده
بگفته در این بیت تفسیر و تراثت علوم آیات شریفه نیز می باشد
خدا که تورا اختصار موجود بر این بصیرت خود را و توحید ایزدی در
بیان خلق و دانستی اشیا ی تورا بصفتی و شرف باستان گد
زیاده است تفسیری در حدیث آن و تفسیری در حدیث آن در آفاق و
من از حدای سبحانی میطلبم گفتار ناتمام میباید بگوئی بگوئی
که نام خدا در حقایق اشیا و بیرون گویند تورا هر چه دوست
بیداری و بآن خوشنودی و شفا بخشند تورا از هر در و غش و
و جی و البته من بخواهم تو را بعد از روی خود را بشیرت مقدس
تورانی قسم بذات الهی این بزرگوار بشارتی است برای هر کسی
که خدا را جست است بجهل الهی ای بنده الهی توکل بخدا
کن و بر او تکیه کن و از پیش راهم او استمداد عطا و تران نظام کن
بده و چون آنچه را که در این سنگین نهفته در جیبی بگشایی در دهان
است و در جیب نهفته در جیب و اعصاب و اعصاب گشاده خون است
و این است گفتار صواب و با حق توحید و یکتا و وسیله اسرار
معارف اشیا ی موردی را اگر غفلت میبندی و بعد از این است
در هر وقت و هر دقیقه پس از آن که صحبت را وسیله بیداری خوانی و
مراش غفلت از حق را غفلت قرار ده در تحت روبر و اشاره و ابع

چنانچه ظاهر گفته شود تو در ضمن حکایات گوشه‌دار و بی‌گسار الهی داخل باغی و باغی‌ها می‌شوی توجه نما و از تفکات روح القدس استفاده کن و در محافل این داخل شو این ذکر خیر قسم بذات الهی خواهی دید زبان خود را بشنوی بولد و تخیلی شده که با آن اقامت ثواب و ارجح مفتون گردند و اما در وقت شکر و شکر استفاده این شش کثیف انواع متعدد نه نازل از آن جمله این لوح ایجاد است هوالله ای بنده حضرت گرامی آنچه مرقوم نموده بود در مطهره افتاد و بر تفاسیل اختراع حاصل گفت در مسئله حبشش طرفی مرقوم بود که بعضی از نفوس ایرانیان پیشین گریه‌ناز سبحانه الله این سکر از جمیع سکرها بدتر و خفوتش ضعیف و سبب پیدایش افکار و خودت و انسان در جمیع احوال را چگونه ناسرین عمره در مرقوم است اینها می‌پسند و بر حاشیه افکار و ذکر نه که حقیقت نسلی می‌شود چگونه این شش ضعیف را استعمال کنند و بعضی از الفاظ حضرت را شن گردند - البته صد البته ناتوانید ناسرین صحبت نمایند که از این امیون و حبشش زخمی هزار شود و به رگه احد بشنوی تعالیک حاضر صیبه از قول حق است و صدور حرکات جاهلان با این امیون و زخم کثیف و حبشش طبیعت عقل را زایل و بعضی را خایه روح را چنانکه دین را داخل و انما را بکلی خالی و حاضر نماید و با وجود اینگونه صفاست نماید حال حاضر نماید که اعلای هند و چین چون پیشین در خان این گیاه سبزی معتادند چگونه مضروب و مبروت و مضروب و دانه اولی و مراد از این دراز نفسی مفاوید بکفر نتوانند فساد شود نفوس از این چنین مفاوی با چند نوع از مرگ نمود اینها را چون و خرف و عجز از این در اینشان سبب قیوم از خان امیون حاضر گفته سبحانه الله چرا در بکران غیرت نگه‌دار و از فراز و جلیب ایشان عمل مضروب بعضی این را نیز سرایت کرده احاد ناله و ایام من

هذا الصوامع القبيح والدخان الكثيف يرقى الجسيم كما قال الله
تبارك وتعالى يخشى من الميثون كغلي المعيم ويطعم الله
والقضا ع

و معجلين در این تنه و تله پس می نماید اوله تعالی فانه مقصود
این است که شرب د خاں هذ الخجل مدعی و مکرره و در نهایت
کثافت و د لایقت صیرت و لو لکن رجا و از این که شله باعث خسارت
اموال و تشعب اوقات و اشتغال کثرت است لکن از رفتن کاپان بر
میتان قلا و تلا مدعی و تراک سب راحت و آسایش صعی و اسباب
خوارید و نهایت دست و پا و جان و جوارحین کثیف بدو است
البت احیا و البی بومول این مقاله بدو میله باشد و لو شرب
تراک این عادت صیره خواهد شد بمرود چنین اجد و از اما مسئله
امیون کثیف مضمون نمود یا الله من عذاب الله بدسترسج کتاب
الله من صعی و شرب قلا جزئی از جنون و شذیه مرتکب
آن یکی از عالم انسانی صیرر شده باشد صعی از ارتکاب چنین
امر طبیعی که عادت بشیان انسانیت و سب خسارت ابدی
جان انسانها بگوید و بعد از بپرد تصور زائل شود از راه بگردد
زند و راه طره نماید خواهد چه به راه ایستد مگر بدین توان
صاعق ایامی از این تصویر خود خونا بحال تصویرنگ نام نماید
بر زبان نراند لاجه رنده با شمع حال آبی از باران صیرر هفت
روز صیرر و این دوره انسی مدعی ولی در وضع از شرب امیون باید
بر سر نه بیری شست شود بلکه از این آفت دانی نرسد انسان خلاص
و نهایت باید و لا و ایلا علی قل من یعرض عن شرب الله ای
مرور اگر اهل صیارا در صیرر و تنه و تله پس بخشرو از شو
آلودگی باکی و آزادگی عدا کن از ارتکاب هر مکرره نجات ده
و از نبود غرضات روحانی بخشرا پاک و آزاد باشند و صیرر
صاهر گردد سزاوار بدنگی آستان مقدس شوند و لایق استعجاب

بصیرت احدیت از سبکات و دجان روحانی بخشرو از امیون
بمرت چون نجات روحانی ده و نجات قدس مایوس کن ع
نشدنی از باد محبه الله باند و می و صیرر از اجزایات هفت
ایمی صیرر و نهایت بمرود ای آید در حلقه داری نشسته
صغری هفت زان شواب معلوی صافی صعی صیرر ببار ای
باران انسی تراک دجان و صعی و امیون صیرر رنده که با کثرت
سب سخت و قوت و بصیرت ادراک و نجات کما کو قوت اجسام است
... پس صعی نماید تا تنه و تله پس بگوید که نیاید
آزادی هذ البی است در میان اهل صیارا جلوه نماید و حزب
الله در جمیع شئون و کلمات فائق بر سایرین انسان گردند و
در ظاهر و باطن متاثر از بگزار در طبیعت و نجات و نجات
و حفظ صحت سرخیل غافل از آزادگی و عزانگی و حکم بر نفس
و عوی صیرر با کان و آزادگان و غافلان و طبع البی ع

خوار شکر که با تمام این مجموعه مبارکه توبیل رحیل شد عزاب اقام
احیان صعی ستازی فاضل بزی در سال آخر این اول صیرر
عده صعی بیانی
خانه ... برای استعدادهای حاضر صعی احیان صیرر الهی صیرر
میتود که از شرب این مجموعه مبارکه چند طبقه مخصوص و شادی
بود طبقه اول با وجود ارتعاش است و قلم و خط صیرر صیرر
بیان صعی الهی که صیرر صعی انامل اشکلات صعی صیرر
آبایی و لسان نشان بکشی و صعی توجیه الی الهی و لقلب فاز
صعی و لحد و تقریر با صعی الصیرر الهی که در ایام صیرر صعی
در صیرر الهی مومن نشین بوسله صیرر آیات و الواج شد سه
مستقل صیرر صعی و مشعل فضل و رحمت واسعه الهیه که صیرر

زکری با الله شریفاً مقدس در حق و احسان و احسان و احسان
 الهی با لایحه حیوان و در شیرین از احسان برالواج الهیه
 و تالیفات بیار که مرکز حیوان و نفس ممتاز الهی بوده چه در
 شمع الواج و آثار و در نتیجه عین حاصل یکی از زیاده معلومات
 امور و دیگر ثبوت و رسوم عقاید و پند و اندرز و احکام الهیه
 در قلوب و اندکان خیره احسان مقدس حق آنکه شریک از -
 ناخشنود که یکی از آیات کتاب مستطاب اند سررا صید و عنوان
 صحیح خود قرار میدهند شواهد داخل خود را بیان مینویسند
 و احسان ملیح از الواج الهیه و مرکز حیوان و نفس عزیز اموات
 جبل اسما و هم سرین و مؤلفه احسان الهیه در کلمات الهی
 تا بهیوی و یکراست که مذاق جان روحان مستقیم را شریک
 و شریک میکنند و این نیز از دستورات صیحه جمال قدس
 جل اسماء الاعظم است چنانچه در حق و حرمی حاضر آیند
 ایاد و است قوله جل جلاله "کل شیء یصلح امر تصدک لعلکم و
 است لال با آیت و بیانات این شهر العظم و حیثیت الهیه
 بروحه النفس کنند آثار الهی موثر است در مقامی گوشت حیوان
 است از برای عباد و در مقامی معمل اهل امکان است اکثر
 صفات آثارش ذکر شود کتاب عظیم مشاهده کرده اند الهی آخر و
 در حق و دیگر جعفریاد علوی نفس نفس الهیه است بدو
 الله القی تولد فی المیز و الا الواج امده است حلقه نفس
 صاحب نظرات واقع شود و این همان رهگذر احسان و با ذکر -
 شریک یا در احسان چه علوی سرور باعث حالت علیه الرحمن
 بلا گردان جان و دل دعا و مستطابان است که بهیچ
 غیر از آن حرمی که تغافل غولیه بین دارد اکنون بهیچ
 که همان نام باز گوشت زبانی بهگزاره کتاب و بهیچ المستطاب الهی
 هدایت لید و ما کما لیسند و تولد ان هدایت الله عزاب اقدام
 اقدام بهایان علی مستطاب داخل خود ی

تاریخ ۲۸ محرم ۱۳۲۵
 شمع قاتل شمع قاتل
 قاتل حیوان و احسان